

پایه دگ کار

مجموعه مآخیزانه ادبی و علمی و تاریخی

مدرسه

عجاس قبال

عبدالله القلیق که بدون تردید یکی از خردمندترین و خوشایندترین ایرانیان است

فهرست مندرجات

۷-۱	کهنه و نو
۱۸-۸	ترجمه کتاب چین بفارسی
۳۰-۱۹	محمدحسینخان آجودان باشی
۴۳-۳۱	عاقبت نادرشاه
۴۳	توانگر تر از خود گدائی ندیدم
۵۶-۴۴	تسامحات ادبی
۵۸-۵۷	گزاردن و گذاشتن و گذاشتن
۷۰-۵۹	شمس الدین محمد کیشی
۷۸-۷۱	نیکلسن و کریستن سن
۸۰-۷۹	مطبوعات تازه

بقلم آقای محمدعلی قوسی

از سیف الدین اسفرنگی

بقلم آقای کیوان سمیعی

بقلم آقای محمد قزوینی و مدیر مجله

بقلم مدیر مجله و آقای سعید نفیسی

۸۰-۷۹

طبیعی است
ذوق و استقامت
یک نواخت و
و مطلوبی تاز
خوردنی و آشام
تقریباً بدیهی است
آنچه در باب لب
و ما میگوئیم آر
در باب
نو بنوه غالب او
بپست ترین مرا
چنین فردی مسل
می آید.

یادگار

سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۵

شوال - ذی القعدة ۱۳۶۴

مهر ۱۳۲۴

مسال روز

کهنه و نو

طبیعی است که هر فرد از افراد نوع بشر بشرط آنکه از نعمت اعتدال مزاج و سلامت ذوق و استقامت قریحه بهره مند باشد، از آنجا که تفنن طلبی و بیزاری از محسوسات يك نواخت و امور مکرر جزء ذات این نوع مردم است، هر آن در پی تحصیل محسوس و مطلوبی تازه میکوشد و چشم و کام از دیدن و چشیدن يك منظره یا يك نوع خوردنی و آشامیدنی پس از دوسه بار تکرار مشمئز میشود. در امور مادی این امر تقریباً بدیهی است و از قدیم نیز گفته اند: «خیر الاشیاء جدیدها» و «فی کلّ جدید لذّة» آنچه در باب لباس و عادات و اطوار در بعضی از زبانهای اروپائی آنرا «مد» میخوانند و ما میگوئیم آن آیین یا عادت «باب» شده است از همین باب است.

در باب امور مادی و محسوس کار این تفنن طلبی و جهد در مرحله «تازه بتازه نو بنو» غالب اوقات مبدل بحرص و ولعی میشود که انسان غیر معتدل خود کامه را بیستترین مراحل حیوانیت میکشاند یعنی در این مرحله دیگر تمام فضایل انسانیت از چنین فردی مسلوب میگردد و او بصورت دیوی درنده که مغلوب آز و شهوت است در می آید.

عبدالله بن المقفع که بدون تردید یکی از خردمندترین و هوشیارترین ایرانیان اصیل

است در بیان سلسله مراتب حرص میگوید که شدیدترین این مراحل حرص بزنی است زیرا که حریص بزنی اگر از تمام زنان دنیا کام خود را برداشته و تنها یکی از آنان نرسیده باشد باز با تمام قوی میکوشد که از آن نیز استیفای حظ کند چه پیش خود چنین می پندارد که زیبا ترین زنان دنیا همین یکی است که او بوصول وی نرسیده و در مورد دیگران فریب خورده بوده است.

البته پیش ارباب ذوق سلیم مسلم است که این نوع افراط در تفنن و این قبیل شتابزدگی در تبدیل کهنه بنوی مخصوص کسانی است که از هر گونه تعقل و تأمل و حس عاقبت بینی و مال اندیشی بی نصیبند و جز خواباندن آتش شهوت آبی امری دیگر را نمیتوانند دید یا اندیشید. اینگونه مردم که بلاشبهه در شمار پست ترین بهائم معدودند و جز آن طبقه از محسوسات که فقط حیوانات بتمتع از آنها مخصوصند محسوس و مطلوبی دیگر وجود ایشان را تحریک نمیکند و همت و ذوق آنان بسمت عوالمی جز «خور و خواب و خشم و شهوت، و شغب و جهل و ظلمت» پرواز نمی نماید هیچگاه نمیتوانند مورد توجه و مطالعه محققینی قرار گیرند که موضوع تحقیق و تتبع ایشان منحصرراً «جهان آدمیت» و فضایی است که افراد ممتاز این نوع بآن جمله بر سایر حیوانات برتری یافته و از این لحاظ اشرف مخلوقات بشمار آمده اند.

تفاوت عمده بین دو طبقه عوام و خواص در این است که هر دو در عین آنکه يك موضوع محسوس را مورد توجه قرار میدهند افراد طبقه اول بعلت کوتاهی نظر و عدم تعمق جنبه های فریبنده و مبتذل آنرا در می یابند و بآنها میل میکنند در صورتیکه مردم طبقه دوم جنبه های دقیق تر و لطیف تر آنرا می بینند و بالتیجه بطرف عوالمی عالی تر یعنی مقاماتی که کمال مطلوب انسانی است کشیده میشوند.

نظر بهمین تفاوتی که طبعاً بین مردم در ادراک و احساس یعنی تمیز زشت از زیبا و موزون از ناموزون هست ناچار در تشخیص نو از کهنه و جدید از قدیم نیز همین اختلاف در ایشان بروز میکند مخصوصاً طبقه جوان و جاهل هر قوم چون هنوز آن کمال و پختگی که لازمه درک لطایف و معنویات است نیافته اند و باقتضای طبع جوانی و خامی که تا حدی حجاب عقل و تأمل اند بهر هیئت و ترکیبی نوظهور و نوساز فریفته

میشوند و چون اظهار دلباختگی کنند و سایر تأمل و با که بتصور

چیست و کهنه یعنی با کثرت خارج از اجتناب را که کهنه کر رهسپار میسازد کسانی

اداری و ادبی طبیعت مطابق انسان نیز قادر تا مقتضی این

را او نپسندید از میان میبرد تشخیص دهد جاهد است و میسازد و با این

هر مو آید پیش طبیعت کمال دوست قبیح و نازیبا و زیبا (بمعنی)

میشوند و چون «کهنه پرستی» همیشه عیب و مورد طعن و لعن بوده میکوشند که با اظهار دلباختگی باین ظواهر و مظاهر تازه خود را «متجدد» و «پیش آهنگ» قلمداد کنند و سایرین را که در این مرحله شتابزدگی ایشان را ندارند و با قدری تدبیر و تأمل و با کمال احتیاط قدم بر میدارند کهنه پرست و رانده هر درگاه بدانند.

بتصور نگارنده قبل از هر امری باید در باب این مسأله اتفاق حاصل کرد که نو چیست و کهنه کدامست، آیا نو و کهنه تنها اصطلاح و عنوانی است که ما باختیار خود یعنی با کثرت یا اتفاق آراء بر روی امور و شئون زندگانی خود میگذاریم یا عاملی دیگر خارج از اختیار این امور و شئون را از حالت نوی بکهنگی میبرد و چیزی یا اساسی را که کهنه کرد با تمام سعی و کوشش ما دیگر بحال نوی نگاه نمیدارد و بدینار عدم رهسپار میسازد؟

کسانی که بقوانین علوم طبیعی که تشکیلات اجتماعی و شئون زندگانی سیاسی و اداری و ادبی انسان نیز در جزء اعظم تابع آنهاست آشنا هستند بخوبی میدانند که عالم طبیعت مطابق نوامیس و سنن متقنی سیر میکند و اراده هیچ فرد یا اجتماع از انسان نیز قادر بتغییر مجرای آن نیست یعنی هر چه را طبیعت لایق بقاء و دوام دانست تا مقتضی این بقاء و دوام در آن موجود است بحالت تازگی و زندگی نگاه میدارد و هر چه را او نپسندید و محکوم بزوال و فنا دانست بسمت این پرتگاه میکشاند و دیر یا زود از میان میبرد. پس کهنه آن موجود یا مظهریست از موجودات که طبیعت آنرا کهنه تشخیص دهد و در فنای آن بکوشد و نو همان چیزی است که طبیعت نیز در حفظ آن جاهد است و هر کس یا هر جمعیتی را که بخواهند برخلاف مقتضی او عمل کنند نابود میسازد و با این عمل ایشان را بخرط و بی تمیزی خود آگاه مینماید.

هر موجود یا اثری که از ریشه سست باشد یا از ریشه پیوسد یا کج و معوج بار آید پیش طبیعت قابل بقاء و پایداری نیست. طبیعت بیش از آنچه بچشم کوتاه نظران آید کمال دوست و جمال پرست است باین معنی که موجود ناقص و نارسا و مظهر و منظر قبیح و نازیبا را دوست ندارد. سر «بقای انبساط» همین است که در این دنیا وجود کامل و زیبا (بمعنی علمی و دقیق نه بتشخیص مردم سطحی و هوسران) در مقابل موجود

ناقص و ناموزون بیشتر لیاقت دوام دارد زیرا که زیادتیر مورد حفظ و توجه طبیعت است اگر انسان هم که خواه ناخواه محکوم حکم همین طبیعت است میخواهد از طریق صواب منحرف نباشد و بر طبق خواهشهای نفسانی و سرکشیهای طبع تند رو نرود باید قبل از همه با سرار و مقتضیات طبیعی آشنا شود تا همان را نو و کامل و زیبا بداند که طبیعت آنرا بر حسب قانون و حکمتی معقول دارای این ممیزات می شناسد و عبث در پی چیزهایی که مقبول طبع او نیست یا مطرود اوست عمر خویش را ضایع نسازد.

مردم سطحی غالباً در تعیین پایه نوبی و کهنگی همه چیز اشیاء مادی و سنین عمر موجودات حییه را ملاک و میزان سنجش قرار میدهند یعنی همینکه می بینند که بر چیزی مدتی از زمان گذشت حکم بکهنگی آن میکنند و آنرا محکوم بزوال می پندارند و هر چه را تازه یا بعرضه وجود و شهود گذاشت نو و قائم مقام اشیاء قدیمتر می شمارند غافل از اینکه هر چه خوش بدرخشد غالباً دولت مستعجل است و نور و فروغ آن از نوع لمعه سراب یا برق سحاب است، آن وجود سوزنده ای باقی ابدی و ثابت جاوید است که آتشی که نمیرد همیشه در دل دارد و بی آنکه در او بدمند یا از جایی کسب فیض و مدد کند بحالی بی زوال می ماند بلکه برای دیگران نیز مایه فیض بخشی و کسب نور و فروغ میشود.

حقیقت همه وقت در عالم ثابت و پایدار است بنابراین تا در چیزی یا اثری تمام حقیقت یا مظهری از مظاهر آن موجود نباشد دوام و ثبات آن ممکن نیست. کمال و جمال بارزترین مظاهر حقیقت اند پس هر چیز که مظهر کمال و جمال باشد و عین این دو یا مرحله ای بسمت وصول باین دو منظور محسوب شود بالطبع پایدار است و بنا بر این همیشه تازه و زنده خواهد ماند.

کمال چون امری معقول و استدلالی است هر قدر عقل انسان کاملتر و استدلال او قوی تر شود اختلاف در باب مفهوم آن کمتر میشود و چون هنوز چنانکه باید در باب آن اتفاق کلمه حاصل نشده باید منتظر بود تا منتهای کمال را عقل انسانی آنوقت درک کند که بمنتهای رشد برسد و از آنجا که این حال نیز طول دارد و شاید هیچوقت هم میسر نشود پس در باب مفهوم کمال همیشه اختلاف باقیست و یحتمل راه عقل انسانی

بدرک کمال مص
این ا
راجع بتمام مر
حقیقت عالم و
و بقدرت هوش
حقایق ریاضی
بر نقض یا تخ
حقایق مربوط
یکی از
هیچکس دیگر
اثر تمام اندام
موزونیت و تن
میخوانند و ه
است طبیعت
هیچ بهانه در
بنا بر
هر چه را نمای
جاودانه نو می
جمال آن میکو
ها را نشانه ای
اگر ش
زیبا و دلفریب
عظیمی است
نکرده بلکه رو
که عامل زمان

بدرك كمال مطلق و حقيقت كامل الى الأبد مسدود بماند.

این اختلاف روشها و تشتت آراء در طی طریق حقیقت و وصول بکمال البته راجع بتمام مراحل حقیقت و کمال نیست، اگر عقل انسانی تا کنون نتوانسته است بکل حقیقت عالم و عالی ترین مدارج کمال پی ببرد باز بسیاری از حقایق و کمالات آشناسده و بقدرت هوش و خرد از روئی بسیاری از اسرار در این راه پرده برداشته است مثلاً حقایق ریاضی و قضایای مسلمة علوم مثبتة دیگر قابل انکار نیست و هیچکس نمیتواند بر نقض یا تخطئه آنها دلیل و برهانی اقامه نماید، و در همین ردیف است يك عده از حقایق مربوط بعلوم طبیعی.

یکی از مظاهر کمال که جز يك مشت مردم محروم از ذوق سلیم و طبع مستقیم هیچکس دیگر منکر کمالیت آن نمیتواند شد وجود موزون و متناسب یا موجود و اثر تمام اندام و هم آهنگ است. این قبیل وجودها یا موجودات و آثار را که نماینده موزونیت و تناسب و تمام اندامی و هم آهنگی باشند اهل ذوق و کمال زیبا یا جمیل میخوانند و همه اتفاق دارند که هر چیز که جمیل و زیبا باشد کامل است و چون کامل است طبیعت همه وقت آنرا نو میداند و برای آنکه رقم نسخ بر چهره جمال آن بکشد هیچ بهانه در دست ندارد.

بنا بر این مقدمه ما در ادبیات و صنایع مستظرفه و زبان و لغت و آثار ایران هر چه را نماینده تناسب و موزونیت و تمام اندامی و خوش نقشی یعنی زیبا بشناسیم جاودانه نو میدانیم و بهمین جهت با تمام قوی در معرفی و نمایاندن جلوه های جلال و جمال آن میکوشیم و از آن باکی نداریم که جمعی ما را کهنه پرست بیندارند و عمل ما را نشانه ای از سعی ما در راه بیخبر و خموده نگاه داشتن هموطنان گرامی بشمارند اگر شعر خیام و حافظ و سعدی امروز در همه جا و بهر زبان که ترجمه شود زیبا و دلغریب و روح نواز است بعد از گذشتن چندین قرن و دیدن سوانح و حوادث عظیمی است، همینکه چندین قرن زمان و چندین رشته انقلاب و تبدل آنها را کهنه نکرده بلکه روز بروز تازگی و فریبندگی آنها را بیشتر ساخته لابد از آن بابت بوده است که عامل زمان که خود با ذوق ترین نقادان و گوهر شناس ترین صرافان است آنها را

بزیبائی و تمام عیاری شناخته و بر تمام آنها رقم خیر قبول زده است .

سخن سست بی مایه و سکه مغشوش و قلب محال است که بتواند تا این مدت معمول و متداول بماند و هیچکس در این ظرف زمان بنقص و عیب آن پی نبرد .
چقدر از شعرا و نویسندگان را میشناسیم که در عصر خود بر اثر جاه و مالی که داشته یا بعلت ترویج متنفدین از ایشان و یا سعی شخصی یا بی سلیقگی مردم آن زمان فی الجمله شهرتی کسب کرده و هواخواهانی بدست آورده بودند اما همینکه این عوامل و عوارض زمانی گذشته دیگر هیچکس بگفته و نوشته آنان اقبالی ننموده و نقاد روزگار ایشان را بر همان مقامی که شایسته آن بوده و در صفی که بایستی در آنجا قرار گرفته باشند نشانده است .

آنچه را امروز بعنوان اشعار و نوشته‌های تازه از داخل و خارج بما مینمایند و میکوشند که آنها را با اصرار و تبلیغ در ذهن مردم جای دهند ما بناچار بقید احتیاط تلقی میکنیم چه هنوز بر عمر آنها چیزی نگذشته و در مقابل سیر زمان امتحانی که شایسته دوام و بقا باشد نداده‌اند تا آنها را بجای آثار جاوید گذشتگان اختیار کنیم یا لااقل در ردیف آنها بیاوریم ، تازه اگر در میان آنها چیزی قابل و شایان تمتع و استفاده باشد قبول آنها با پرستیدن آثار گذشتگان منافاتی نخواهد داشت ، در باغی که هزاران درخت با استقامت و خوش قد و قامت موجود است و در طول زمان از هیچ باد و باران گزندی نیافته از رستن چند گل و گیاه تازه بر دامن کبریای آنها هیچگونه گردی نمی‌نشیند . اگر این نورستگان چمن هم تاب تصاریف و عوارض روزگار را آوردند در آن صف عظمت جای میگيرند و بر شکوه و طراوت آن باغ می افزایند و الا بداس حوادث درو میشوند . قوم ایرانی سالهاست در سایه این درختان کهن بارور آسوده است و هستی خود را در مقابل هرگزند خارجی که قصد جان او را داشته با سپر این معنویات حفظ کرده ، هولناک‌ترین وقایع تاریخی و طولانی‌ترین استیلای بیگانگان تا کنون نتوانسته است در این سد رخنه کند و این بند را بگشاید و یقین است که تا این سپر بلا بر جاست ایرانی نیز بر جا خواهد ماند و دیر یا زود عظمت سیاسی و اقتصادی خود را اگر رابطه اش با این سرچشمه معنویت و اصالت منقطع نگردد بدست خواهد آورد .

کسانی
چیز هائی تازه
یا هنگام ورزش
دست بکشیم و
کشیده اند است
بدبختی
دست باین نغمه
بزرگتر اینکه
که در راه است
اگر قومی بمعنی
و ادبی خود
بخصوص که ش
کند و وسایل
است که يك
پشمین کلاه
گذاشته باشند
مادام
هرگونه خطر
خود یعنی آنچه
هنرمند اوست
بخرج دهد و
ان شاء الله این
و هوشمند آن
معنوی بازخو
کند آنوقت ب

کسانی که طرفداران این معنویت و اصالت را کهنه پرست میدانند و بزعم خود چیز هائی تازه بجای آن آورده اند عیناً بدان میماند که در سورت گرما یا صولت سرما یا هنگام وزش طوفانی سخت ما را بآن دعوت کنند که از پناه این درختان کهن و بارور دست بکشیم و از يك مشت گیاه و علف ضعیفی که تازه از خاک باشکالی نا موزون سر کشیده اند استعانت جوئیم

بدبختی ما تنها در این نیست که مشتی جوانان ساده دل و بیخبر یا تفنن خواه دست باین نغمه‌ها زده و با شور و شوقی تمام در این راه میکوشند بلکه از آن بدبختی بزرگتر اینکه بعضی از این تبلیغات زهر آگین از ناحیه بیگانگانی تراوش کرده و میکنند که در راه استیلای بر ایران قدم اول را استیلای بر معنویات آن تشخیص داده‌اند. اگر قومی بمعنویات خود دل بستگی نداشت و از یادگارهای اجدادی و پیوندهای تاریخی و ادبی خود برید دیگر برای او قبول استیلای خارجیان محنت و عاری نخواهد بود بخصوص که شاید در زیر سلطه بیگانگان از لحاظ زندگانی مادی بهتر و راحت‌تر زیست کند و وسایل تعیش و تن آسانی برای او فراهم‌تر باشد. تمام بحث ما با مردم باغیرتی است که يك دقیقه زندگانی را در زیر دست بیگانگان برابر با عقوبت دوزخ میدانند و پشیمین کلاه خویش را در عالم آزادگی بصد تاج خسروی که بدست اجانب بر سر گذاشته باشند برابر نمیکنند.

مادام که استقلال سیاسی ایران آن استحکامی را که همه ما طالبیم پیدا نکرده و هرگونه خطر خارجی از پیرامون هستی آن دور نگشته ایرانی باید در حفظ امور معنوی خود یعنی آنچه بگذشته او بستگی دارد و محصول ذوق و قریحه اجداد با استعداد و هنرمند اوست و بهمانها نیز در دنیا شناخته و مشخص میشود کمال جهد و غیرت را بخرج دهد و نگذارد که بهیچ بهانه و مستمسکی در اساس آن خلی پدید آید. آنوقت که ان شاء الله این خطرها از میان رفت و ایران کاملاً مقتدر و توانا گردید فرزندان لایق و هوشمند آنرا راه برای هرگونه تفنن و تجدید نظر و تبدیل کهنه بنو حتی در امور معنوی باز خواهد بود و البته خطری که امروز از این گونه تظاهرات ممکن است بروز کند آنوقت بروز نخواهد کرد.

ترجمه کتاب چین بفارسی

در ایام اقامت عباس میرزا بسمت ولایت عهد در آذربایجان (۱۲۱۳-۱۲۴۹) بعلت بروز رقابت سیاسی شدید بین روسیه و انگلیس از طرفی و فرانسه و انگلیس از طرفی دیگر نه تنها تبریز مرکز سیاست ایران بود بلکه بعلت رفت و آمد سفرا و مأمورین و تجار فرنگی بآذربایجان و نزدیکی آن قطعه باروپا تبریز مرکز عمده نهضت علمی و صنعتی گردید و نخستین آثاری که از تمدن جدید اروپائی (غیر از آنچه سابقاً بتوسط مردم پرتغال و هلند و فرانسه و انگلیس باصفهان و شیراز و سواحل خلیج فارس آمده بود) بایران داخل شد از قبیل کارخانجات اسلحه سازی و پارچه بافی و مطبعه و باروت ریزی و شیشه گری همه از همین طریق سرحدات آذربایجان بود و ابتدا در تبریز و خوی و قراجه داغ مراکز برای این قبیل مؤسسات ایجاد گردید. عباس میرزا و وزیرکاردان او میرزا بزرگ قائم مقام اوّل و محصلین و استادانی که بتشویق ولیعهد و وزیر او بانگلستان و روسیه رفته و بایران برگشته بودند نیز در توسعه دامنه این نهضت کوشیدند و بعضی از ارامنه و تجار و مبلغین خارجی مقیم آذربایجان هم در این راه بایشان کمکهای شایان کردند.

در عهد ولایت عهد عباس میرزا و وزارت قائم مقام اوّل و قائم مقام ثانی از جمله کارهای مفیدی که انجام یافت ترجمه يك عده بالنسبه زیاد کتاب از زبانهای خارجی بفارسی بود. اگرچه بعلت احتیاجی که سپاه آذربایجان و دستگاه لشکری و تدافعی ولیعهد بکتاب فنی و نظامی داشتند در این ترجمه ها غلبه کلی با کتابهای نظامی و علمی است لیکن برای آنکه اولیای امور آنوقت از اوضاع دنیا نیز بیخبر نمائند يك عده هم کتابهای تاریخی و جغرافیائی و سفرنامه بفارسی ترجمه یا تألیف شده و مترجمین باین وسیله شمه ای از احوال ممالک آنوقت دنیا و طرز حکومت و اوضاع جغرافیائی کشورهای اروپا و امریکا را باطلاع

اولیای امور ا
در تحفة العالم
صاحب مقام
مجمد صالح ش
در باب ممالک
غالب ا
خصوص تاریخ
برگردانده اند
و از احوال
مطالعه آن کتب
معاصر در این
یکی از
بنام کتاب چین
که والی آذربایجان
این کتاب
(شعبان ۱۲۳۰)
مملکت مأمور
پس از مراجعت

۱- بهمن
از طرف محمد ش
بود تا سال ۱۲۶۳
سیاست حاجی میر
خراسان را در دست
اطلاع یافت سرد
بطهران رساند و
وبعدا بفقار به ر

اولیای امور ایران و مردم آن رسانده‌اند از این قبیل است آنچه عبداللطیف شوشتری در تحفة العالم بتاریخ ۱۲۱۶ قمری و آقا احمد کرمانشاهانی پسر مرحوم آقا محمدعلی صاحب مقام در کتاب مرآت الاحوال جهان نما که در ۱۲۲۴ تألیف یافته و میرزا مجید صالح شیرازی در سفرنامه فرنگستان خود (از ۱۲۳۰ تا ۱۲۳۵ هجری قمری) در باب ممالک جدیدة دنیا و احوال سلاطین و مردم آن اقالیم آورده‌اند.

غالب این قبیل کتب که یا ایرانیان با فضل و سفر کرده اوایل عهد قاجاریه در خصوص تاریخ و جغرافیای کشورهای خارجی تألیف نموده یا از زبانهای بیگانه بفارسی برگردانده‌اند اگر از میان نرفته باشد بصورت نسخه خطی مانده و کمتر کسی از آنها و از احوال مؤلفین یا مترجمین آنها اطلاعی دارد در صورتیکه دانستن این موضوع و مطالعه آن کتب برای روشن کردن تاریخ نهضت جدید در ایران و اطلاع از سابقه تمدن معاصر در این کشور لازم و قابل استفاده و تمتع است.

یکی از این گونه کتابها که در این شماره میخواهیم آنرا معرفی کنیم نسخه ایست بنام «کتاب چین» که آنرا در سال ۱۲۶۲ در تبریز بدستور بهمن میرزا پسر عباس میرزا که والی آذربایجان بود از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده‌اند.

این کتاب شرح سفارتی است که دولت انگلیس از ژویه ۱۸۱۵ تا نوامبر ۱۸۱۶ (شعبان ۱۲۳۰ - محرم ۱۲۳۲) برای عقد قرارداد تجارتي بهتری با خاقان چین باین مملکت مأمور نمود و تفصیل آن سفارت را یکی از اعضای آن هیئت بانگلیسی نوشته و پس از مراجعت بطبع رسانده است و همین کتاب است که آنرا سی سال بعد از انتشار

۱- بهمن میرزا در سال ۱۲۷۵ پس از فوت قهرمان میرزا برادر خود که والی آذربایجان بود از طرف محمد شاه باین سمت تبریز فرستاده شد و او که مردی فضل پرور و کتاب دوست و هنرپرست بود تا سال ۱۲۶۳ آذربایجان را بنام محمد شاه برادر خود اداره میکرد اما در این اوان بعلت سوء سیاست حاجی میرزا آقاسی صدراعظم با الهیارخان آصف الدوله و پسر او محمد حسنخان سالار که خراسان را در دست داشتند برضد حاجی میرزا آقاسی مجرمانه متحد شد. حاجی چون از این مواضع اطلاع یافت سرداری را بدستگیری بهمن میرزا روانه آذربایجان ساخت و بهمن میرزا مخفیانه خود را بطهران رساند و از محمد شاه امان گرفت اما چون حاجی در قصد او بود بالاخره سفارت روسه پناه برد و بعدها بفقازیه رفت و در آنجا در حدود ۱۳۰۰ قمری فوت کرد.

فرمان بهمن میرزا بفارسی ترجمه نموده اند. خلاصه این کتاب آنکه چون مأمورین چینی با تجار انگلیسی بخوبی معامله نمیکردند و بهمین علت تجارت بین تجار انگلیسی در هند و بنادر چین صورتی خوش نداشت دولت انگلیس بنا بر شکایت این تجار تصمیم گرفت که هیئتی را بریاست ویلیام بیت امهرست ۱ با قریب هفتاد و پنج نفر همراه روانه چین نماید. این هیئت در شعبان ۱۲۳۰ قمری قدم بچین گذاشتند و در محرم ۱۲۳۲ بدون آنکه بملاقات خاقان نایل آیند وبدون حصول نتیجه بهند برگشتند و علت عدم توفیق ایشان در این مأموریت نیز بظاهر آن بود که امهرست نخواست که برسم مردم چین در رسیدن بخدمت خاقان مراسم سجده حضور بعمل آورد ۲ و چون اهل چین هم درغیر این صورت رسیدن بحضور خاقان را توهینی را نسبت باو میدانستند این استنکاف سفیر انگلیس را بهانه کرده او را از همان راه که آمده بود از پشت دروازه های پکنیک برگرداندند.

کتاب مذکور شرح این سفارت بیحاصل است و مؤلف آن شخصی است بنام الیس ۳ که در این هیئت مأمورین سمت منشی دوم داشته. نگارنده ندانستم که آیا این الیس همان هنری الیس ۴ است که در ۲۳ ربیع الثانی ۱۲۲۹ (قریب يك سال و سه ماه قبل از این سفارت چین) بسمت کاردار انگلیس بایران آمده و در دوازدهم ذی الحجه آن سال بهمراهی جیمز موریه مؤلف کتاب حاجی بابا معاهده بسیار شومی با ایران بسته و بار دیگر در دوم محرم ۱۲۵۱ بعنوان سفیر فوق العاده برای تبریک جلوس محمدشاه تخت سلطنت بطهران رسیده است با الیس دیگری.

کسی که کتاب را با مر بهمن میرزا بفارسی برگردانده يك نفر انگلیسی است بنام ادورد برجیس ۵ و شخص دیگری بنام میرزا صادق در این کار باو کمک کرده و آنرا انشاء

۱- William Pitt Amhearst (متولد در ۱۷۷۳ و متوفی در ۱۸۵۷) که بعدها یعنی

در ۱۸۲۳ حکمران کل هندوستان شد و قسمتی از برمه را فتح نمود.

۲- این رسم که بچینی آنرا کو - تو Kow - Tow میگویند آن بود که هر کس که بحضور

خاقان میرفت بایستی سه بار روی زمین زانو بگذارد و نه بار سجده کند.

۳- Ellis - ۲ ۴- Sir Henry Ellis ۵- Edward Burgess

نمود و چون
۱۲۶۲ بخط
است و بدوست
بمحمد شاه
متأسف
احوال ادورد
خوانندگان
از مک
مطابح و روز
از سال دوم
قسمتی از آن
که عباس میر
و در حدود
بود و بعد از
برجیس صاحب
از فوت فتح
و اجناس فر
طهران و تبر
از بعض
۱۲۶۶ بر
میرزا ابوال
ادورد
عباس میرزا

نمود و چون میرزا صادق مذکور منشی و خوشنویس بوده يك نسخه از آنرا هم در سال ۱۲۶۲ بنخطی زیبا نوشته و بمحمد شاه تقدیم کرده است. نسخه‌ای که در دست نگارنده است و بدوست عزیزم آقای مهندس عباس مزدا تعلق دارد ظاهراً همان نسخه تقدیم شده بمحمد شاه است.

متأسفانه از احوال میرزا صادق هیچگونه اطلاعی بدست نیامد لیکن مجمل احوال ادورد برجیس بدوست است و آنچه‌را نگارنده در این خصوص میداند ذیلاً بنظر خوانندگان محترم میرساند.

از مکتوبی که در تاریخ ۱۳۳۰ قمری هوتوم شیندلر ۱ با آقای تقی زاده درباب مطابع و روزنامه‌های اولی ایران نوشته و عین مکتوب او در روزنامه کاوه (شماره ششم از سال دوم دوره جدید) مندرج است اطلاعاتی چند راجع بادورد برجیس بدست می آید قسمتی از آن نوشته اینست: «ادوارد برجیس از آن استادان و صنعتگران متعددی بود که عباس میرزا نایب السلطنه از فرنگستان و خصوصاً انگلستان خواسته و مستخدم ساخت و در حدود ۱۲۴۰ و یحتمل قدری قبل از آن بتبریز آمد و ظاهراً درکار مطبعه تبریز بود و بعد از فوت عباس میرزا (سنه ۱۲۴۹) مطبع طیبوگرافی تبریز موقوف شد و برجیس صاحب که در این بین باشاره عباس میرزا مشغول تجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلیشاه (۱۲۵۰) بدارالخلافت طهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب و اجناس فرنگی مخصوصاً انگلیسی میفروخت و جهت پیشرفت تجارت خودگاهی میان طهران و تبریز سفر میکرد.

از بعضی یادداشتها معلوم میگردد که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه تقریباً در سال ۱۲۶۶ برجیس صاحب را مترجم خطاب میکردند و کمی بعد در اداره روزنامه باتفاق میرزا ابوالحسن غفاری و غیره مشغول شد، برجیس صاحب چند سال دیگر فوت شد. ادورد برجیس صاحب چنانکه هوتوم شیندلر با آقای تقی زاده نوشته پس از فوت عباس میرزا و فتحعلیشاه بتجارت اشتغال داشته و در تمام دوره سلطنت محمد شاه

(۱۲۵۰-۱۲۶۴) شغل شاغل او در طهران و تبریز همین کار بود. در موقعیکه سر هنری الیس سابق الذکر با هیئتی از نمایندگان انگلیسی برای عرض تبریک رسمی بتخت نشستن محمداشاه بایران آمدند در رمضان ۱۲۵۱ بتبریز رسیدند برجیس در تبریز بتجارت سرگرم بود و در جزو کسانی که باستقبال مستر الیس رفتند او نیز بخدمت وزیر مختار فوق العاده انگلیس رسید.

در شعبان ۱۲۵۱ محمداشاه بیهانه ترویج کالاهای داخلی امر داد که درباریان و اعضای خاندان سلطنتی هیچیک از مال التجاره های برجیس را نخرند در صورتیکه برجیس در موقع داخل کردن این کالاها حقوق گمرکی همه را منظمآ پرداخته بود. محمد شاه گفت که هر کس این کالاها را که او ممنوع کرده بود بخرد ... ق است. البته این پیش آمد برای کسی که از بستگان سابق عباس میرزا محسوب میشد و بتشویق او در خط تجارت افتاده بود ناگوار و تحمل آن دشوار می نمود.

عشق و علاقه مردم بخريد اجناس انگلیسی بقدری زیاد بود که با وجود منع شاه سه تن از شاهزادگان شبانه بانبار برجیس آمدند و از او مقداری اشیاء خریدند. برجیس را بالأخره بحضور شاه بردند و او پیشکشی لایقی تقدیم کرد و بدستور مستر الیس در باب معامله ای که با او شده بود هیچگونه شکایتی ننمود. شاه از پیشکشی برجیس بسیار مسرور شد و وعده داد که با او از پدرش عباس میرزا بیشتر محبت کند سپس ببعضی از نوکران و درباریان دستور داد که از برجیس همان کالاهائی را که خود او چندی قبل خریدن آنها را منع کرده بود بخرند ۲.

بارون کرف سیاح و نقاش روسی نیز که در اوایل جلوس محمد شاه بایران آمده از همین ادورد برجیس گفتگو میکند و میگوید که او با وارد کردن مقداری متاع از انگلیس در همان تاریخ در تبریز بتجارت مشغول بود ۳.

۱ - Stuart, Journey etc P. 138

۲ - Stuart, Journey etc 225-226

۳ - یادبود بارون Korff ترجمه آقای عبدالحسین هزیر در روزنامه طوفان طهران (۱۳۰۶)

در اوایل
تقیخان امیر
بود بتوسط
را پیدا کرد
شاه قسمتهای

و بهمین سمت
در طهران تأس
خانم
در ضمن بحث
«شخص»

وظیفه خود
روزنامه دیگر
کلیه مسائل
مصلحت نیست
وقایعی که ممک
ادورد

کردیم همواره
و قتل امیر ک
محسوب میشد
در متن

«برجیس صاحب
همایون سر
که ابتدا از است

در اوایل عهد ناصرالدین شاه که وزارت امور خارجه ایران را هم مرحوم میرزا تقیخان امیر کبیر خود اداره میکرد برجیس که با احتمال قوی در تبریز با امیر آشنا شده بود بتوسط مشارالیه بسمت مترجمی در آن وزارتخانه داخل شد و عنوان «مترجم دیوان» را پیدا کرد و پیش از تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه برای اطلاع دیوان یعنی دولت و شاه قسمتهای مفید بعضی از جرایدهای فرنگی بخصوص روزنامههای انگلیسی را ترجمه میکرد و بهمین سمت باقی بود تا امیر در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۶۷ روزنامه وقایع اتفاقیه را در طهران تأسیس نمود و برجیس را در جزء کارکنان آن روزنامه داخل کرد.

خانم سرهنگ شیل^۱ سفیر انگلیس در طهران در کتاب مشاهدات خود در ایران در ضمن بحث از همین روزنامه در باب برجیس چنین مینویسد:

«شخص انگلیسی که مباشر و مترجم روزنامه است مزد مخصوصی برای این وظیفه خود دریافت نمیدارد و او علاوه بر این روزنامه که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط بنظر شاه و صدراعظم برسد. این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسائل سیاسی راجع باروپاست که اطلاع بر آنها بنظر ایشان برای عامه ایرانیان مصلحت نیست، گذشته از این مطالب در این روزنامه اخیر اخبار مضحك و نوادر و وقایعی که ممکنست مایه مسرت خاطر شاه باشد گنجانده میشود.»^۲

ادورد برجیس چنانکه هوتوم شیندلر در مکتوب خود نوشته و ما نیز بآن اشاره کردیم همواره در اداره روزنامه وقایع اتفاقیه بسمت مترجمی باقی بود و بعد از عزل و قتل امیر کبیر نیز این سمت را داشت و در حقیقت مدیر مسؤل و مباشر آن محسوب میشد.

در منتظم ناصری (ج ۳ ص ۲۳۰) در ضمن وقایع سال ۱۲۷۰ چنین آمده:

«برجیس صاحب مباشر روزنامه و مترجم دیوان و میرزا عبدالله روزنامه نویس بخلفت همایون سرافراز گردیدند». غیر از این جمله که ذکر کردیم از ادورد برجیس انگلیسی که ابتدا از استادان چاپخانه حروفی تبریز و بعدها از تجار سپس مترجم و مباشر اولین

Col. J. Sheil - ۱

Lady Sheil, Glimps of life in Persia 200-201 - ۲

روزنامه چاپی در طهران بود و مترجم اصلی «کتاب چین» موضوع بحث ما در این مقاله است خبری دیگر نداریم جز اینکه میدانیم که او در فاصله بین سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۷ در تبریز فوت کرده چه ایست و يك که در ۱۲۷۷ بتمبر رسیده در این سال قبر او را در تبریز زیارت کرده است.

پس از ذکر اطلاعاتی که در باب ادورد بر جیس مترجم اصلی «کتاب چین» در دسترس ما بود اینک میپردازیم بنقل چند فقره از ترجمه فارسی این کتاب که بتوسط میرزا صادق مذکور بانشاء در آمده و از مطالعه همانها خوانندگان گرامی در می یابند که این انشاء تاچه حد مطابق قواعد فارسی و تاچه پایه دور از تعبیرات خارجی است. اینک چند فقره از آن ترجمه:

«نوزدهم رمضان ۱۲۳۰، امروز پنج ساعت از صبح گذشته ایلچی و صاحب منصبان حسب الوعده که بمندرینان ۲ داده بودند بایوان در خانه رفتند، کشپکچیان و موزکانچیان پیش ایلچی بانفاق صاحب منصبان رفتند و داخل ایوانی شدند و در ایوان دیگر میزی بود که پرده زردی بروی آن کشیده بودند. مندرینان ۲ بسیار در آن ایوان که بودیم حضور داشتند که همه رخت نظامی خودشان را پوشیده بودند، اکثرشان ارباب قلم بودند نه شمشیربند، بامابرم عظمت و تشخص گفتگو میکردند، اول (کوانک) گفت که این مهمانی حسب الامر خاقان است و غیاب و حضور خاقان تفاوت ندارد هر کس که باینجا وارد شد باید چنان رفتار کند که در حضور خاقان مینماید و چنانکه ما خود مراسم ادب را بی حضور خاقان بجای آوریم، واردین هم باید مطابق رفتار ما عمل نمایند و باید نزد آن پرده زرد که در آن ایوانست نه بار سجده کرد. ایلچی گفت رفتاری که در حضور پادشاه انگلیس نموده ایم البته در خدمت خاقان چین هم خواهیم کرد، گفتند که ایلچی باید مشق سجود بنماید، ایلچی قبول نکرد و گفت يك بار روی يك زانو اکرام کردن که شیوه ماست میکنم، ایشان گفتند که آنرا ایلچی باید در پیش

چشم ما در این
کرد، از سر ج
مراتب را تحف
که خود با آن
هیچ جواب ب
از من میدان
بودم و شعور
که تکلیف ایل
کسانی که بول
نموده اند، نی
این صورت ا
اعتنا بشان او
نمیخواستیم
عرض میکنم
پادشاه خود
این همه آلام
اهل مشورت
مندرینان نه
در ایوان دیگ
قال ما بود
بار سر فرود
نداشت باز خ
بلب رودخانه
در یک

چشم ما در اینجا بکند، ایلچی گفت که آن طور اکرام را بجز حضور پادشاه نمیتوان کرد، از سر جارج ستانتین (نایب اول هیئت نمایندگی) که سابقاً بچین آمده بود کیفیت مراتب را تحقیق کردند. چون سر جارج ستانتین میدانست که دروغ میگویند نخواست که خود با آنها مقاوم و مقابل شود و مدعی گری را بگردن خود بیندازد از آنجهت هیچ جواب بسؤالشان نداد و گفت گذارش سفارت ایلچی سابق را خود ایلچی البته بهتر از من میداند... راست است که من نزد ایلچی سابق بچین آمدم اما بچه ذوازه ساله بودم و شعور و حرف طفلان اعتبار چندان ندارد، مندرینان گفتند که ما خود میدانیم که تکلیف ایلچی همین است که طوری رفتار کند که باعث رضای خاقان بوده باشد اما کسانی که بولایت چین آمده اند در جاه های مناسب سجده کرده شرایط اکرام را ملاحظه نموده اند، نمیشود که ما بآن پرده زرد سجده نمائیم و فرنگیها خلاف آن کرده بایستند در این صورت احتمال دارد که اگر ایلچی در این خصوص ایستادگی سخت نماید خاقان اعتنا بشان او نکند و هیچ نگذارد که بحضور بیاید. ایلچی گفت که ما این مهمانی را نمیخواستیم، اگر بیای تخت پیکین برسیم این گذارش را من البدایه الی النهایه بخاقان عرض میکنیم، عدم شرفیابی حضور اگر چه موجب هموم است لیکن چون فرمایش پادشاه خود را بعمل آورده ایم که حسب الحکم باید پیش خاقان سجده نکنیم متحمل این همه آلام میشویم اما از اینکه در بارگاه پادشاه انگلیس در هنگام غیابشان خوانین اهل مشورتخانه يك بار سر فرود میکنند ما نیز بآن پرده زرد سر فرود میکنیم، مندرینان نه بار سجده مینمایند ما هم نه بار سر فرود میکنیم. این مقالات و مناظرات در ایوان دیگر بود، وقتی که داخل ایوان شدید بهمان پرده زرد که باعث فساد و قیل و قال ما بود و چراغی هم بالای آن میز گذاشته بودند مندرینان نه بار سجده و ما هم نه بار سر فرود کردیم و نشستیم و این عمارت مخصوص خاقان بود اگر چه چندان جلال نداشت باز خالی از صفا نبود، چهار طرف ستون داشت و بامش بترکیب کمان و تزدیک بلب رودخانه واقع بود.

در یکی دو صفحه بعد گذارش سفارت را مستر ایس چین مینویسد:

« بیستم رمضان المبارک، هنگام طلوع صبح از (تین سنق) بیرون آمدیم وقت عصر که لنگر انداختیم (سوتاجن) و (کوانک تاجن) که روز پیش آمده بودند مجدداً بدیدن ایلچی آمدند و بقرار سابق طرح صحبت قواعد حضور رفتن را در انداختند و گفتند که هرگاه ایلچی سجده نکند گمان این است که بحضور خاقان نخواهد رفت از اینکه چند سال پیش از این ایلچی از ولایت روسیه آمده و بسرحد رسیده بود باوتیز تکلیف سجده نمودند قبول نکرد و خاقان از سرحد امر مراجعت داد و باعث برگشتن آن ایلچی این بود، سوادنامه ولیعهد پادشاه انگلیس را که بمندرینان داده بودیم آورده رد کردند که ما نمیتوانیم آنرا بخوانیم از اینکه بخطاب برادری مخاطب کرده و برادرمن نگاشته است اگر شما میتوانید بخوانید فبها و الا آنرا محو کنید و لقبی دیگر در جای آن ننویسید و بهمانطور بگذارید.

« بیست و یکم رمضان، امروز بمنزل (بنق سنق) رسیدیم مندرینان فرمانی در آوردند که خاقان چین بخط خود بمرکب سرخ نوشته بود که موزکانچیان ایلچی مأذون نیستند بیای تخت بیایند باید برگردند و در کشتی خودشان انتظار ایلچی را بکشند، ایلچی از این حکم بسیار متعجب شد و گفت که موزکانچیان ایلچی سابق بیای تخت آمده بودند موزکانچیان ما از روزی که وارد خاک چین شده اند بجز خوش سلوکی رفتار خلاقی نکرده اند، کوانک تاجن گفت که من از غایت محبت و فرط مودت ممانعت نکرده ام که ایلچی هفتاد و پنج نفر را نیاورد و الا خاقان بمن نوشته اند که زیاده از پنجاه نفر نزد ایلچی بیای تخت نیاید و احتمال هست که اگر ایلچی در باب قواعد حضور ایستادگی نکند خاقان در باب بیست و پنج نفر زیادی فرمایشی ننماید و الا آنها سهل است که خودم نیز از خود ترسانم که خاقان مرا مقصر داند. ایلچی گفت که اگر بعد از شرفیابی حضور کیفیت موزکانچیان را بخاقان عرض بکنیم گمان کلی دارد که خاقان در این خصوص رنجیده خاطر نشوند. بعد از این گفتگوها مندرینان بر خاستند و رفتند و وقت عصر باز برگشتند گفتند که شب از پای تخت بما حکم آمده که ما مقصر شده ایم که چرا گذشتیم ایلچی بآن پرده زرد سجده نکرده از (تین سنق) بگذرد حالا ایلچی باید جواب صریح و مختصر بگوید که در حضور خاقان سجده خواهد کرد یا نه، هرگاه سجده

نکند سوقاتی آن رفتاری که حکم صریح ایلچی گفت چنانچه خلاف امر پادشاه مرتبه در خدمت امپراطوری و فکری و تکلیفی سجده نکنیم و ولیعهد پادشاه که خلاف نمایان و مناسبت دار تکلیف شما نیست مصور بود و نشدند، آخر الا سزاوار پادشاه و در ولایت چین ما بیاید مثل مندرینان مینمائیم و الا فکرت که پس ما ایشان گفتند که نگذاشتید خود رجوع نمایم و بودند اما میگفتند خاقان عرض

نکنند سوقاتی که آورده است بر گرداند و بحضور هم باید نرود، ایلچی گفت امیدوارم آن رفتاری که من در حضور خواهم کرد چندان منافاتی با سجود نداشته باشد، چون حکم صریح از پادشاه خود دارم که سجده نکنم از آنجهت سجده نخواهم کرد، کوانک گفت چنانچه ایلچی لابد است که اطاعت حکم پادشاه خود را نماید همچنین ما نمیتوانیم خلاف امر پادشاه خویش را کنیم و از این میتوان فهمید که عزت پادشاه انگریز بچه مرتبه در خدمت خاقان منظور است که در نوشتجات لقب (وانک ته) را قرار داده که بمعنی امپراطوری و شهنشاهی است در این لقب او را از خود جدا نکرده است، ایلچی گفت فکری و تکلیفی دارم این است که چون حکم سخت و صریح از پادشاه خویش دارم که سجده نکنم پس يك نفر از مندرینان که منصبش مقابل منصب من باشد بشکل و صورت ولیعهد پادشاه ما نه بار سجده بکنند بعد من فرمایش خاقان را اطاعت نمایم و الا نمیتوانم که خلاف نمایم. مندرینان بهیچوجه این تکلیف را قبول نکردند و گفتند که چه معنی و مناسبت دارد که ما بصورت بی جسم سجده نمائیم گفتیم که این تکلیف ما زیاده از تکلیف شما نیست که در (تین سنق) گفتید بآن پرده زرد سجده نمائیم و حال آنکه نه مصور بود و نه مجسم، هر چه بمندرینان گفتیم که این مناسبت بآن پرده دارد حالی نشدند، آخراً امر ایلچی گفت که تکلیفی دیگر بکنم اگر من در حضور سجده نمایم سزاوار پادشاه نخواهد بود که ایلچی او بدیگری سجده کند پس خاقان فرمانی بدهد و در ولایت چین مضمون آن فرمان را منتشر نماید که هر وقت ایلچی از چین بیای تخت ما بیاید مثل ما در حضور پادشاه انگلیس سجده نماید، هر گاه این فرمان را بدهد سجده مینمائیم و الا فلا، مندرینان جواب دادند که این هم همان محال و ممتنع است، آخر ایلچی گفت که پس من وقایع و گزارشات را من البدایه الی النهایه بنویسم و بخاقان چین بدهند، ایشان گفتند که ما نمیتوانیم نوشته شما را بخاقان بدهیم، ایلچی گفت بعد از آنکه نگذاشتید خودم خاقان را ببینم و عریضه ام بنظر ایشان برسد چاره من جز آن نیست که رجوع نمایم و حالا بمراجعت آماده هستم. معلوم بود که مندرینان از این گزارش متأسف بودند اما میگفتند که چاره بجز سجده کردن نیست. آخراً امر گفتند که گزارش شما را بخاقان عرض نمائیم اما تا جواب نیامده شما در رودخانه قدری باین تر که ترهنگاه خوبست

برگردید تا حکم مجدد بیاید؛ حسب الاشارة آنها قدری عقب رقیم. یکی از یونانیان قدیم گفته که شیطان تشنه‌ای را تا بلب درجوف آب صاف و خنک گذاشته بود، هر وقت آن تشنه میخواست از آن آب بخورد هر چه دهن را پائین مینمود آب فرود می آمد حال کار ما مناسب گفته آن یونانی است، بیای تخت پیکین بیست فرسخ مانده و کوه های کبود تارستان که آنطرف پای تخت است نمایان بود باز بعید نیست که دو روز دیگر عنان کشتی را رو بیائین بگردانیم و هر چه بخواهیم بیای تخت نزدیک بشویم پس ترمان بکشند.

پس از محرومیت از رسیدن بحضور خاقان و برگشتن بهند مؤلف کتاب چین چنین مینویسد:

«در سیم ماه محرم الحرام ۱۲۳۲ هجری رسیدیم بشهر (ننق چنگ فو) چون امروز روز مولود خاقان چین بود کوانک خواهش کرده بود که کسی از ما بشهر نروند و ایلچی هم خواهش کرد که از برای حرمت این سربازان و کشیکچی خود شلیک کنند، کوانک قبول نکرد و گفت که قاعده اهل چین چنین است. در اینجا دو نفر زن دیدم که سوار عراده بودند زنان کل ولایت که بر خساره خودشان گلگونه میزنند سرخ و سفید مینمایند اما در چین بس که غازه استعمال میکنند تمامی چهره را مثل قرنفل سرخ مینمایند، عادت زنان متشخصین چین این است مگر آنها که فقر و فاقه دارند، گداهای اینجا قاعده غریبه دارند، در یک دست سبدمو در دست دیگر زنگی میگیرند بدکانی که رسیدند زنگ میزنند تا چیزی در میان سبد گذارند، میدان مشق سواران را دیدم که دوست قدم طول داشت و در هر پنجاه قدم نشانی بزرگی آدم از کاغذ ساخته و گذاشته بودند، سواران جنگ بازان و جوانان اسب تازان میتاختند و بهر یکی از آن نشانه از پاترده تا بیست قدم تیر می انداختند و تیری ندیدم که از ایشان منحرف شود و نخورد، بعد دانستیم هر کس از این جوانان بالنسبه از همکنان فایق در آمد منصب اول و دوم و سیم فراخور حال باو میدهند، هدفی که در میان نشانه نصب کرده بود مانده بود و تیری بهدفع نخورده بود.»

در سال
هنوز در دست
همسایه شمالی
مداخله کردند
دولت
در دربار ایران
خود مفید میداد
شاه داد
دولت
نظریات خود
لشکر کشی مح
بود که «دست
افغان بایران
بکار شکنهای
پس از
طهران بارد
بتسلیم وارد
بشهر داخل
در جم
آمد وعده زی
راه طهران

روابط سیاسی ایران با اروپا

محمد حسین خان مقدم آجودانباشی

سفیر فوق العاده ایران در دربار دول اروپا

بقلم آقای محمد علی قوسی

در سال ۱۲۵۳ محمد شاه قاجار با لشکری بالغ برهشتاد عراده توپ برای تسخیر هرات که هنوز در دست یاقیان افغان بود بسوی افغانستان حرکت کرد، چون این لشکرکشی با سیاست خارجی همسایه شمالی و جنوبی ایران تماس داشت این دو دولت بوسیله نمایندگان خود در ایران در آن مداخله کردند.

دولت روس که با عقد عهدنامه ترکمانچای نواحی شمالی ایران را بتصرف آورده و بر نفوذ خود در دربار ایران افزوده بود و هرگونه پیشرفت بسوی هندوستان را برای عملی ساختن نقشه های بعدی خود مفید میدانست بوسیله سفیر خود در طهران وعده مساعدت و کمک را در این لشکرکشی بمحمد شاه داد.

دولت انگلیس با اینکه عهدنامه ترکمانچای با توافق نظر و اطلاع او تنظیم شده بود و قهراً نظریات خود را که جلوگیری از نفوذ روس در مشرق ایران باشد در آن گنجانیده بود با وجود این با لشکرکشی محمد شاه مخالفت نمود و چون بر طبق عهدنامه ۱۲۲۹ هجری دولت انگلیس تعهد کرده بود که « دست دولت ایران را در امور افغانستان باز گذاشته در مواقع لزوم برای سرکوبی یاقیان افغان بایران کمک کند » نتوانست باین مخالفت خود صورت رسمی بدهد بوسیله نماینده خود شروع بکار شکنجائی کرد.

پس از آنکه هرات بمحاصره لشکر ایران افتاد « مستر مکنیل » سفیر دولت انگلیس خود را از طهران باردوی شاه رسانیده در نهان محصورین را تقویت مینمود بعد هم بیهانه وادار کردن افغانها بتسلیم وارد هرات شده آنها را تشویق کرد و چند نفر از کارشناسان انگلیسی که قبلاً با خود مستر مکنیل بشهر داخل شده بودند عملیات جنگی را برضد دولت ایران شروع کردید.

در جمادی الاخری ۱۲۵۴ پس از یکسال محاصره قسمتی از هرات بتصرف قشون ایران در آمد وعده زیادی از یاقیان کشته شدند در این موقع سفیر انگلیس از هرات باردوی شاهی آمده از آنجا هم راه طهران رایش گرفت. چون بشاهرود رسید دستور داد تمام مستخدمین انگلیسی که در خدمت دولت

ایران بودند از ایران خارج شدند حتی باین هم اکتفا نکرده از طرف دولت انگلیس بایران اعلان جنگ داد و بلافاصله کشتی های انگلیس جزیره خارک را گرفته بنادر جنوب را تهدید کردند . در این موقع چون روسها از وعده مساعدتیکه بایران داده بودند سر باز زدند و شاه ایران مخالفت بانگلیسها را اصلاح ندید دست از محاصره هرات کشیده مراجعت نمود، این پیش آمد بر نفوذ دولت انگلیس در سراسر افغانستان افزود و در خود ایران هم تحریکاتی بر ضد دولت ایران ظاهر شد و مشکلاتی برای شاه و دربار ایران ایجاد گردید .

حاجی میرزا آقاسی برای حل این مسئله و اثبات عهدشکنی دولت انگلیس و بالاخره برای خاتمه دادن باین تحریکات تصمیم گرفت یک هیئت سیاسی بدربار انگلستان روانه سازد و ضمناً بوسیله این هیئت دونامه یکی را بامپراطور اتریش (نمسا) که آن موقع بزرگترین امپراطوری اروپا بود برای مساعدت در رفع اختلافات ایران وانگلیس ودومی را بدولت فرانسه برای فرستادن یکمده کارشناس و متخصص نظامی جهت استخراج معادن و دایر کردن کارخانه و تنظیم قشون ایران با تحف و هدایائی ارسال داشت .

ریاست این هیئت که عنوان سفارت فوق العاده داشت با محمد حسین خان مقدم آجودانباشی مراغه ای بود . این شخص از طایفه مقدم که از طوایف مشهور ترک است و از فرزندان آقاخان مقدم از امرای معروف صفویه بوده است .

محمد حسین خان مقدم که در جریان جنگ های ایران و روس در لشکر نایب السلطنه عباس میرزا فرماندهی قسمتی از قشون ایران را داشت در سایه جدیت و فداکاری خود و مساعدت امیر نظام محمدخان زنگنه آجودانباشی لشکریان نایب السلطنه شد و بعد از فوت عباس میرزا باز در همین سمت باقی بود تا در زمان محمد شاه بسر داری قشون آذربایجان بجانب هرات مأمور گردید ، شاه از باز دیدی که در سمنان از سر بازان آذربایجان که عده آنها تالیست هزار میرسید بعمل آورد آجودانباشی را مورد الطاف خود قرار داده او را بمرتبه سرتیپی انتقال داد و خنجر مرصع و حمایل سرخ باو اعطا کرد .

محمد شاه پس از آنکه از هرات بظهران مراجعت نمود آجودانباشی را خواسته انجام این مأموریت سیاسی را باو محول کرد . آجودانباشی پس از تعیین همراهان خود و معرفی آنها بحضور شاه برای تهیه مقدمات سفر تبریز آمد .

شرح مسافرت و اقدامات و مذاکراتیکه این هیئت سیاسی در مدت توقف خود در اروپا بعمل آورده در سفرنامه ای بنام «چهار فصل ۱» جمع آوری شده است . این سفرنامه را یکی از همراهان آجودانباشی بنام «عبدالفتاح گرمودی» که سمت معاونت آجودانباشی را داشته نوشته است . میرزا عبدالفتاح گرمودی از منشیان نایب السلطنه عباس میرزا بوده و پس از فوت آن شاهزاده

۱ - يك نسخه از این سفرنامه پیش استاد محترم آقای بهار بوده است و ایشان هم مقدمه و یکی دو فصل از اول آنرا در روزنامه «نوبهار» منتشر ساختند . نسخه حاضر که این سطور از روی آن نوشته میشود متعلق است بکتابخانه تربیت در تبریز .



تصویر حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم

بقلم میرزا بابا حسینی امامی ملقب بنقاش باشی

از نقاشان عهد محمد شاه و اوایل سلطنت

ناصرالدین شاه

درباره محمدشاه نیز سبب نویسنده‌گی داشته تا به‌راهی محمد حسن خان آجودانباشی برای رفتن به اروپا انتخاب میشود.

انشای روان و ساده و بی‌تکلف این سفرنامه میرزا عبدالفتاح را یکی از نویسندگان زبردست و بی‌نظیر آن دوره معرفی میکند و عقایدی که دربارهٔ اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان اظهار داشته و انتقادی که از اخلاق و رفتار عثمانیها و اروپائیها میکند میرساند که نویسنده «چهارفصل» یکی از رجال روشنفکر وطن دوست و متدین دربار ایران بوده است. سبک نگارش این کتاب که قطعاً از آن ذیلاً بنظر خوانندگان محترم خواهد رسید هیچگونه شباهتی بسبک نویسندگان دورهٔ محمدشاه و حتی دورهٔ ناصر و نداشته و بیشترشبه نوشته‌های دورهٔ مشروطیت است.

علاوه بر مزایای فوق‌الذکر اهمیت دیگری که این سفرنامه دارد جنبهٔ تاریخی آنست زیرا پس از آنکه آجودانباشی وارد انگلیس میشود نامه‌های مفصلی میان او و وزیر امور خارجه و نمایندگان پارلمان انگلیس رد و بدل می‌شود که مفهوم آنها سیاست کارشکنانهٔ انگلیس را برای تصرف هرات کاملاً آشکار می‌سازد.

پیش از شروع شرح مسافرت این هیئت سیاسی نکته‌ای که دانستن آن مفید بنظر میرسد اینست که باینکه تا این زمان سفرها و اشخاص مختلفی از ایران به اروپا رفته و ملل اروپائی تا اندازه‌ای بطرز و گفتار ایرانیان آشنا شده بودند ولی چون محمد حسن خان آجودانباشی و همراهان او اولین کسانی از ایرانیان بودند که بعد از انتشار کتاب «حاجی بابا» بکشورهای اروپا قدم مینهادند مورد توجه فرنگیهای کنجکاو واقع شده‌اند خصوصاً انگلیسها در یکی دوجا خواستند آجودانباشی را هم از نوع «حاجی بابا» بدانند ولی زیرکی و پیش بینی سفیر و همراهانش بزودی اشتباه ایشان را آشکار نمود.

میرزا عبدالفتاح در تدوین این سفرنامه شیوهٔ متداول را بکار برده یعنی وقایع را بر حسب تاریخ روز پشت سرهم بیان میکند. مقدمهٔ آن باین ترتیب شروع میشود:

« خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که دارندهٔ جهانست و دانندهٔ نهان ۰۰۰ » سپس بنعت پیغمبر اسلام و علی بن ابی طالب (ع) پرداخته اضافه میکند: « ۰۰۰ در این عهد فیروز که بعهد ابد مقرون باد ازین وجود پادشاه ییروزبخت دارای نگین و تخت زیب سریر سلطنت قوام دین و دولت دوست نواز و دشمن گداز بخشندهٔ یدریغ خداوند دیهیم و تیغ قهرمان الماء والطين ظل الله فی الارضین شهنشاه دریا دل السلطان ابن السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان محمدشاه غازی خلدالله ملکه و سلطانه قواعد دین مبین جاری و شرارتیش بر اعداء ملك و ملت سارست بیت - دل و کشورش جمع و معمور باد زمکش پراکنده‌گی دور باد ۰۰۰ » و بعد چون بتاریخ سنهٔ ۱۲۵۴ (هزار و دوست و پنجاه و چهار) مطابق آیت ایل عالیجاه رفیع جایگاه شهادت و بسالت انتباه مجتهد زینجندت اکتناه مقرب الخاقان محمد حسن خان آجودانباشی.

عساکر منصور
شاهنشاهی مأمور
مدتها از خدا
اتفاقیه را باجملی
ثبت کرده در
بطوریکه از
مقدمه
فصل
اوضاع منازل
قرا دنکیز و
علیه عثمانیه
فصل
واقعه در میان
اوضاع بعضی
دولت روما، با
باب چهارم در
در عرض راه
فصل
فصل
آجودا
راه خوی و
طرا بزان و
که دریای
اطبای اروپائی
ایران بحضور
موقع زمستان
پایتخت اتریش
بلافاصله
نامهٔ پادشاه ایر
امیر
ایران و انگلیس

عساکر منصوره و مشیر مشورتخانه دولت قاهره حسب الامر قدرقدر سرکار اعلیحضرت قضا قوت شاهنشاهی مأمور سفارت دول ثلاثه نمسا و انگلیس و فرانسه و بنده درگاه عبدالفتاح گرمودی که مدتها از خدام دولت جاوید آیت ابد مدتست بنیابت ایشان مأمور گردیده ذهاباً و ایاباً وقایع اتفاقیه را باجملی از کیفیت اوضاع ربع مسکون و مختصری از چگونگی ولایات کل عالم برآ و بجزاً ثبت کرده در این نسخه بشرح و بیان آورده بچهار فصل موسوم و بر مقدمه و چهار فصل مرتب نمود بطوریکه ازسطور فوق برمی آید این سفرنامه دارای یک مقدمه و چهار فصل میباشد بقراردیل . مقدمه : در بیان اوضاع منازل عرض راه از تبریز الی سرحد مملکت عثمانیه .

فصل اول : دریان وقایع و اوضاع ممالک عثمانیه مشتمل بر سه باب : باب اول دریان اوضاع منازل عرض راه از سرحد دولت علیه ایران تا اسکله طرابزان . باب دوم دریان اوضاع قرا دنکیز و کشتی بخار . باب سوم دریان اوضاع دارالخلافه اسلامبول و کیفیت رفتار رجال دولت علیه عثمانیه .

فصل دوم : در بیان اوضاع آق دنکیز و دولت روم ایلی و دولت روما و بعضی از جزایر واقعه در میان بحر مزبور و دولت نمسا و غیره و آن مشتمل است بر پنج باب : باب اول در بیان اوضاع بعضی از ولایات واقعه در میان بحر و اوضاع دولت روم ایلی ، باب دوم در بیان اوضاع دولت روما ، باب سوم در بیان اوضاع تریستیه و بعضی از ممالک دولت نمسا تا دار السلطنه وینه ، باب چهارم در بیان اوضاع شهر وینه و وقایع اتفاقیه ایام توقف ، باب پنجم دریان اوضاع دول واقعه در عرض راه از وینه تا سرحد دولت فرانسه .

فصل سوم : در بیان اوضاع دولت فرانسه .

فصل چهارم : دریان اوضاع ولایت انگریز .

آجودانباشی در بیست و سوم جمادی الاخری ۱۲۵۴ با همراهان خود از تبریز حرکت میکند و از راه خوی و چالدران بخاک عثمانی وارد شده پس از چند روز توقف در ارزنة الروم بسوی طرابزان و از آنجا بوسیله کشتی روانه اسلامبول میشود ، در نتیجه عدم وسایل مسافرت مرض وجع که دریای سفیر سابقه داشته شدت میکند و او را وامیدارد که در سراسر خط سیر خود بوسیله اطبای اروپائی بمعالجه و مداوای آن بپردازد ، در اسلامبول پس از ملاقات با میرزا جعفرخان سفیر ایران بحضور سلطان عثمانی شرفیاب میشود و پس از یکماه توقف از اسلامبول حرکت میکند و چون موقع زمستان ورودخانه دانوب منجمد بوده از راه دریای مدیترانه یونان آمده و از آنجا بسوی وینه پایتخت اتریش رهسپار میشود .

بلافاصله پس از رود بوینه با پرنس مترنیخ صدراعظم اتریش ملاقات کرده پس از چند روز نامه پادشاه ایران را تقدیم امپراطور میکند .

امپراطور و پرنس مترنیخ پس از آنکه از حقیقت مطلب آگاه میشوند برای رفع اختلاف میان ایران و انگلیس وعده مساعدت داده و ننامه ای در اینخصوص بدولت انگلیس مینویسند .

وزیر امور خارجه انگلستان دو بار دفعه اول در اسلامبول و دفعه دوم دروینه بوسیله سفرای خود با آجودانباشی بیغام میدهد که چون میان دولت ما و دولت ایران حالت جنگ برقرار است ما از پذیرفتن سفیر ایران معذوریم و وقتیکه نامه امیراطور اتریش بوزیر امور خارجه انگلیس میرسد یکنفر را مخفیانه برای تحقیق امر ودانستن اندازه اختیارات آجودانباشی بوینه میفرستد. آمدن این شخص با اتریش و مأموریت او بوسیله سفیر کبیر اتریش مقیم لندن بیرنس مترنخ اطلاع داده میشود و بیرنس هم مطلب را با آجودانباشی میفهماند.

مأمور انگلیسی پس از ورود بوینه بنای مراوده را با آجودانباشی و اعضای سزارت گذاشته ولی هر قدر می کوشد اطلاعی بدست نمی آورد، ناچار حقیقت را بیان نهاده میگوید اگر دولت ایران از تصرف و مداخله در امور افغانستان صرف نظر نماید دولت انگلیس دو کروور تومان یعنی یک کروور قرض شما را که بدولت روس دارید قبض رسیده گرفته میدهد و یک کروور دیگر را هم نقداً میپردازد. آجودان باشی نوشته ای در این باره از او میخواهد در مقابل او هم از آجودانباشی درخواست نوشته میکند، آجودانباشی جسارت ندادن نوشته نکرده جریان امر را در نامه ای بوسیله فرج الله یکی از همراهان خود بدربار ایران مینویسد و خودش بسوی پاریس حرکت میکند و در آنجا هم پس از بار یافتن بحضور امیراطور و تسلیم نامه شاه ایران همراهان خود را درباریس گذاشته خود با میرزا عبدالفتاح و مترجم انگلیسی مثل یکنفر مسافر بانگلستان میرود.

لرد پالمرستان وزیر امور خارجه انگلیس حق را بجانب مستر مکنیل سفیر انگلیس در ایران دانسته اظهار میدارد که مشارالیه هرکاری کرده بدستور دولت متبوعه خود بوده و چون دولت ایران با او بدرفتاری کرده و او را از خاک ایران رانده است باید اولیای امور دولت ایران هر چه زود تر رضای خاطر او را فراهم آورده و خواهشهاییکه درباره مسئله افغانستان و در سایر امور دارد انجام دهند تا روابط دولتی میان دولت ما و ایران مانند سابق برقرار شود.

آجودانباشی قبول میکند ولی چون نمیخواهد که حقانیت ایران ازین برود در نامه های متعددی بدرفتاری های مستر مکنیل را بطور تفصیل نوشته و چون در این موقع مستر مکنیل باندن آمده بود و مقالات زیادی بر ضد ایران در روزنامه ها مینوشت آجودانباشی هم سواد نامه های خود را برای روشن شدن موضوع بروزنامه ها میدهد بالاخره کار بجائی میکشد که نمایندگان پارلمان مطلب را دانسته طت آمدن مستر مکنیل را از وزیر امور خارجه سؤال میکنند.

لرد پالمرستان چون موقع را وخیم تشخیص میدهد توقف سفیر ایران را در لندن صلاح ندیده نامه ای باین مضمون با آجودانباشی میفرستد: مطالبیکه تا حال گفته ام بهانه بوده حقیقت امر این است که چون دولت ایران با دولت روس از در یگانگی و اتحاد در آمده دولت انگلیس بعد از این نمیتواند با ایران روابط دوستانه داشته باشد!

آجودانباشی باین نامه هم جواب مفصلی میدهد و چون مدت توقفش در لندن طولانی شده بود پیش از آن تأخیر را جایز ندانسته پاریس مراجعت میکنند.

در پاریس
که بسمت سفارت
صنعتگر بایران
میرزا
تازه آی را که
دیگر جزالت کلا
داشته قسمت او
باید گذاشت که
برای نش
نمونه خاطر محتر
۱ - وقت
متمولین شهر بر
« صاحب
و اوضاع امیرانه
و ایام روزه هر
را باقطار دعوت
و سلام دادن را
از این اوضاع شک
برداشته شده دین
از اتفاقات
آمده غفله بامشار
ادا کشیم بهتر است
رکعت نماز عشا چه
نماز خفتن شروع
خورده نماز گزار
رکعت عوض سوره
بر اینها چون صاحب
اذن جلوس نداشت
که در صف اول
۱ - sey
او را بعدها بنام

دریاریس بار دیگر بحضور امپراطور بارباکه و پس از کسب اجازه به راهی مسیو کنت دوسرسی^۱ که بسمت سفارت ایران از طرف دولت فرانسه انتخاب شده بود با یازده نفر کارشناس نظامی و سه نفر صنعتگر بایران مراجعت میکند .

میرزا عبدالفتاح وضعیت شهرها و مذاکرات خودشان را بپادشاهان و امرا و بزرگان و چیزهای تازه ای را که دیده بقدری دلکش و مربوط بهم نوشته که نل قسمتی از آن بدون قسمتهایی دیگر جزالت کلام او را ازین میرد و همچنین نل بعضی از نامه های آجودانباشی که ارزش تاریخی داشته و قسمت اصلی کتاب را تشکیل میدهد چون خیلی مفصل است عملی نبوده و مطالعه آنها را بنوعی باید گذاشت که خود چهار فصل چاپ شود .

برای نشان دادن درجه ذوق و استعداد نویسنده با ذکر پنج فقره از فصول آن کتاب بعنوان نمونه خاطر محترم خوانندگان را بحتویات و طرز نگارش آن آشنا میکنیم .

۱ - وقتی که هیئت سیاسی باسلامبول میرسد از طرف دولت عثمانی یکی از سرشناسان و متولین شهر برای مهمانداری ایشان تعیین میشود میرزا عبدالفتاح درباره او چنین می نویسد :
« صاحب خانه از جمله اکابر دیرین دولت و متعصین دین و ملت اسلام بوده عمارات عالی و اوضاع امیرانه داشت فرایض خسه را همیشه در اتاق بزرگ بیرون خانه خود باجماعت ادا میکرد و ایام روزه هر شب بقاعده مستمره بیست نفر و سی نفر از علما و ارباب فضیلت و صاحبان فقر و مسکنت را بافطار دعوت مینمود چون سرکار سلطان اهالی ولایت را اعم از سپاه و غیره بلباس فرنگی ملبس و سلام دادن را که شعار اسلامت ترک و القاب امنا و اعیان دولت را تغییر داده بودند لهذا همیشه از این اوضاع شکایت داشت و میگفت اگر باین سیاق باشد مظنه کلی هست که رفته رفته شعار اسلام برداشته شده دین و آئین محمد (ص) زیاد ضعف و نقصان بهمرساند .

از اتفاقات یک شب بنده بعد از افطار از منزل خود که مشرف بآن اتاق بزرگ بود بیرون آمده غفله^۲ بامشاراله ملاقات حاصل گشت و بعد از تعارفات رسمی گفت که اگر نماز جماعت را با هم ادا کنیم بهتر است و اصرار کرد بنده خجالت کشیدم که خواهش او را رد نمایم و با خود گفتم که چهار رکعت نماز عشا چندان اشکال ندارد که باجماعت ادا نمایم اما همینکه داخل صف شدم حضرات بعد از نماز خفتن شروع بنماز تراویح که پنجاه و یک رکعت است کردند . قطع نظر از اینکه برای آدم افطار خورده نماز گراردن بسیار مشکل بود و انگهی در روی تخته نهایت اشکال داشت پیشناز بیروت در هر رکعت عوض سوره اخلاص گاهی از آیات مطوله قرائت مینمود و گاهی از سوره بسوط تلاوت میکرد . علاوه بر اینها چون صاحب خانه ثقل سامعه داشت پیشناز هم نوکر موجب خور او بود و در سایر اوقات پیش او اذن جلوس نداشت در اینصورت معلوم است که بجهت خوش آمد او هر قدر میتواند فریاد میکرد بنده که در صف اول بودم از هیئت صدا و کراهت حنجره او بتنگ آمده کلمات فرج را ورد زبان مینمودم

۱ - Le comte de Sercey سفیر فرانسه که با آجودانباشی بایران آمده و سفرنامه

او را بعدها بنام La Perse در فرانسه منتشر ساخته اند .



سوزن محمد شاه بقلم سولتی کف
نقاش روسی

ایلیچی مختار
که بنده درگ
اضطراراً تن
لیکن صاحبخانه
و بنیت سلطه
نازجاعت آن
- ۲ -

باین ترتیب
که با کمال
میان مردم
زیرا هم بکف
مفرط یکدیگر
خود و پیری
پرنس هرچه
ناخوشی
دیوانگی آن
و در مدت
نشد و کسی
پرنس در جز
و از اینطرف
خون گرفتن
شب از مریض
فرض نمود
مدت چهار
بر صحت مزاج
بوجود آمده
اوقات

حسرت تمام
- ۳ -
وضعیت آنجا
از

ایلچی مختار و آجودانباشی آنا فانا از دریچه منزل نگاه کرده از تغییر قرائت سوره اخلاص میدانستند که بنده درگاه را از این مصیبت خلاص نخواهد بود باحوال بنده تأسف میخوردند و تدبیری نمیتوانستند اضطراراً تن بقضا داده متحمل شدم. مصیبت دیگر اینکه بعد از فراغ از نماز مردم همه برخاستند و رفتند لیکن صاحبخانه از راه محبت و خصوصیت بنای صحبت گذاشت و بنده را بجهت ساعتی دیگر هم نگاه داشت و بنیت سلطان و امانا و اعیان مشغول گشت تا اینکه در آخر نفس بمنزل مراجعت و توبه نمودم که وقت نماز جماعت آنها ابداً از منزل حرکت نکنم و نکردهم.

۲- پس از ورود با تریش و ملاقات پرنس مترنیخ اطلاعاتیکه درباره مشارالیه بدست آورده است باین ترتیب بیان میکند: «جناب پرنس مترنیخ که قریب بهفتاد سال از عمر او گذشته است زن او که با کمال حسن و وجهت است بیست و هفت ساله می باشد و زن سومی ایشان است و از قراری که میان مردم مشهور و ماها خود صورت آنها را دیدیم دوزن سابق او نیز بسیار خوشگل بوده اند و این زن را هم بکیفیت غریبی بگیر آورده است. زن مزبور یکی از اولاد نجای آنولایت نامزد بوده میل مفرط یکدیگر داشته اند پرنس مترنیخ نیز که مایل گردید بدیبهی است که باوصف میل دختر بنامزد جوان خود و پیری پرنس مترنیخ سودای محال است که با پرنس مترنیخ میل داشته باشد چنانکه جناب پرنس هرچه بخرج پول و تعیین واسطه تلاش کرد بجائی نرسید بالاخره تمهید پیری بکار برده اسناد ناخوشی صرع بآن جوان داد چند نفری را نیز از دوستان خود باتشعار این مطلب و اداشت تا اینکه دیوانگی آن عاقل بیچاره را منتشر ساخت و کار را بجائی رسانید که او را حکماً گرفته بمریضخانه بردند و در مدت چند روز آقدر خون از او گرفتند که مشرف بهوت شد بیچاره هرچه داد و فریاد کرد چاره نشد و کسی از او نشنید و یقین نمود که اگر یکدفعه دیگر خون از او بگیرند خواهد مرد در آن بین جناب پرنس در جزو بستحفظین مریضخانه سیرد که اگر آن جوان بخواهد شب بیرون رود مانع نکند و از اینطرف هم از قول طیب باو رسانید که دوای تو فردا صبح مسهل برزور و عصر دویست مثقال خون گرفتن است این بخت برگشته دانست که این مسهل و خون باعث هلاکت او خواهد شد اضطراراً شب از مریضخانه گریخته به بندوستان رفت. بعد از آنکه دختر از جوان مزبور بکلی مایوس و او را مرده فرض نمود و پدر و مادرش هم بحسب و مال و ریاست پرنس فریفته شدند دختر را باو دادند و این بیچاره مدت چهار سال در هندوستان و انگلستان مانده کاغذی از معتبرین حکمای آن ولایت که دلالت بر صحت مزاج خود داشت گرفت و بوطن اصلی آمد وقتی رسید که سه نفر اولاد از دختر مزبور بوجود آمده بود.

اوقاتیکه ماها بوینه بودیم هر شب بیچاره در خانه پرنس حاضر و در صنف نعال نشسته بحیرت و حسرت تمام بتماشای و بانتظار مرگ پرنس دلخوش بود.

۳- در پاریس روزی بجهتی که برای توزیع جوایز شاگردان تشکیل شده بود میرود وضعیت آنها را چنین مینویسد:

«از اتفاقات بنده درگاه همانروز بجهت ملاحظه اوضاع آنها رفته در محلی که سرکار پادشاه

تشریف داشتند اذن جلوس یافت مجلس بسیار وسیعی بود که اقلاً پنجهزار نفر در آنجا نشسته اساس موزیکال هم در آنها آماده نموده بودند و مینواختند .

اول یکنفر کشیش کتابی دردست گرفته برتختی بالا رفت و بزبان لاتین که افصح لغات فرنگستان است مواعظ بسیارگفت و کیفیت احوال تربیت یافتگان مکتب خانه را که ازبدو حال تا این زمان اتفاق و هریک بهر مرتبه و منصبی رسیده ترقی نموده است همه را یگان یگان بتفصیل تمام بیان ساخت و نشست در ثانی وزیر اهل صناعت برخاست و از نعمت قوام دین و ملت و نظام امر سلطنت و امنیت ولایت با کمال فصاحت و بلاغت اظهار تشکر و امتنان نموده بعت و ثنای پادشاه و اولاد ایشان و تعریف امانا علی قدر مراتبهم پرداخت در آن اثنا حضار مجلس مکرر دست بهم داده برخاستند و عموماً بیانگ بلند بنام پادشاه بر او یعنی آفرین گفتند پادشاه نیز بجهت احترام ملت مکرر برخاست و کلاه برداشت تا در این بین کشیش معمر دیگر بیا ایستاد و از روی کتاب نام یکی از اهل مکتب را که مستحق الثقات بود بزبان آورده اصل و نسب او را بیان ساخت و گفت که این طفل از فلان تاریخ بتعلیم فلان عمل شروع نموده در فنون آن ترقی نموده است و حالا موافق قانون شایسته الثقات و سزاوار عنایت پادشاه میباشد . آنوقت آن پسر از مجلس برخاست بیای تخت رفت وزیر صناعت فوراً سر و صورت پسر را بوسیده بعد از ادای مراسم رأفت و الثقات تاجی پسر او گذاشت و شخصی دیگر هم یک بسته کتاب خوب آورده باو تسلیم نمود پسر دسته کتاب دردست و تاج عزت بر سر بجای خود برگشت و اهل مجلس همه بصدای او آمده همه مکرر بر او که بمعنی ماشاء الله و آفرین است گفتند پادشاه و اولاد ایشان هم فرداً فرد نسبت باو اظهار الثقات کردند تا اینکه او نشست و دیگری برخاست در باره او نیز بهمین وضع ماجری گذشت و همچنین در ماده سایرین تمام گشت و باآخر رسید .

بعد از آن سرکار پادشاه رو باهل مجلس کرده فرمودند که چون این اطفال امروز جمیع اهالی این ملت را فوق الغایه مسرور کردند در اینصورت سزاوار اینست که آنها امشب در محفل خاص پادشاهی حاضر و مهمان بوده با ما شام بخورند مشروط بر اینکه در کالسکه ای نشسته با عزت تمام بیایند تا حرمت آنها در میان خلق زیادتیر شود .

خلاصه بهمین وصفها اطفال خود را بتوعی ترغیب مینمایند که آنها دقیقه ای از تعلیم و تعلم غفلت نمورزند و بهمین سبب است که اکثری از اهل فرنگستان در جمیع علوم و صنایع سر رشته کامل دارند آدم یسواد در آن ممالک بسیار کم است و حتی هر چه ناینا هست همه را در مکتب خانهای علوم و کار خانهای صنایع بقوت لامسه تعلیم داده علوم کلیه و صنایع ضروریه آموخته اند که همیشه کار میکنند و اجرت میگیرند .

۴ - در جائیکه از راه آهن که آنزمان بتازگی در انگلستان دایر شده بود و از تنایش آن صحبت میکنند مینویسند :

« در راه آهن و کالسکه بخار که در ممالک فرنگستان خاصه در انگلستان اختراع نموده ساخته اند انسان طی الارض واقعی است ، اوقات توقف لندن مباشر راه آهن که شش فرسخ مسافت داشت

و بتازگی درست
انگریز باهم
راه در ابتدا و
نظر بخواهش
برداشت کرده ت
ایران هستی ا
بر اصرار و خ
مساوی سی چو
را دیدند و ملا
در تعارف سبقت
فی الحقیقه
غرابت داشت
« ... با
و رقص نیست
سهام در یکی
در لندن او هم ح
ملکه انگلیس ه
لهذا وعده داد
از اتفاق
میخواند و میرقص
اهل مجلس عمو
خلاصه
کنجایش نخواه
ه - ه
راه که یکی دو ر
میکند و شرح آ
مکرر بمنزل ما
تحقیق کردم که
عرب متوقف ش
درس خوانده ام
بمبئی بیندرات ف

و بنازگی درست کرده اند آجودانباشی را دعوت نموده اظهار ساخت که سی و دو نفر از معتبرین اهالی انگریز باهم شریک شده این راه را از نو احداث کرده اند و امروز جمعی از اهل انگریز در حوالی راه در ابتدا و انتهای آن فوج فوج برای تماشاگرد آمده انتظار دارند که کالسکه را بکار اندازند نظر بخواهش او آجودانباشی و بنده درگاه در وقت معین رفتیم ابتدای راه از انتهای شهر لندن برداشت کرده تا شش فرسخ درست نموده بودند مباشر راه خواهش کرد که چون شما از نجای دولت ایران هستید اگر در اول وهله بکالسکه جدید سوار شوید البته برای ما مایه افتخار خواهد بود بنا بر اصرار و خواهش او از کالسکه خود یائین آمده چند قدمی راه رفتیم و بکالسکه بخار نشستم مساوی سی چهل هزار و کسری که از اناث و ذکور در آن حوالی جمع شده بودند همینکه اوضاع ما را دیدند و ملاحظه کردند نزدیک بوده همه بترنم آمده از راه تعجب و استهزا صدا بلند نمایند آجودانباشی در تعارف سبقت کرد و آنها نیز کلاه برداشتند و بخوبی گذشت و اگر اندکی غفلت میشد کار بجای بد میرسید. فی الحقیقه آنها حق داشتند چرا که اوضاع ظاهری ما از حیثت ملبوس و غیره در نظر آنها غرابت داشت خصوصاً لجه بیت العیب بنده که در کل فرنگستان نادرالوجود است. کمی بعد مینویسد: «... بالجمله دختر بخوش صورتی از اهل ایتالیا هست که در کل فرنگستان مثل او خواننده و رقاص نیست دول اربعه فرانسه و نسا و انگلیس و روسیه قراری داده اند که همان دختر سالی سه ماه در یکی از این ولایات متوقف شده بلوازم عیش و طرب مشغول میشود و اوقات توقف ما در لندن او هم حضور داشت. یک شب ما را بتماشاخانه دعوت کردند که همان دختر در آنجا بود و سرکار ملکه انگلیس هم تشریف داشتند چون مبلغ بیست و دو تومان کرایه یک حجره بود که در یکشب میگرفتند لهذا وعده دادیم و رفتیم تا موهم خست و چیزهای دیگر نشود.

از اتفاقات فیما بین حجره ما و حجره ملکه یک لای پرده قنایز حایل بود و هر وقت آندختر میخواند و میرقصید البته هزار دسته گل از حجرات فوقانی بدفعات بر سر او انداخته و تحسین مینمودند و مکرر اهل مجلس عموماً دست برهم زده آفرین میگفتند و حق داشتند بعلت اینکه از جمله نوادر روزگار بود. خلاصه اگر از اوضاع تماشاخانه و خوش گذرانی اهل انگلیس بتفصیل نوشته شود در این مختصر گنجایش نخواهد داشت.»

۵ - هنگام مراجعت از بندر مارسیل در جنوب فرانسه بکشتی می نشینند و براه می افتند درین راه که یکی دو روز در جزیره مالت توقف میکنند میرزا عبدالفتاح با یک نفر از اهالی اسپانیا ملاقات میکند و شرح آنرا بدین ترتیب نقل مینماید: «... با شخصی معمر از اهل اسپانیا ملاقات حاصل شد و مکرر بمنزل ما آمد و بزبان عربی و فارسی و ترکی حرف میزد بنده درگاه در بین صحبت از او تحقیق کردم که شما این سه لغات را در کجا یاد گرفته اید؟ گفت که من مدتها در اسلامبول و میان فصحای عرب متوقف شده تحصیل نموده ام و قرآنرا دو دفعه تفسیر نوشته ام از علوم اسلام آنچه در کار است درس خوانده ام بعد از آن مدتها در ممالک هندوستان سیاحت کرده ام و چند سال قبل از این از ملک بمبئی ببندرات فارس آمده و از آنجا بشهر شیراز آمدم در اول ورود دریافتم که فرنگی در میان آنها

مطلقاً قرب و منزلت ندارد بنا بر این معروف نشده لباس خود را تغییر داده لباس عرب متلبس شدم و مدتها یکی از علمای آنجا منسوب شده مکبری کردم و از آنجا بخراسان رفتم همان سال که ولیمهد دولت ایران در مشهد وفات یافت من آنجا بودم .

بنده درگاه از او پرسیدم که مقصود اصلی و منظور کلی تو از این همه سیاحت چه بود ؟ گفت اصل مطلب این بود که بحقیقت بعضی مذاهب علم کامل بهم برسانم و بفهمم خصوصاً مذهب اسلام را بدانم .

گفتم آنچه در این مدت بی بحقیقت برده اید کیفیت را بیان نمائید ؟ گفت راستی این است که بغیر از معنی يك یت خواجه حافظ شیرازی چیز دیگر نفهمیده ام . گفتم کدام فرد است ؟ گفت : جنگ هفتاد و دو ملت همه را عنبر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ، گفتم معنی این يك فرد را هم درست نفهمیده ای من میترسم که خداوند عالم تو را بجهنم برد . گفت چرا ؟ گفتم بعلمت اینکه در عقیده تو نقصان کلی بهم رسیده تا بحال هیچ مذهب اختیار نکرده ای . گفت از عدالت خدا بسیار بعید است که مرا بجهنم ببرد گفتم بچه دلیل میگوئی گفت بدلیل اینکه من اقرار دارم که خدا مرا خلق کرده و این عقلی را که دارم او بمن داده است در این صورت بر خدا واجب است که اسبابی فراهم آورده حق را بمن بشناساند بوضعی که من بفهمم و قبول کنم بعد از آن هرگاه باغوازی نفس اماره و افساد شیطان مخالفت کرده طغیان نمایم آنوقت مقتضای شیوه عدالت این است که مرا بجهنم برده عذاب کند و الا چگونه بر عدالت خداوند رواست که مرا در اینحالت بجهنم ببرد .

گفتم یا تو را بسوی حق دلالت کنم گفت در این سر راه بسیار مشکل است ، گفتم یا با هم برویم بایران من متعهد میشوم بر اینکه در هر حال منظور تو بعمل آید و دیگر برای تو مطلقاً تردید و تشکیکی باقی نماند گفت خدا تو را سلامت بدارد رفتم نشد بار دیگر نبروم چرا که من جرأت بالمجرب حلت به اندامه .

در پنجم شوال ۱۲۵۵ آجودانباشی با همراهان خود وارد تبریز میشوند و او از آنجا بسوی طهران حرکت میکند ، در طهران پس از تقدیم گذارش مسافرت خود مورد الطاف شاه قرار گرفته و بلقب نظام الدوله سرافراز و بحکومت یزد تعیین میشود . تا سال ۱۲۶۰ در یزد بزرده در این سال بحکومت فارس منصوب میگردد و بجانب شیراز حرکت میکنند و در آنجا بدستور حاجی میرزا آقاسی برای ایجاد قنوات کوشش بسیار بکار میرود .

پس از فوت محمد شاه و تحصن حاجی میرزا آقاسی موقعی که میرزا تقی خان امیر کبیر بصدارت میرسد نظر بعداوتیکه از تبریز با آجودانباشی داشته او را بطهران احضار مینماید و دیگری را بجای او انتخاب میکند .

میرزا عبدالفتاح گرمزودی هم پس از مراجعت از اروپا در همه جا با آجودانباشی بوده است و او در مدت توقف خود در یزد و شیراز نیز کتب و رسالاتی مفید برشته تالیف در آورده ۱

۱ - در شماره های بعد باز از میرزا عبدالفتاح گرمزودی گفتگو خواهیم کرد (یادگار)

مباحث

نادرشاه
 ناامیده میشد و
 سلطنت بسرگ
 قمع دشمنان این
 تا مدتی ایران
 نداشتن حسن
 و بعلمت جهدی
 هیچوقت از او
 باز هر وقت فر
 مندی خود را
 زیر دست او بی
 آنرا داشته باش
 شیخ مع
 جلوس کرد بمن
 عالیه جهت خو
 دیدند :

۱ - شی

متفر بوده و
 که یکی از ظرف
 بریدیم

مباحث تاریخی

عاقبت نادر شاه

نادر شاه افشار که ابتدا نادر قلی و پس از پیوستن به خدمت شاه طهماسب ثانی ظهیر اسبقلی نامیده میشد و در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ دوازده روز بنوروز مانده در صحرای موغان تاج سلطنت بسر گذاشت و تاریخ جلوس او را «الخير فيما وقع» یافتند. با اینکه در قلع و قمع دشمنان ایران و تحصیل افتخارات عظیم و جمع غنائیم و گرفتن زهر چشم از همسایگان تا مدتی ایران و ایرانی را سر بلند کرده متأسفانه بر اثر سوء سیاست و سخت کشی و نداشتن حس مملکتداری چنانکه باید خوش عاقبت نشده و مردم ایران بهمین علت و بعلت جهدی که او در بر انداختن آثار صفویه و تغییر مذهب ایشان ظاهر میکرده هیچوقت از او راضی و خوشدل نبودند و با وجود وحشت فوق العاده‌ای که از او داشتند باز هر وقت فرصتی می‌یافتند بر او و سپاهیانیش می‌شوریدند و بتصریح یا کنایه نارضا مندی خود را از حکومت او ظاهر میکردند، انصاف این است که ظلم و جور نادر و عمال زبردست او بخصوص در آخر کار این پادشاه کشورگشا نه بآن اندازه بود که کسی تاب تحمل آنرا داشته باشد و بفرغان و طغیان نیاید.

شیخ محمدعلی حزین گیلانی (۱۱۰۳-۱۱۸۰) میگوید که چون نادر سلطنت جلوس کرد بمشهد مقدس آمد و پس از تعمیر و تزیین عمارات روضه رضویه «مقبره» عالیه جهت خود عمارت نموده انجام داد، بعد از اتمام بر دیوار آن بقعه این بیت نوشته دیدند:

۱- شیخ محمدعلی حزین که بسلسله صفویه ارادت می‌مورزیده بهمین جهت از نادر متنفر بوده و مظالم او را در تذکره احوال خود بتفصیل یاد کرده است در این مورد می‌گوید: «شنیدم که یکی از ظرفای موزونان ایران این چنین مصرع رسانیده بود (گدا):
بریدیم از مال و از جان طمع
بتاریخ الخير فيما وقع»

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خلیست جای تو

و چندانکه تفحص کاتب نمودند معلوم نشد.

خود حزین که فقر و بیچارگی مردم ایران را که معلول طمع ورزی و زرپرستی و ظلم و جور نادری بود بچشم می دیده در یکی از نغزلیات در باب آن اوضاع بتعریض چنین میگوید :

بدست خلق عالم کاسه در یوزه می بینم گدا چون پادشه گرد گدا سازد جهانی را

علت عدم صفای ایرانیان با نادر با وجود تمام خدماتی که بایشان کرده و اعتباری

که برای این کشور تحصیل نموده بود دو امر عمده بود :

۱- اصراری که نادر داشت در برانداختن مذهب تشیع و ترویج تسنن و محو آداب مذهبی شیعیان از قبیل تعزیه داری آل عبا و سب خلفای ثلاثه و گفتن بعضی اذکار که مخصوص مذهب اثنی عشری بود. در مجمع موغان نادر از صدرالصدر عقیده او را در این باب استفسار کرد و چون او جرأت بخرج داده این اقدام نادر را برخلاف مصلحت شیعی مذہبان گفت بحکم آن پادشاه سفاک بقتل رسید بعلاوه پس از جلوش بتخت سلطنت در رسیدن بقزوین امر داد که تمام اوقاف ایران را ضبط کردند و آنها را بمصرف قشون خود رساند و گفت حقی که سپاهیان من بگردن مردم ایران دارند بمراتب بیشتر از حقی است که علمای شیعه در این مرحله برای خود قائلند.

در سال ۱۱۵۶ موقعیکه نادر شهرهای کرکوک و موصل را گرفت و عازم عتبات شد امر کرد که از عموم بلاد ایران و افغانستان و ترکستان تمام علما وقضاة برای مناظرات مذهبی باردوی او بییوندند، پس از حضور بهم رساندن ایشان علمای کاظمین و نجف و بغداد و حله را نیز احضار کرد و مجلس مناظره ای بین ایشان منعقد نمود، آن جماعت بعد از مباحثات بسیار راضی بامضا و مهر وثیقه ای شدند که بقلم میرزا مهدیخان منشی الممالک استرآبادی تهیه گردیده بود مشعر بر تصدیق مقاصد نادر در باب لعن خلفا و خامس قرار دادن مذهب جعفری و تعیین رکن در کعبه و امیر حاج بعبادت اهل تسنن برای ایرانیان.

۲- سعی نادر در برانداختن نام و نشان صفویه و واداشتن مردم ایران بفراموش

کردن آن

چون

تشیع را بر

اقامه مراسم

قبول امر

مردم ایران

باشد این

نادر را دور

هنگام

پسر او بران

قاجار را که

میرزا و سل

همی

کرد این اقا

بهندوستان

ترتیب عمل

در خشم ش

ایشان را با

لشکر

باردوی نادر

ظن بکلی م

آیین تسنن

کرد و اور

هم از پذیر

میرزا در ش

کردن آن خاندان و عدم حمایت از ایشان.

چون نادر خیال داشت سلطنت ایران را در خاندان خود موروثی کند و مذهب تشیع را بر اندازد با صفویه که سلطنت ایران را بارث حق خود میدانستند و بواسطه اقامه مراسم آیین تشیع و جلوگیری از مستحیل شدن ایشان در جامعه اهل سنت و قبول امر سلاطین عثمانی حقی بزرگ بگردن ایرانیان داشتند دشمن بود و چون علاقه مردم ایران را هم بهمین دو علت نسبت بآن خاندان میدانست سعی میکرد بهر وسیله باشد این علقه را از میان بردارد ولی ایرانیان قلباً زیر این بار نمیرفتند و هر وقت سر نادر را دور میدیدند بهوا داری صفویه یا بدشمنی با او علناً قیام میکردند.

هنگامی که نادر در دهلی بود و خبر مرگ او در ایران شایع شد رضاقلی میرزا پسر او برای احتیاط کار خود و از ترس قیام مردم بطرفداری از صفویه محمدحسینخان قاجار را که از مشاورین او بود بسبزوار فرستاد و شاه طهماسب ثانی و دوفرزند او عباس میرزا و سلیمان میرزا را کشت و مشغول ترتیب دستگاه سلطنت جهت خود شد.

همینکه نادر از هند برگشت و از واقعه قتل شاه طهماسب و پسران او سابقه پیدا کرد این اقدام رضاقلی میرزا را تقبیح نکرد بلکه بگفته بعضی نادر خود قبل از حرکت بهندوستان بر رضاقلی میرزا دستور داده بود که اگر از آن مملکت مراجعت نماید بهمین ترتیب عمل کند ولی از مقدماتی که رضاقلی میرزا برای سلطنت خویش تهیه دیده بود در خشم شد و او را از آن تاریخ از نظر انداخت و از مردم ایران نیز سخت رنجید و ایشان را بانی فساد و در مقام خیانت نسبت بخود دانست.

لشکرکشی بداغستان و دفاع مردانه اهالی آنجا از خود و لطماتی که در این سفر باردوی نادری رسید و کور کردن رضاقلی میرزا در حین حرکت بداغستان در نتیجه سوء ظن بکلی مزاج او را که تا این تاریخ غیر از تند خوئی و سخت کشی و اصرار در اقامه آیین تسنن در ایران و دشمنی با صفویه عیبی دیگر نداشت از حال استقامت منحرف کرد و او را بصورت دیوی درنده خو و طماعی مال پرست در آورد و چون دولت عثمانی هم از پذیرفتن مقاصد اصلی او استنکاف کرد و محمد تقیخان شیرازی در فارس و سام میرزا در شروان و قاجاریه در استرآباد برضد او قیام کردند اختلال حواسش افزایش

یافت و غصه رضاقلی میرزا مخصوصاً او را روز بروز بیشتر آزار میداد و چون از این کرده زشت پشیمان شد پنجاه تن از امرائی را که در روز واقعه حضور داشتند باین بهانه که چرا شفاعت نکردند بقتل آورد.

این پادشاه بتصدیق کسانی که با او معاصر و معاشر بوده اند در ابتدای امر شخصی نسبتاً کریم و جوانمرد بود لیکن پس از غارت دهلی و آوردن غنایم سرشار هندوستان بایران دستخوش لثامت طبع و حب مال و خرده گیری در حساب گردید چنانکه مالیات سه ساله ایران را که پس از فتح هندوستان بخشیده بود دوباره از مردم آن هم بسختی تمام مطالبه کرد و آنچه را از این راه بدست می آورد با اموال دیگر بقلعه کلات میفرستاد و در سه چهار سال اخیر سلطنت او در وصول مالیات و اخذ و عمل و دریافت جرایم بی وجه و رسیدگی بحساب عمال بقدری از او و از زیر دستانش بمردم بیچاره ایران ظلم و صدمه رسید که بنا بگفته عموم مورخین قریب العهد بنادر در هیچ تاریخ نظیر آن دیده نشده بود.

از عجایب مخترعات محاسبانی نادر در اواخر سلطنت یکی این بود که در موقع رسیدگی بحساب مأمورین و محصلین رقم «الف» را هنگام مطالبه واحد قرار داده بود هر الف برابر بود با يك لك هندی یا ۵۰۰۰ تومان ایران.

این پادشاه در تمام این مدت برقمی کمتر از الف زبان نمیگشود و از عمالی که بیای محکمه حساب می آورده ده الف و بیست الف مطالبه میکرد و اگر آن جماعت وجهی در ساط نداشتند ایشان را بچوب می بست یا گوش و بینی میبرد تا از راه اضطرار بنام خود هر چه را پادشاه بیرحم خواسته بود بنویسند و قبض بدهند سپس بفرمان نادر جماعت مزبور را بعنوان معرفی اعوان و دستیاران چوب میزدند و آن گروه بخت برگشته از ترس جان هر که را میشناختند یا دیده یا اسمشان را از کسی شنیده بودند نام میبردند و مأمورین غلاظ و شداد نادری بدستگیری ایشان روانه میشدند و اسم هر کس که نامی از او برده شده یا دیگری بخطا یا بغرض او را همدست قلمداد کرده بود چندین الف حواله صادر میگردد و عمال شاهی بوصول آن میرفتند و «حکم حکم نادر است» را بر رخ او میکشیدند.

خلاصه این اختراع منحوس نادر و احکام و حوالات ظالمانه‌ای که از طرف او بنام شهرها و دهات و قصبات صدور یافت آن قسمت از آبادیهای ایران را هم که در استیلای افغانان و قشونکشیهای نادر و طغیان سرکشان مثل محمد خان بلوچ و محمد تقیخان شیرازی و غیره خراب نشده بود یکسره ویران کرد و فریاد مظلومان را بفلك رساند بخصوص که مأمورین نادری هر که را از پرداخت آن وجوه کزاف سر می پیچید کور میکردند یا گردن میزدند و اگر قدرت پرداخت آنها نداشت و در زیر شکنجه جان میسپرد حواله بورته او در صورت بی چیزی ورته بهمسایه و از همسایه بمحله و از محله بشهرها و ولایات منتقل و وجه آن بسختی تمام مطالبه میشد تا حکم نادر بلااثر و حواله او لاوصول نمانده باشد.

بدیهی است که پرداخت این همه وجوه ناروا و خارج از حد و اندازه از طاقت مردم بینوای ایران که در فاصله استیلای افغانان غارتگر و سالهای آخری سلطنت نادر از هستی ساقط شده بودند از امکان خارج بود و مأمورین و محصلین دیوانی هم باتمام ترسی که از لاوصول ماندن آنها برجان خود داشتند نمیتوانستند تمام آنها را دریافت کنند ناچار قسمت عمده حواله‌ها وصول نشده بر میگشت و محرک دیگری برای اشتعال آتش خشم و غضب نادر بدست می آمد.

این بار نادر دیگر بیبهاغه اینکه حوالات تحصیل لاوصول و حقوق ثابت دیوانی معطل مانده محصلین و مأمورین را کور میکرد و از سرهای ایشان کله مناره‌ها میساخت. در سال ۱۱۵۹ هنگامیکه نادر باصفهان رسید امر باحضر بیگلربیگی فارس و سرخیلان و ضابطان لار و بنادر داد و چون در پرداخت مال دیوانی تعلل کرده بودند نادر میخواست شخصاً بشیراز بیاید و احیای مراسم چنگیزی کند مخصوصاً چون از مساعدت مردم این شهر با محمد خان بلوچ و محمد تقیخان بیگلربیگی رنجیده بود تصمیم داشت که از آن شهر اثری برجا نگذارد و برهیچیک از مرد و زن و خرد و کلان ابقا نکند اما چون در این اوان مردم شیراز بیگلربیگی خود را کشتند و مال دیوانی را از ترس تحویل دادند و نادر هم خوشبختانه در رساندن خود بمشهد شتاب داشت از سر این تصمیم درگذشت ولی جمعی از مأمورین و محصلین مالیات فارس را کور کرد و

وقتی که از اصفهان بکرمان میرفت دوست نفر کور در رکاب او بودند و چون بآن شهر رسید از سرهای ایشان دو کله مناره ساخت .
در همین موقع نادر ۷۲ تن از مأمورین بیچاره را بنسقیچی باشی خود سپرده بود که ایشان را در وقت صدور حکم کشته از سر آنها کله مناره بسازد . چون اکثری از این جماعت فرار کرده بودند نسقیچی باشی از ترس نادر و از بیم آنکه مبادا عدد کشتگان از شماره مقرر کمتر شود و کله مناره ناقص بماند هر که را در راه می یافت بدون هیچ علت و پرسشی در جمع آن بیگناهان داخل مینمود تا مبادا یکی از ۷۲ تن تحویلی او کمتر باشد و نادر او را بجای آن بگیرد .

کار ظلم و جنون نادر در اواخر عمر بآنجا کشیده بود که در همین موقع حرکت بسمت کرمان و خراسان هشت نفر هندو و ارمنی و یهود را بدون مقدمه در میدان نقش جهان اصفهان زنده سوخت و در بین راه هر کجا اراده او اقتضا میکرد از سر مردم کله مناره میساخت .

مردم ایران که بعلل مذکور در فوق از ابتدا نسبت بنادر خوش بین و از حرکات او راضی نبودند ولی از ترس سطوت و قهر و شوکت او جرأت جنبش و حرکتی نداشتند عاقبت از شدت تعدی و ظلم و قتل و زجر او بیجان آمدند مخصوصاً افراط او در مطالبه وجوه و حوالات خارج از حد انصاف و جرایم الفی او همه را بتنگ آورد و دستها برای فنای او بدعا و قدما برای طغیان و سرکشی برضد او علم شد .

از طرفی دیگر بدگمانی نادر نیز نسبت بمردم ایران و قزلباشیه یعنی هوا خواهان صفویه که سابقه دیرینه داشت رو بافزایش گذاشت ورشته بستگی ظاهری که بین طرفین بمقتضای زمان ایجاد شده بود گسیخته گشت و امر دائر شد باینکه یا نادر تمام رؤسای قزلباش و سران ایرانی سپاه خود را از میان بر دارد یا آنکه ایرانیان بروزگار سیاه چنین سفاکی خاتمه بخشند .

شهریار افشار در دهم محرم از سال ۱۱۶۰ از اصفهان حرکت کرد و از راه کرمان عازم مشهد شد و در ۲۳ صفر از همین سال باین شهر که حکم پای تخت او را داشت رسید .

در م
بودند سر بط
سردار نامی
اهالی سیستان
آنها نداشت
بیردازد هم
مقار
نادر بقصد خ
خان و قاجار
کمال رسید
کلات بفرست
نیز در این با
که بعلت اخ
داشت قرار
بازخواست آ
بدست افغان
یکی
کشیک چی با
ایروانی و مو
در فتح آباد
قاجار او را
باب گفت
سرشب

در موقعیکه نادر بمشهد می آمد مردم سیستان که از جور عمال او از جان سیر شده بودند سر بطغیان برداشتند. نادر از طرفی علیقلی خان برادر زاده خود و از طرفی دیگر سردار نامی خویش طهماسبقلی خان جلایر را که در این موقع سردار کابل بود بسر کوی اهالی سیستان فرستاد. علیقلی خان چون محکوم بپرداخت صدالف شده و قدرت تأدیبه آنرا نداشت با مردم سیستان همدست گردید و طهماسبقلی خان هم که باید پنجاه الف بپردازد همین راه را پیش گرفت و کار طغیان سیستان باین ترتیب مهم شد.

مقارن این احوال کردان خوبشان هم ترك اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند. نادر بقصد خواباندن فتنه خوبشان بآن سمت حرکت نمود و چون خبر سرکشی علیقلی خان وقاجاریه استرآباد و ترکمانان و نادر فرمانی بعضی نواحی دیگر باورسید جنونش بسرحد کمال رسید و تصمیم گرفت که نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهزادگان دیگر را بقلعه کلات بفرستد و از مردم ایران هر کس را که نام و نشانی دارد از پا در آورد و احکامی نیز در این باب بعمال خود در ولایات صادر نمود مخصوصاً با سرکردگان اوزبک و افغان که بعلت اختلاف مذهبی دشمنان دیرینه ایرانیان بودند و نادر اعتمادی مخصوص بایشان داشت قرار گذاشت که فردا سران سپاه ایرانی و فرقه قزلباش را بیپناه ای در معرض بازخواست آورد و در حضور خود بقتل رساند و بقیه لشکریان ایشان را غافلگیر نموده بدست افغانان و اوزبکان از دم تیغ بیدریغ بگذارند.

یکی از کسانی که در این مجلس توطئه حضور داشت تصمیم شاه را بمحمدقلیخان کشیک چی باشی گفت و محمدخان با صالح خان قزخلوی افشار و محمدخان قاجار ایروانی و موسی بیگ افشار طارمی همدست شده شب یکشنبه یازدهم جمادی الثانیه ۱۱۶۰ در فتح آباد دو منزلی قوچان داخل سرایرده نادری گردیدند، صالح خان و محمدخان قاجار او را کشتند و جهانی را از وحشت و اضطراب آسوده کردند و شاعری در آن باب گفت.

سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت

سر شب سر قتل و تاراج داشت

بیک گردش چرخ نیلوفری

نه نادر بجا ماند و نه نادری ۱

صبح که خبر کشته شدن نادر مسلم گردید لشکریان افغان و اوزبک سپاه نادری که قزلباشیه را در قصد خود میدیدند پیش از فرار خود را بخزان و سرا پرده نادر زده بسیاری از جواهر و نفایسی را که در اردو بود بغارت بردند و گریختند از این جمله است الماس معروف کوه نور که بتوسط احمد خان ابدالی یساول باشی نادر بغارت رفت و دوباره راه هند را پیش گرفت و بعدها بتفصیلی که اینجا محل ذکر آن نیست بدست فاتحین انگلیسی هند افتاد و جزء جواهرات خاندان سلطنتی انگلیس شد. از این جواهر و نفایس هر چه هم از دستبرد افغان و اوزبک بجا ماند افراد قزلباش در ضبط خود گرفتند یک قسمت هم بدست رؤسای عرب قائلان افتاد که آنها را فتحعلیشاه پس از سرکوبی مصطفی علیخان عرب و فتح قلعه ترشیز از او گرفت، خیمه مرصع نادر و تخت نادری که این پادشاه آنرا بتقلید تخت طاوس شاه جهان ساخته بود پاره پاره شد و هر پاره در دستی افتاد فقط آنچه از جواهر و نفایس نادری در این هنگام از کف نرفت آنها بود که نادر در قلعه حصین کلات نهاده بود و احدی نیز بر آنها دسترسی نداشت. ۲

توطئه کنندگان در قتل نادر پس از کشتن او سرش را همراه کسی بهرات پیش برادر زاده اش علیقلی خان فرستادند و این عمل بمنزله دعوت او بسطنت و گرفتن مقام

۱ - نادری نام باشی بود که نادر بر آن تکیه میداد و آن علاوه بر آنکه مرصع بود یک مقدار

از نفایس جواهرات شاهی را نیز در بر داشت.

۲ - ابوالحسن گاستانه در مجلد التواریخ (ص ۱۷) از چاپ آقای مدرس رضوی در باب قلعه

کلات چنین مینویسد:

نادرشاه در ایام سلطنت سنگ تراشان چابکدست فرهاد رقم را از جمیع ممالک محروسه احضار و برآشیدن و هموار نمودن بلند و پست آن کوه آسمان شکوه مقرر داشت و جمعی دیگر از ملازمان حضور را برایشان گماشته که دقیقه آنها را بیکار نگذاشته روز مره حقیقت کار را بعرض رسانند چنانچه پنج سال متوالی مأمورین بخدمت مقرر قیام نموده کوه را بجدی صاف و هموار نموده بودند که کاربرد از آن مشخصی را میفرستادند که از سر کوه آرد بر بدن کوه بریزند که اگر ناهمواری معلوم شود هموار نمایند و در وقت ریختن همه آن آرد بر زمین میریخت که یک مثال از آن بکوه نیچسید و اگر از چهار طرف جایی پیدا میکرد که کسی ناخنی بند تواند کرد پنج تومان از سرکار شاهی باو انعام میدادند.

عم خود بود
جمعی از طایفه
نقره و تحایف
بود در آنجا
از خود
برداشتن نرد
ایشان از هما
و شاهرخ می
گرفتار و بکا
را بحکم علیقلی
را بمشهد برد
جوان را پنهان
شاهرخ میرزا
بازماندگان صف
صفویه بود بس
علیقلی
بتخت سلطنت
شاه این بود که
و عدالت گستر
خود بهمه فہ
او کمتر نیست
علیشاه
استرآبادی
۱ -
صفوی بود.

عم خود بود، علیقلی خان بسرعت خود را بمشهد رساند و یکی از غلامان خویش را با جمعی از طایفه بختیاری روانه کلات نمود تا آنجا را که نادر «خزانه و جواهر و طلا و نقره و تحایف هندوستان و فرنگ و روم و سایر بلاد که در ایام سلطنت بتصرف آورده بود در آنجا گذاشته» تصرف کنند.

از خوشبختی علیقلی خان در ورود لشکریان او مستحفظین یکی از برجهای قلعه برداشتن نردبانی را که در خارج حصار برای آوردن آب گذاشته بودند فراموش کردند، ایشان از همان راه بدرون قلعه راه یافتند. نصرالله میرزا و امام قلی میرزا دو پسر نادر و شاهرخ میرزا نوه او که در آن قلعه بودند بطرف مرو گریختند لیکن بزودی همگی گرفتار و بکلات آورده شدند، رضا قلی میرزای نابینا و چهارده تن از فرزندان و نوادگان را بحکم علیقلی خان در کلات کشتند و نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا را بمشهد بردند. علیقلی خان همه را بغیر از شاهرخ میرزای چهارده ساله کشت فقط این جوان را پنهان کرد و شهرت داد که او نیز کشته شده و ظاهراً علت زنده نگاهداشتن شاهرخ میرزا نیز آن بود که میخواست اگر مردم زیر بار سلطنت او نروند و از بازماندگان صفویه کسی را برای این مقام بخواهند آن شاهزاده را که از جانب مادر از صفویه بود بسلطنت علم کند و خود بنام او فرمانروای مطلق باشد. ۱

علیقلی خان در ۲۷ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ یعنی شانزده روز پس از قتل نادر بتخت سلطنت جلوس کرد و خود را علیشاه و عادلشاه نامید و غرضش از اختیار لقب عادل شاه این بود که بمردم بگوید که سیره او در سلطنت برخلاف عم ستمکارش رعیت پروری و عدالت گستری است در صورتیکه در هذان یکی دو هفته اول کار با کشتن عمزادگان خود بهممه فهماند که اگر آن کفایت و هنر نادر را ندارد در بیرحمی و درنده خوئی از او کمتر نیست.

علیشاه خزاین و نقایس کلات را بمشهد آورد، این خزاین را میرزا مهدیخان استرآبادی «پانزده کروور نقد مسکوک هر کرووری پانصد هزار تومان» مینویسد «سواى

۱ - شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا مادرش فاطمه سلطان یکم دختر شاه سلطان حسین

جواهر خان
وهم و اندید
عادل
مقام خود ف
چ
اعتسافش از
بندگان خد
خان افشار
و موجب رفا
باتفاق اعیان
دیگر
عدالت خود
موجود بود
"نقره خام
تبیجه این بند
گرفته و بیخ
بیک سال بر
را آنجا که
دولت
ثروت نادری
این موقع چو
اصفهان شده
دو برادر در



عادلشاه برادر نادر شاه

جواهر خانه و مرصع آلات و باقی تحایف و نفایس که فزون از حساب و قیاس محاسبان وهم و اندیشه بود.

عادلشاه پس از جلوس بتخت سلطنت برای استمالت قلوب مردم ایران و استحکام مقام خود فرمانی بدین مضمون باطراف بلاد فرستاد:

« چون نادرشاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی کله مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمد قلی خان افشار آن غدار را گرفته از تخت بتخته کشید و این عمل را خدمت بعموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم پس بدعوت امرا از سیستان بمشهد مقدس آمدیم و باتفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم ۱»

دیگر از کارهای عادلشاه برای جلب رضای خاطر مردم و نمودن حسن رأفت و عدالت خود آنکه تمام نقود و اسباب و اثواب جواهر خانه نادری را که در کلات موجود بود از راه اسراف و تبذیر باین و آن بخشید تا آنجا که بتعبیر میرزا مهدیخان «نقره خام را بیهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال بخرج داد» و در نتیجه این بذل و بخشش بیجا هر چه را نادر در عمری بضرب شمشیر یا بظلم و تزویر گرفته و ببخلی تمام در کلات مخزون کرده بود او بسفاهت و تبذیر در مدتی قریب بیک سال برباد داد، چه مناسب آورده است آذر بیگدلی در این مورد این مصراع حافظ را آنجا که میگوید: الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود.

دولت علیقلی خان عادلشاه برادرزاده نادر دومی نکرد زیرا که او پس از برباد دادن ثروت نادری بعلت بروز قحط در خراسان بمازندران آمد و هفت ماه در آنجا ماند، در این موقع چون شنید که برادر کوچکترش ابراهیم خان که از طرف او والی عراق و اصفهان شده بود بخیال سلطنت افتاده و عازم آذربایجان شده است بجلوگیری او شتافت دو برادر در میان راه سلطانیه و زنجان بیکدیگر رسیدند و بین فریقین تلافی شد، در

این تلاقی جمع کثیری از لشکریان عادلشاه باردوی ابراهیم خان پیوستند و عادلشاه با وجود اظهار شجاعت ۱ شکست خورد و بطهران گریخت و در این محل اخیر اسیر شد و او را پیش برادر کوچکتر بردند، ابراهیم خان سه روز او را در خیمه‌ای محبوس داشت سپس امر داد او را که بیش از بیست و پنج سال نداشت کور کردند.

چون خبر مغلوبیت و کور شدن عادلشاه بخراسان رسید مردم خراسان در هشتم شوال ۱۱۶۱ شاهرخ میرزا فرزند رضا قلی میرزا را بیادشاهی بر داشتند و ابراهیم خان هم در هفدهم ذی‌الحجه همان سال بنام ابراهیمشاه خود را در عراق و آذربایجان پادشاه خواند اما در همان ایامی که خیال تسخیر خراسان و مطیع ساختن اتباع شاهرخ میرزا را داشت بر اثر پراکنده شدن یاران بقلعه‌ای بین ساوه و قزوین گریخت و در آنجا گرفتار گشت و او را با برادرش عادلشاه کور بحکم شاهرخ میرزا روانه مشهد کردند، مأمورین بدستور شاهرخ ابراهیمشاه را در بین راه ابتدا کور و بعد مقتول نمودند سپس نعشش را با برادر نا بینایش بمشهد بردند، شاهرخ امر داد که جسد ابراهیم شاه را بخاک بسپارند و عادلشاه را هم بزنان حرم نادری که پسران ایشان بدست او کشته شده بودند سپرد و ایشان او را در دوّم جمادی‌الثانیه ۱۱۶۱ قطعه قطعه کردند.

از وقایع سلطنت کوتاه عادلشاه که دانستن آن خالی از فایده نیست یکی اینکه او پس از رسیدن بمشهد و جلوس بجای نادر آقا محمدخان قاجار را که بعلت طغیان پدرش محمد حسنخان در حبس نادر بود مقطوع‌النسل کرد و همچنان در زندان داشت تا آنکه او از حبس‌رهائی یافت و باستراپاد بخدمت پدر رفت و پس از کشته شدن محمد

۱ - صاحب مجمل‌التواریخ در این باب چنین مینویسد:

«سلطان علیشاه جوانی بود بیست و پنج ساله در کمال شجاعت و سخاوت و نهایت صباحت منظر و زور بازوی او برتر بود که مجمعه مسی را مانند کاغذ بر هم پیچیده مثل کرباس خام از هم میدرید و مکرر دیده‌اند که گل‌های قالی را بدو انگشت بدون رنج و تعب‌کنده بدور می‌افکند و هر صبح که در سینی طلا یا نقره ناشتا برای او می‌آوردند خود با مردمان در گفتگو بود و دست او در سینی ب حرکت تا تمام سینی را ریزه ریزه کرده غلامان او برداشته حواله زرگر خانه میکردند که باز سازند و در زرگر خانه چند نفر بساختن همین امور مأمور بودند».

حسنخان بدست زندیه بظاهر مطیع کریم خان و در شیراز مقیم گردید. سجع مهر عادلشاه بتقلید از سلاطین صفویه « بنده شاه ولایت علی » بود.

در کتابخانه سلطنتی طهران مرقع بسیار نفیسی است از خطوط و نقاشی که قسمت اساسی آن در هند ظاهراً در عهد سلطنت شاه جهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۹) ترتیب داده شده و پس از آنکه در عهد نادرشاه در جزء غنایم هندوستان بایران آورده شده در ایران نیز صفحاتی چند بر آن افزوده اند.

از جمله این اضافات تصویری است از عیاشاه یا عادلشاه که آنرا در ایران در فاصله (جمادی الثانیه ۱۱۶۰ و شوال ۱۱۶۱) ساخته و در این مرقع داخل کرده اند. چون از عادلشاه هیچ تصویر دیگری در دست نیست ما آنرا که میتواند تا حدی نمونه‌ای از نقاشی آن دوره ایران باشد در اینجا نقل کردیم. این صورت در مجله آثار ایران ج ۱ ص ۲۴۱ نیز نقل شده است.

توانگر تو از خود گدائی ندیدم

جهان وفا را هوائی ندیدم	هوای جهان را صفائی ندیدم
به از کنج عزلت سرائی ندیدم	غم آباد ایام را آزمودم
ز شمع امانی ضیائی ندیدم	بیابان رسیدم شب عمر و هرگز
چو در جیب نقد وفائی ندیدم	چو که پای در دامن خود کشیدم
دراورنگ و بوی و صفائی ندیدم	نظر بر گلستان گردون فکندم
سرا پرده دلکشائی ندیدم	بلشکر که شام انجم رسیدم
نشان امانت بجائی ندیدم	بجائی که ممکن بود وهم رفتم
که در عمر از وی قفائی ندیدم	ز شمعم بشکر از تر و خشک عالم
که هرگز مر آنرا دوائی ندیدم	ز یاران بسی درد هجران کشیدم
چو در هیچ شربت شفائی ندیدم	بیماری مرگ خرسند گشتم
که یک نفس حاجت روانی ندیدم	بسی بر بساط بزرگان نشستم
متاع سخن را بهائی ندیدم	چو در روز بازار اقبال دونان

ز خود خواهم اقطاع از این پس که امروز

توانگر تر از خود گدائی ندیدم (سیف اسفرتگی)

تحقیقات ادبی

تسامحات ادبی

علل خلط اشعار - سبک شاعری شیخ بهائی - دوازده نفر خیالی
تخلص - خیالی بخارائی - غزل خیالی بخارائی

بهام آقای گیوان سمیعی

در شماره ۸ جلد سوم مجله گرامی آینده فاضل محترم آقای

دکتر افشار پس از نقل ترجیع بند معروف و عارفانه هاتف

غزلی عنواناً و تخلصاً بشیخ بهائی نسبت داده اند که در تحقیق

نسبت آن بشیخ بهائی تسامحی رفته است و هر چند ذکر علل اینگونه تسامحات تا حدی

خارج از موضوع بحث ما میباشد ولی چون نظائر این تسامح در ازمنه اخیره بین

مؤلفین و غیر مؤلفین کثیر الوقوع بوده بی مناسب نیست که بعنوان مقدمه ب برخی از

علل آن مختصر اشاره شود. علل عمده خلط اشعار در ایران بقعیده بنده باین شرح است:

اولاً بر اقتادف طبقه راویان اشعار که بنقل و ضبط و حفظ اشعار شعراء

مبیرداخته اند و این طبقه نسبت باشعار شعرا همان حال را داشتند که محدثین نسبت

بحدیث وعلماء انساب نسبت بنسب اشخاص و در ایام جاهلیت شعراء عرب برای محفوظ

نگاه داشتن الفاظ شعر خود از تحریف و تصحیف و حفظ نسبت آن، يك یا دو نفر را

بنام راوی معین کردند که در ضمن اشعار ایشان را در موقع مناسب روایت مینمودند و

مشهورترین راویان ایام جاهلیت حماد راویه بوده که روایت بیشتر اشعار شعراء جاهلیت

باو منتهی میشود و رسم مزبور پس از اسلام هم تا مدتی در میانه عرب جاری بوده و

ایرانیان نیز این رسم را از آنان فرا گرفته و مخصوصاً در عصر سامانیان و غزنویان

راویانی داشته اند که اشعار شعرائی را روایت میکردند و در ضمن قصائد رودکی و فرخی

و منوچهری تصریحاً و تلویحاً اشعاری یافت میشود که حاکی از اینست که شعراء

علل خلط

اشعار فارسی

مناکور اشعار

ثانیاً

اسم پدر هم

کند تحت عنوان

که در مجمع

الفصحاء رضاء

در عنوان شیب

نصر شیبانی که

خلطها و سهو

ثالثاً

اشترک دارد

در هنگام چاپ

بواسطه شناخت

اورا از اول

دیوان حسین

۱ - برای

۲ - برای

و مطلع یکی از

حسین کاشی و

کاشی دانستن او

والد او شیخ ش

اندجان آسوده و

در آنجا تولد نمود

حسین حلاج بطی

۳ - برای ش

al-Hallâdj

مذکور اشعار خود را بوسیلهٔ راویان باطلاع عامه میرسانیده‌اند. نائماً اشتراك چند شاعر است در اسم یا تخلص و گاهی در لقب و کنیه حتی در اسم پدر هم بعضی از ایشان با یکدیگر اشتراك داشتند و هر کس بکتب تذکره رجوع کند تحت عنوان يك تخلص ممکن است نام چند شاعر را ببیند و بیشتر اشتباهات و خلطهایی که در مجمع الفصحاء دیده میشود ناشی از همین علت است و بمناسبت اینکه در مجمع الفصحاء رضاقلیخان هدایت چند شعر ابونصر فتح الله خان شیبانی را بعلمت اشتراك او در عنوان شیبانی با اختیارالدین شیبانی خلط کرده و با اختیارالدین نسبت داده بوده ابو نصر شیبانی که معاصر او بوده قصیده بلند بالائی گفته و در آن بعضی از اشتباهات و خلطها و سهویات و تسامحات هدایت را ذکر کرده است ۱.

ثالثاً مجهول بودن حالات گویندهٔ شعریست که در اسم یا تخلص با کسی دیگر اشتراك دارد و آنکس دیگر از مشاهیر میباشد چنانکه میرزا محمد ملك الكتاب در هنگام چاپ دیوان اشعار کمال الدین حسین خوارزمی ۲ گرفتار همین اشتباه شده و بواسطهٔ نشناختن گوینده که اسم خود را بجای تخلص در مقطع غزلیات می آورده اشعار او را از اول بآء بسم الله تا آخر تاء تمت بحسین بن منصور حلاج ۳ نسبت داده و آنرا بعنوان دیوان حسین حلاج در بمبئی چاپ کرده است و شرح حال او را هم از کتاب مجالس-

۱ - برای این قصیده بیجمله دوم آینده ص ۷۵۱-۷۵۳ رجوع شود

۲ - برای شرح حال او و دیدن چند شعر از قصیدهٔ اول دیوان و بعضی از اشعار مثنوی و مطلع یکی از غزلیاتش رجوع شود بحیب السیر مجلد سوم ج ۳ ص ۱۴۴ و ریاض العارفین ذیل عنوان حسین کاشی و طرائق الحقایق ج ۳ ص ۲۹-۳۰. مؤلف ریاض العارفین و تبع او مؤلف طرائق در کاشی دانستن او دچار اشتباه شده‌اند زیرا که بتصریح صاحب مجالس المؤمنین (مجلس ششم ص ۳۱۱) والد او شیخ شهاب الدین حسین (صحیح: حسن است) از اولاد شیخ برهان الدین قلیچ است که در اندجان آسوده و پدر شیخ در زمان جوکی میرزا بخوارزم رفته و در آنجا تأهل نموده و جناب شیخ در آنجا تولد نموده‌اند. و علاوه بر چاپ بمبئی در سال ۱۳۱۶ هم دیوان اشعار او در طهران بنام حسین حلاج بطبع رسیده.

۳ - برای شرح حال مفصل و انتقادات زندگانش به Louis Massignon, Passion d'al-Hallâdj رجوع شود.

المؤمنین بدون اینکه مأخذ را ذکر کند در آخر کتاب نقل کرده و عکس دار زدن خیالی عیسی مسیح را هم بمناسبت اینکه حلاج را دار زده اند عکس دار زدن حلاج معرفی نموده و ضمیمه کرده است با اینکه اشعاری در آن دیوان هست که حاکی از دار زدن حلاج است و معلوم است که پس از واقعه او که بسال ۳۰۹ اتفاق افتاده است گفته شده ۱ و نیز افکار عارفانه و اصطلاحات صوفیانه‌ئی در ضمن بعضی از اشعار آن موجود است که همه بعد از حلاج و حتی بعد از انتشار اصطلاحات محیی‌الدینی و عبدالرزاق کاشی پیدا گردیده ۲ و همچنین غزلیاتی در میانه غزلیات آن دیوان یافت میشود که از اشعار بسیار عالی و مستحکم عرفانی میباشد و معلومست که در قرن سوم و چهارم که غزل شهرت و استحکام و رواجی نداشته گفته نشده است.

باضافه حلاج هیچوقت بفارسی شعر نگفته بلکه اساساً توجهی بشعر و شاعری نداشته و در کتب تذکره و طبقات و عرفان و تاریخی که نامی از او برده و شعری

۱ - مانند این بیت که در حرف دال است :

ما انا نیت ز دار نیستی آویخته تا بدانندی انا الحق گفتن منصور بود

۲- محیی‌الدین مشهور باین‌العربی و عبدالرزاق هردواز مشاهیر عرفاء و متصوفه ایران بوده‌اند که در قرن هفتم میزیسته‌اند و ترجمه حالات آنها در بسیاری از کتب مربوطه از آنجمله در کتاب نفحات الانس چاپ هند از صفحه ۴۲۹ تا ۴۴۰ و از صفحه ۴۹۲ تا ۵۰۳ مندرج است و بیشتر اصطلاحات عبدالرزاق مأخوذ از اصطلاحات محیی‌الدین در کتاب فتوحات مکیه است و در حواشی شرح منازل السائرین او در طهران چاپ شده است و آقای یزمان بختیاری را در موضوع اصطلاحات عبدالرزاق اشتباه بزرگی دست داده است زیرا که در مقدمه اصطلاحات اشعار حافظ (ضمیمه چاپ خود ایشان) باین مضمون نوشته‌اند که: «بیشتر این اصطلاحات منقول از شرح مخمد دارابی بردیوان حافظ است و ظاهراً منقولات دارابی هم از اصطلاحات عبدالرزاق کاشانی است» در صورتیکه اصطلاحات عبدالرزاق عربی و مربوط با اصطلاحات متصوفه و عرفاء مخصوصاً محیی‌الدین و ابن‌فارض است و ربطی با اصطلاحات شعراء عرفان مشرب فارسی از قبیل رند و شراب و میکده و زلف و خط و خال و غیره ها که بعضی از آنها مورد تفسیر شبستری در گلشن راز واقع شده ندارد و منشأ اشتباه فرق نگذاشتن بین زبان اصطلاحات متصوفه و اصطلاحات شعراء فارسی زبان بوده

صفحه ۴۷
 باو نسبت داده
 است و نظیر این
 مشهور قرن
 هدایت روی
 که هر کد
 اسلامی نیست
 که با مقف
 میدهند.
 رابعاً
 شعراء دیگر
 رباعیات بسیار
 بحکیم عمر خیر
 اندی از آنها
 زیادی که در
 عریان عارف
 آنها اساساً لری
 ۱ - بر
 این‌کنیه و نام
 البلدان ج ۲
 در مواضع متعدد
 ۲- ریاض
 ۳- برای
 دوره اول مجله
 بانگلیسی تألیف
 ۴- بدیو
 Heron-allen

باو نسبت داده اند جز مقداری معدود اشعار صوفیانه عربی اشعاری از حلاج دیده نشده است و نظیر این اشتباه اشتباهی میباشد که درباره رباعیات منسوب بایزید بسطامی عارف مشهور قرن سوم اسلامی ۱ برای بعضی مانند حاج زین العابدین شروانی و رضا قلیخان هدایت روی داده است ۲. با اینکه سبک این رباعیها لفظاً و معنی حاکمی از اینست که هر کدام پس از حمله مغول بر ایران گفته شده و ابداً مربوط بقرن سوم اسلامی نیست و بعضی نیز برای تحمیل نظر غلط خود بر مردم اشعار مخصوصی را که با مقصود آنها ارتباط دارد برای اعتبار بعلماء و فضلاء و شعراء بزرگ نسبت میدهند.

رابعاً شهرت گوینده ایست بسبک خاص که موجب این شده است که اشعار شعراء دیگر را که مانند یا نزدیک بآن سبک گفته شده بآن گوینده نسبت داده اند نظیر رباعیات بسیاری که در برخی از چاپها عدد آنها بهزار و دوست رباعی رسیده است بحکیم عمر خیام با اینکه اکثر آنها صاحبان مشهور و مسلم دارد و جز نسبت هفتاد و اندی از آنها بحکیم مزبور ثابت نیست ۳ و بهمین علت هم هست که دو بیتی های لری زیادی که در چاپ مرحوم وحید عدد آنها از سیصد و پنجاه هم گذشته است بیابا طاهر عزیزان عارف مشهور اواسط قرن پنجم نسبت داده شده است ۴ در صورتی که پاره ئی از آنها اساساً لری نیست و فقط از حیث وزن بدو بیتی های باباطاهر شباهت دارد و بطور

۱ - برای دیدن شرح حال او بنفحات الانس ص ۵۹-۶۰ رجوع شود و برای دانستن تعدد این کتبه و نام بکشکول بهائی ص ۵۴-۵۵ و مجلس ششم مجالس المؤمنین در عنوان بایزید و معجم-البلدان ج ۲ در عنوان بسطام و روضات الجنات ص ۳۳۸-۳۴۱ در عنوان طیفور و طرائق الحقائق در مواضع متعدده مراجعه گردد

۲- ریاض السیاحه ص ۲۱۱ و ریاض العارفین در ذیل عنوان بایزید بسطامی .

۳- برای دیدن بعضی از رباعیات مسلمة خیام ببقالة دانشمند محترم آقای سعید نفیسی در شماره ۹ دوره اول مجله شرق (ص ۵۱۳-۵۲۹) و برای مطالعه تحقیقاتی در این باب بمقدمه کتاب «رباعیات خیام» بانگلیسی تألیف : کریستن سن Christensen رجوع شود .

۴- بدیوان بابا طاهر چاپ سال ۱۹۰۲ لندن و مقدمه های ادوارد هرن الن Edward Heron-allen و همان دیوان چاپ مرحوم وحید و صفحات ۲ و ۲۱ و ۱۱۵ و ۱۱۶ آن رجوع شود .

کلی میتوان گفت که علت خلط اشعار اکثر شعراء مشهور مخصوصاً فردوسی و مولوی و سعدی و حافظ و چندتن دیگر که اشعار و دواوینشان در بین خاص و عام متداول است همین شهرت سبک آنان میباشد که هر جا مردم شعری دیده اند که بوزن و سبک اشعار یکی از این شعرا بوده آنرا باو نسبت داده اند و در این موضوع سخن بسیار است و بنده راهم در این خصوص خاطراتی چند است که برای حفظ احترام بعضی از فضلاء حتی اشاره هم بآنها نمیکنم.

خامساً قصد بر آنگیختن حس اعجاب اشخاص و جلب آن بطرف خود میباشد باین معنی که بعضی از نویسندگان و گویندگان (نه بمعنی شاعران) برای اینکه متبع و پیر اطلاع جلوه کنند اشعار شعراء گمنامی را یافته و بشعراء بزرگ نسبت میدهند بخصوص اگر از اشعار آن شعراء بزرگ و معروف مانند عسجدی و شهید بلخی و ابوالمؤید و عماره مروزی و ابوالعباس و دهها نفر دیگر که همه از مشاهیر هستند و از اشعارشان چیز قابل بدست نیست کسی اطلاعی نداشته باشد و در برخی از دواوین شعراء قدیم که در اواخر قرن سیزدهم و عصر ما بچاپ رسیده است بهمین نیت متصدیان چاپ و مدونین اشعاری را که در تذکرهها با اسم دیگری ذکر شده است داخل کرده اند و در ده دوازده سال پیش همین نیت در وجود بعضی از صاحبان مطابع بصورتی عامیانه جلوه کرده بود و اشعار شعراء متوسطی مانند مؤمن و خادم و مشتاق و دیگران را که اتفاقاً برخی از آنها بنام صاحبان خود قبلاً در حواشی مثنوی شاه و درویش هلالی جغتائی و مثنوی ذوبحرین و ذوقافیتین اهلی شیرازی در طهران چاپ شده بود بشاطر عباس صبوحنامی نسبت داده و چندین بار آنها را بنام همین شاطر آقای شاعر که معلوم نبود از کجا آمده و چطور شاعر شده چاپ کردند و شاید اصلاً چنین کسی هم وجود نداشت و بکلی نامی ساختگی بود ولی از آنجائی که چاپ کنندگان آن اشعار حس اعجاب عوام را تحریک کرده بودند مردم نادان همانها را میخریدند و از شاطر آقا تعجب میکردند که چطور شاعر شده و شعرهای خوبی هم گفته ؟

تأثیرات

خلط اشعار

و ترکیب الفاظ

چقدر متحمل

بقول فرزدق

بر او آسانتر است

باین سختی شعر

را در روز روش

بزدند و بنام

گوینده اصلی

شکسته برای

برای شعراء

اشعار دیگر

که خود آن

که اشعارشان

ناراضی خواهند

که ایشان از

شعر و تحویل

گفتار او را

اشعار هر شاعر

وقت پر قیمت

اشعار کمک کرد

این پنج علت بعقیده بنده علل عمده خلط اشعار است
تأثیرات سوء خلط اشعار که متأسفانه در کشورهای اسلامی مخصوصاً در ایران رواج کامل دارد و علت العلل آن هم اینست که مرتکبین خلط اشعار نمیتوانند بفهمند که يك شاعر استاد و فحل در اداء معانی و ترکیب الفاظ يك قصیده یا یکغزل یا یک قطعه حتی يك رباعی و يك بیت و يك مصراع چقدر متحمل زحمت فکری میشود و این زحمت فکری گاهی بحدی طاقت فرساست که بقول فرزدق شاعر مشهور عرب در اوائل قرن دوم هجری کندن یکی از دندانهای شاعر براو آسانتر است که يك مصراع بگوید و با اینحال بسیار دور از انصاف است که شعرائی باین سختی شعر بگویند و آنوقت بجای هرگونه تشویق و تعریفی از آنان نصف اشعارشان را در روز روشن جلو نظر همه متشاعرین و سرقت پیشگان شعر کلاً یا بعضاً، لفظاً یا معنی بدزدند و بنام خود بقالب بزنند و مقدار زیادیرا هم فضلا از کیسه خلیفه بخشیده و بغیر گوینده اصلی نسبت بدهند و در نتیجه جزاندکی شعر تحریف و تضعیف شده و سر و دست شکسته برای خود آنان باقی نگذارند و تسامح فضلا در این مورد گاهی اثر بسیار زشتی برای شعراء بزرگ و واقعی هم دارد زیرا که ممکن است بعضی متوجه این نشوند که اشعار دیگر بر کسی دیگر غیر از ایشان داخل در اشعار و دیوانشان نموده و خیال کنند که خود آن شعرا مانند متشاعرین امروزه این کار را کرده اند و معلوم است شعرای واقعی که اشعارشان بواسطه تسامح ما دچار خلط شده است بنا بر همین اصل چقدر از ما روحاً ناراضی خواهند بود، بعلاوه خلط اشعار راه تحقیق محققین را خیلی دور میکند زیرا که ایشان از شعر هر شاعری میخواهند درجه رشد فکری و علمی گوینده و سیر تاریخی شعر و تحول و تکامل ادبیات و مقدار نفوذ تمدن و اوضاع و احوال عصر شاعر و سبک گفتار او را بدست بیاورند و با خلط اشعار بدست آوردن این مطالب قبل از جدا کردن اشعار هر شاعری و تحقیق نسبت آنها بگوینده مشکل و غیر میسور خواهد بود و در نتیجه وقت پر قیمت محققین مدتی صرف اصلاح خرابکاریهای کسانی خواهد بود که بخلط اشعار کمک کرده اند.

سبک شاعری

و اشعار شیخ بهائی

باری سخن ما بدرازا کشید و هنوز با این درازی رشته سخن نتوانسته ایم مقصود خود را بیان سازیم و چون نمیتوانیم در این مختصر بتفصیل مطالب خود را در موضوع خلطات و تسامحات و سهویات و اشتباهات تذکره نویسان و مؤلفین و چاپ کنندگان دواوین و مدوئین اشعار شعرا پردازیم لهذا در همین جا رشته سخن را در باب علل تسامح تحقیق نسبت اشعار بگویندگان قطع کرده. توجه خوانندگان را باغاز مقال معطوف ساخته میگوئیم که جناب آقای دکتر افشار مدیر دانشمند مجله آینده در شماره سابق الذکر مجله خود غزلی را با عنوان و تخلص بهائی بچاپ رسانیده اند که محققاً از شیخ بهائی (۹۵۳-۱۰۳۱) نیست زیرا که:

اولاً سبک ترکیب جمل و استعمال الفاظ و اسلوب اداء معانی و طراز سخن و طرز فکری که در نظم غزل مزبور (که در پایان اینمقال آنرا نقل مینمائیم) بکار رفته با سبک و اسلوب و طرز فکر شیخ بهائی در شعر فارسی تفاوت دارد چه باصطلاح صاحب روضات الجنات: «فطانت فقه و حزانت زهد و شزانت تقوی و وقار حدیث در اشعار شیخ بهائی زیاد یافت میشود» و عبارت دیگر باصطلاح ما سبک شاعری شیخ بهائی سبک یکنفر آخوند متذوق است و باوجود تمام نکته دانیهای ادبی و رندیهای عارفانه او اثر آخوندی حتی در اشعار عرفانیش مشاهده میشود با اینکه بعضی از اشعار عرفانی او از حیث اشتمال بر معانی دقیقه معرفت و تصوف زیاده از حد واجد اهمیت است و با مراجعه بـمثنوی «نان و حلوا» و مثنوی «شیر و شکر» ۲ و غزلیات و رباعیات و مستزادات و قطعاتی که در مطاوی کتاب نفیس کشکول خود از گفتار خود مندرج ساخته این نکته کاملاً روشن میشود و اثر مزبور حتی از سیمای اشعار عربی او نیز لایح است در صورتی که زبان عربی زبان پدر و مادری و اصلی او بوده و در ادبیات آن تبحری فوق العاده داشته است

۱- روضات الجنات در اواخر ترجمه ملا محسن فیض ص ۵۴۹

۲- این مثنوی در بحر جنب گفته شده و شیخ بهائی آنرا در کشکول (ص ۱۱۱-۱۱۴) نقل کرده و در مقدمه آن چنین مینویسد: «این شکسته بسته چند است در بحر جنب که در میان عرب مشهور و معروف است و در مابین شعراء عجم غیر مالوف»

و ظهور همین و نقادان ادبی انواع علوم و کرده اند و بکار برده شده و عارفی و بیقی ثانیاً کشکول نقل نوشتن این کتاب طول کشیده است باشد که در این و مؤلفین معتبر عرض میکنم که میشود و رضاقا و چهار شعر مثنوی نقل نموده است

دوازده نفر خیالی تخلص

مشهور و مسلم

۱- خلاص

۳- مجمع

۴- خزائن

آنچه بدادند دیر بار شدی بر من خسته

و ظهور همین اثر از رجفات اشعار عربی او موجب گردیده که بعضی از سخن شناسان و نقادان ادبیات آن زبان قوه شاعری شیخ را در برابر قوای فوق الوصف او در تحقیق انواع علوم و فنون ضعیف دانسته و بطور اشاره نهدی از تجاوز تعریف درباره اشعارش کرده اند^۱ و در اینصورت سبک شاعری شیخ بهائی با سبکی که در نظم ادبیات این غزل بکار برده شده و هریت آن دلالت برده ها رمز عاشقی و سینه چاکی و درویشی و بیخویشتنی و عارفی و بیقیدی و رندی گوینده خود دارد تفاوت محسوس دارد.

ثانیاً شیخ بهائی بیشتر اشعار عربی و فارسی خود را در مجلدات پنجگانه کشکول نقل کرده است و از این غزل بهیچ وجه اثری در کشکول یافت نمیشود و چون نوشتن این کتاب پس از کتاب «مخلاة» شروع شده^۲ و تألیف آن تا اواخر عمر مؤلف ظاهراً طول کشیده است از اینجهت احتمال کلی دارد که تمام اشعار فارسی و عربی او همانهایی باشد که در این دو کتاب مخصوصاً در کشکول نقل شده است و بیشتر آنچه که تذکره نویسان و مؤلفین معتبر القول از اشعار او نقل کرده اند در کتاب کشکول دیده میشود و بطور کلی عرض میکنم که جز یک غزل که با مطلع «ساقیا بده جامی زان شراب روحانی» شروع میشود و رضاقلیخان هدایت آنرا بشیخ بهائی نسبت داده است^۳ و سه بیت قطعه مانند و چهار شعر مثنوی که نراقی نقل کرده است^۴ و معدنک خود شیخ بهائی آنها را در کشکول نقل نموده نسبت هیچ شعری که در کشکول نباشد بشیخ بهائی ثابت نیست.

ثالثاً تمام ابیات غزل مورد بحث باستثناء مطلع و مصراع دوم
 دو ازده نفر
 خیالی تخلص
 مقطع آن در کتب ادبی و تاریخ و تذکره و غیرها در هر جا
 قسمتی از آن بنام خیالی دیده میشود و آن اتفاقاً از غزلهای
 مشهور و مسلم خیالی است زیرا که بیشتر تذکره نویسان و مترجمین حالات خیالی برای

۱ - خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ج ۳ ص ۴۴۱ - ۲ - کشکول ص ۱

۳ - مجمع الفصحاء در ذیل عنوان بهائی

۴ - خزائن ص ۱۱۸ - یک بیت قطعه اینست: «کارکنان سپهر بر سر دعوی شدند

آنچه بدادند دیر باز گرفتند زود» و اول مثنوی هم این بیت است: «چه خوش بودی ارباده کهنه سال شدی بر من خسته یکدم حلال».

نشان دادن نمونه شعر او فقط دو یا سه یا چهار بیت از این غزل را در ذیل نام او نوشته اند و از کسانی که نسبت آن غزل را بخیالی داده اند جامی است در بهارستان و خواند میر در حبیب السیر و علی قلیخان لکزی داغستانی در ریاض الشعراء و سامی بک در قاموس الأعلام و هدایت در ریاض العارفین^۱ که هر کدام چند بیت از این غزل را بنام خیالی نوشته اند و چون تا جائی که بنده تتبع و فعلاً بیاد دارم بواسطه کمال تناسبی که این تخلص^۲ با شعر و شاعری که صنعتی است خیالی دارد دوازده نفر از متقدمین برای نام شعری خود عنوان «خیالی» را اختیار نموده اند و بعضی از ایشان هم بفارسی شعر نگفته برای آنکه گوینده این غزل با دیگران اشتباه نشود لازم میدانم که ترجمه آنها را بنحو اختصار در اینجا بنویسم بنابراین عرض میکنم:

خیالی اول که گوینده غزل مورد بحث است در بخارا بدینا آمده و در سلك شعراء بخارا منتظم بوده ۳ و از گویندگان قرن نهم و معاصر الخ بیگ و شاکرد و معاشر خواجه عصمة الله بخارائی^۴ میباشد و چون مدتی در شهر هرات زندگانی میکرده بعضی از تذکره نویسان او را از اهالی شهر مذکور نوشته اند^۵، وی بداشتن کمالات صوری و معنوی شهرت داشته و در مراحل عرفان عاشقی مجر^۶ دو سالگی مو^۷ حد بوده ۶ و بهمین جهت برخی او را مقبول الأبرار دانسته و گفته اند: سخنان درویشانه و پاکیزه دارد و مردی مستعد و خوش طبع بوده ۷ و شعر او خالی از خالی نیست ۸ و دیوان اشعارش در

۱ - بهارستان ص ۱۲۰ و حبیب السیر ج ۳ ص ۱۶۱، ریاض الشعراء نسخه خطی متعلق

بنگارنده ذیل عنوان خیالی هروی و قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۷۱ و ریاض العارفین ص ۱۱۸

۲ - تخلص در اصطلاح فن بدیع نام یکی از صنایع معنویه است غرض از آن گریز از تنزل و تشبیب بمدح ممدوح میباشد و در اصطلاح شعراء فارسی زبان عنوان شاعری شاعران است که در اواخر اشعار مخصوصاً در اواخر غزلیات آنرا ذکر میکنند و مقصود ما در اینجا همین معنی اصطلاحی

دومی میباشد

۳ - حبیب السیر مجلد سوم ج ۴ ص ۱۶۱ و رجال آن کتاب ص ۱۲۳

۴ - برای مطالعه شرح حال خواجه عصمة الله بخارائی بتذکره دولتشاه چاپ اوقاف کتب ص ۳۶۶-۳۵۷ و تذکره مرآت النخبال ص ۶۱-۶۲ و رجال کتاب حبیب السیر ص ۷۵-۷۶ رجوع شود

۵ - ریاض العارفین ص ۱۱۸

۶ - ایضاً ص ۱۱۸

۷ - دولتشاه ص ۴۲۱-۴۲۱ ۸ - بهارستان چاپ سال ۱۳۱۱ طهران ص ۱۲۰

ماوراءالنهر
دیوان او غزل
هر که زینواد
از ره غربت

خیالی

خضریک^۴
و محل است
ضمن دو مجله
بمصر رفته و

تحو زبان عربی

خیالی

مشهور دولت
داشته و بعده
در شعر یک

خیالی

چلبی و ابراه

تا اینکه در س

در شعر دیوان

۱ - تذ

۲ - ای

الجد فی

۳ - ای

لوان

۴ - بر

ص ج ۳ ۲۰۷۰

ماوراءالنهر و بدخشان و خراسان و ترکستان شهرتی عظیم داشته است ۱ و دولتشاه از دیوان او غزلی نقل کرده است که مطلع و مقطع آن اینست :

هر که زینوادی بکوی بخت و دولت میرسد از ره و رسم قدم داری و همت میرسد ۲
از ره غربت « خیالی » عاقبت جائی رسید هر که جائی میرسد از راه غربت میرسد ۳

خیالی دوم از علماء و فضلاء معاصرین سلطان محمد عثمانی و از شاگردان خضریک ۴ بوده و شرحی بر کتاب عقائد نسفیه در علم کلام نوشته که بسیار محققانه و محل استفاده فضلاء میباشد و در مصر بعنوان حاشیه با حواشی دیگر آنکتاب در ضمن دو مجلد بزرگ بچاپ رسیده است و او پس از اتمام تحصیلات خود نزد خضریک بمصر رفته و نزد فضلاء آن کشور مجدداً بتحصیل پرداخته و تخصص او بیشتر در علم نحو زبان عربی بوده و در این علم یدنی طولی داشته اشعار این خیالی اکثر بعربی میباشد.

خیالی سوم عبدالوهاب پسر مولانا عبدالکریم است که پدر و پسر هر دو از علماء مشهور دولت عثمانی بوده اند و او ابتداء در سلاطینک و مغنيسا بامر قضاء مسلمین اشتغال داشته و بعدها در زمان سلطان سلیم خان عضو دفتر مخصوص و صاحب سلطان گردیده در شعر يك منظومه ترکی بنام لیلی و مجنون و پاره‌ئی غزلیات دارد ۵ .

خیالی چهارم از شعراء معروف دوره سلطان سلیم خان بوده و چون با اسکندر چلبی و ابراهیم پاشای صدر اعظم نسبت داشته بهم صحبتی و ندیمی سلطان نائل آمده تا اینکه در سال ۹۵۴ بیست و هشت سال پس از مخدوم خود در آرزنه وفات نمود و وی در شعر دیوان مرتب و مفصلی دارد ۶ .

۱ - تذکره دولتشاه ص ۴۲۱ و قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۷۱

۲ - این شعر مطلع قصیده لامیه صفدی را بخاطر می آورد که گفته :

الجد فی الجد والجرمان فی الکسل فانصب تصب عن قریب غایة الامل

۳ - این شعر بیت طفرائی را در قصیده لامیه المعجم بخاطر می آورد که گوید :

لو ان فی شرف الماوی بلوغ منی لن تبرح الشمس يوماً داره الحل

۴ - برای شرح حال خضریک متوفی ۸۶۳ رجوع شود به بشقایق النعمانیه و قاموس الاعلام

ص ج ۳ ۲۰۷۰ ۵ - قاموس الاعلام ج ۳ ص ۲۰۷۱ ۶ - ایضاً ج ۳ ص ۲۰۷۰

خیالی پنجم خیالی سبزواری و ششم خیالی تونی است و این دو نفر هرچند بد شعر نمیگفته‌اند اما در جنب خیالی بخارائی خیال آنها محال بوده ۱.

خیالی هفتم خیالی کاشی است که در کاشان مکتب دار بوده و بسبک و ترتیب خمسه نظامی شروع بنظم خمسه‌ئی کرده بود ولی عمرش برای اتمام آن وفا ننموده و این شعر از اوست:

مده ای خضر فریبم بحیات جاودانی من و خاک آستانش تو آّب زندگانی ۲

هشتم خیالی نوائی که در ۹۵۱ فوت کرده و مولی عبدالحی بن فیض الله رومی دز کتاب زبده الاشعار که منتخبی است از ۵۱۴ شاعر از شعرای روم هفت بیت از گفته‌های او را آورده ۳ و سام میرزا در تحفه سالی بذکر او پرداخته و میگوید که: «در ترکی گوئی کم کسی را رتبه شعر او بوده و دیوان تمام کرده و قصاید دارد و در مثنوی نیز خوب بود جواب گوی و چوگان گفته و در شعور سنه احدی و خمسین و و تسعمایه فوت شد و در مشهد مقدس رضویه مدفونست ۴».

نهم خیالی ترکی نامش محمد از قصبه یکیجه واردار که در ۹۶۴ مرده و او شاعری مشهور و دیوانش در ایام سلطنت سلطان سلیم عثمانی مقبول بوده و در زبده الاشعار ۷۵ بیت از گفته‌هایش مندرجست ۵.

دهم خیالی کشمیری نامش حافظ محمد که در عهد جهانگیر پادشاه گورکانی هند میزیسته و بقول مؤلف تذکره روز روشن معاصرینش او را انوری ثانی میخوانده‌اند، این بیت از اوست:

بعشوه کشتی و بازم بغمزه جان دادی کر از خدای ترسم ترا خدا گویم ۶

یازدهم خیالی خجندی که این ابیات بنام او در تذکره روز روشن آمده:

گیسوبرید و شد فزون مهرش من کمره را کم کرده ره داند بلی قدر شب کوتاه را

۱ - دولتشاه ص ۴۲۲ - ۲ - قاموس الاعلام ص ۲۰۷۱ ج ۳

۳ - کشف الظنون چاپ جدید ستون ۷۸۸ - ۴ - تحفه سامی چاپ طهران ص ۱۸۵

۵ - ایضاً کشف الظنون ۶ - تذکره روز روشن ص ۲۰۷-۲۰۸

ایضاً:

توئی مقصود از جان ورنه بی تو نباشد غم اگر جان هم نباشد

ایضاً:

تا جان ز وفای دهن تنگ تو دم زد
چون ماهنو از دیده نهان گشت یقین شد
باشد که بجائی رسد از عشق خیالی
چون از ره اخلاص در این راه قدم زد

دوازدهم خیالی هندوستانی که اصلاً از مردم لکهنو بوده و اگر چه شعر بسیاری گفته ولی عنوان او بیشتر عنوان يك نفر فاضل و دانشمند بوده و شهرت او باین عنوان هم بی سببی نبوده است که در زبان فارسی و اردو نزدیک بیک صد جلد کتاب در موضوعات مختلفه تألیف نموده و این خیالی از تمام گویندگان دیگری که این تخلص را داشته‌اند زماناً بما نزدیکتر میباشد چه در قرن سیزدهم هجری میزیسته و وفاتش بسال ۱۲۷۹ اتفاق افتاده است، این دو بیت از اشعار فارسی اوست:

دلم ز پرتو نور است آنچنان پر نور
که لوح سینه بود تابناک همچو بلور
منور است چنان طبع تیره‌ام که رسد
شعاع روشنی او ز استعاره بطور ۲
این بود ترجمه مختصری از حالات دوازده نفر خیالی تخلص که همه از شعراء فاضل بوده‌اند و اینک گوئیم که مقطع غزل خیالی بخارائی بصورتیکه در مجله آینده نقل گردیده مسخ شده و صحیح آن چنانکه در پایان این مقال ملاحظه خواهید فرمود اینطور بوده است:

تقصیر خیالی بامید کرم تست
یعنی که گنه رابه از این نیست بهانه

و بعدها بر اثر تحریف و تصحیفی که بآن راه یافته باینصورت در آمده است:

امید بهائی بوفور کرم تست
نه از عمل خویش و نه از اهل زمانه

غزل عارفانه
خیالی بخارائی
چون محتمل است که خوانندگان محترم ابیات این غزل را که جزء جزء در کتب تاریخ و تذکره و غیره نقل شده است بتمامها ندیده باشند از اینجهت بی مناسبت نمیدانم که ابیات

آنها که تا کنون مانند بنات نعش از یکدیگر جدا بوده اند همچون عقد ثریا در یکجا گرد آورم و از نظر مهر اثرشان بگذرانم و قبل از نقل غزل مزبور لازمست توجه خوانندگان محترم را معطوف باین قسمت سازم که در مجله گرامی آینده از این غزل فقط چهار بیت نقل شده است و مطلع و مصراع دوم مقطع آن هم از خیالی نیست و دو بیت و یک مصراع دیگر آن نیز (مخصوصاً مصراع اول مقطع) دچار تحریف و تصحیف گردیده بنابراین از حیث لفظ هم ضرورست غزل مندرج در آینده تصحیح شود و ما هر چند در نقل خود الفاظ آنرا تصحیح کرده ایم ولی متأسفانه یک عیب کلی باقی مانده است که مجاز بتصحیح آن نیستیم و عیب مزبور اینست که بعضی از ابیات آن دارای قوافی مکرره است و مسلماً خیالی میدانسته است که تکرار قافیه (ایطاء) عیب است و از آن احتراز نمیکرد اما غزل او با همین عیب ایطاء (آن هم ایطاء جلی) بدست ما رسیده و اکنون ما هیچ چاره نداریم جز آنکه غزل مزبور را بطوریکه بدست ما رسیده نقل کنیم ۱ و آن اینست:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه	خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد	یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
حاجی بره کعبه و ما طالب دیدار	او خانه همی جوید و ما صاحب خانه
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو	مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید	نائی بنوای نی و مطرب بترانه
.....	باقی بجمالت که فسونست و فسانه ۲
تقصیر خیالی بامید کرم تست	یعنی که گنه را به از این نیست بهانه.

۱ - ابیات متفرقه این غزل از حیب السیر و بهارستان و ریاض الشعرا و قاموس الاعلام و ریاض العارفین بصفحاتی که سابقاً اشاره کردیم جمع آوری شده است.

۲ - این مصراع فقط در بهارستان نقل شده و در آنجا مصراع اول نیست و در بهارستان چاپ اسلامبول که با شرح ترکی آن بطبع رسیده مصراع اول بیت چهارم، اول این مصراع قرار گرفته و مصراع دوم بیت چهارم را ندارد بعلاوه در چاپ طهران کلمه آخر این مصراع «بهانه» و در چاپ مشروح اسلامبول «فسانه» است و بدیهی است که بناسبت «فسون» فسانه صحیح تر است و قافیه هم تکرار نشده.

بحث نحوی

اساساً

«گزاردن»

بعضی

تلفظ گاهی با

را که بمعانی

الف -

و اسم فاعل آن

در این شعر که

بگذار تا

بگذار امر است

در تر که

بمعنی نهادن و

یک معنی

است چنانکه

وربدولت روز

یعنی از چرخ

یا چنانکه

شبی گذاشت

یعنی گذرانده ام

کلمه

کار و بنا را این

هر آنکسی که

ازو درست

همچنین

نوشته شود چه

تحت اللفظی تعبیر

ب -

بمعنی بخشودن و

معبور و عبور که

۱ - این

بنا بر تقاضای

گزاردن و گذاشتن و گذشتن^۱

اساساً در زبان فارسی مصدر «گزاردن» با ذال مجعبه نیامده، آن که باین وزن هست «گزاردن» بارز است که معانی مختلفی دارد.

بعضی از مشتقات دو مصدر دیگر از مصادر فارسی یعنی «گذاشتن» و «گذشتن» از جهت تلفظ گاهی با بعضی از مشتقات همین مصدر «گزاردن» شباهت پیدا میکنند و همین کیفیت کسانی را که بمعانی واصل ریشه آنها توجهی ندارند در اشتباه می اندازد.

الف — گذاشتن با ذال مجعبه بمعنی نهادن و اجازه دادن است و امر آن «بگذار» و اسم فاعل آن «گذارنده» است که در صفت مرکبه صورت ساده «گذار» پیدا میکند مثلاً در این شعر که سعی گوید:

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

بگذار امر است از گذاشتن بمعنی اجازه بده و مانع مشو.
در ترکیب «قانون گذار» گذار با ذال مخفف گذارنده است و آن اسم فاعلی است از گذاشتن بمعنی نهادن و وضع کردن پس قانون گذار یعنی واضع قانون و قانون گذاری یعنی وضع قانون. یک معنی دیگر گذاشتن هم گذارندن است و در این صورت گذاشتن مصدر متعدی گذاشتن است چنانکه فطران گوید:

ور بدولت روز کار از چرخ بگذارم سرم
خادم آن در گهم جاوید و خاک آن درم

یعنی از چرخ بگذارند سرم را.
یا چنانکه انوری گوید:

شبی گذاشته ام دوش در غم دلبر
بدان صفت که نه صبحش پدیدد نه سحر

یعنی گذارنده ام.
کلمه «کار گذار» هم از همین معنی گذاشتن گرفته شده و معنی آن گذارنده و اجرا کننده کار و بنا بر این با ذال است، امیرمزی گوید:

هر آنگهی که ز غم و ز غم سوز شغل
هر آنکهم که ز مهر و ز کین گذارد کار

ازو درست شکسته شود شکسته درست
وز او سوار پیاده شود پیاده سوار

همچنین تعبیر «گذار تیغ و تیر» که در بعضی از کتب قدیمه دیده میشود باید با ذال نوشته شود چه در این مورد هم «گذار» از مصدر «گذاشتن» مشتق شده و آن تقریباً ترجمه تحت اللفظی تعبیر «وقع السهام» عربی است.

ب — گذشتن با ذال مجعبه بمعنی تجاوز و عبور کردن و طی شدن و «در گذشتن» بمعنی بخشودن و صرف نظر نمودن است و از مشتقات همین مصدر است «گذار» و «گذر» بمعنی عبور و عبور که در بعضی از لهجه‌ها شکل اول آنرا هنوز «گذار» یعنی با ذال تلفظ می کنند

۱ - این مقاله سابقاً در روزنامه آینده ایران (۲۱ آذر ماه ۱۳۲۰) چاپ شده بود بنا بر تقاضای بعضی از دوستان با تجدید نظر طبع آن در اینجا اعاده شد.

و در مثل میگویند: «بی گذار بآب مزین» پس هامون گذار و دریا گذار و راه گذار و ره گذار و گذران و گذرنامه بمعنی اجازه کتبی عبور و امثال آنها همه با ذال است نه با زاء مثلاً در این بیت حافظ که میگوید:

گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تطاول زلفت چه بقرارانند

گذار را که بمعنی عبور است باید با ذال معجمه نوشت.

ج - اما «گزاردن» بازاء در فارسی بچند معنی آمده باین تفصیل:

۱- ادا کردن چه ادای امانت و قرض باشد چه ادای سخن و خدمت و سپاس.
سعدی گویند:

خدا ترس باید امانت گزار
امین کر تو ترسد امینش مدار

امیرمزی گویند:

چنانکه جود تو همواره حق گزار منست
دل و زبان من از جود تست مدح گزار
پس حق گزار و مدح گزار و وام گزار و سپاس گزار و شکر گزار و سخن گزار و پاسخ
گزار و نماز گزار و حج گزار و گزارد حق نعمت و امثال آنها را که همه حاکی از این معنی
گزاردن یعنی ادا کردن است باید بازاء نوشت نه با ذال.

۲- معنی دیگر گزاردن تعبیر خواب کردن است بهمین نظر در فارسی یکی از معانی «گزارش»
تعبیر خواب و یکی از معانی «گزارنده» معبر است و «گزارنامه» بمعنی کتاب تعبیر خواب استعمال
شده، فردوسی میگوید:

مر این خوابها را بجز پیش او
مکو و ز نادان گزارش معجو

یعنی تعبیر خواب را.

۳- دیگر از معانی «گزاردن» ترجمه کردن است و «گزارنده» بهمین ملاحظه بمعنی

مترجم نیز آمده، فردوسی گویند:

گزارنده را پیش بنشانند
همه نامه بر رودکی خواندند

و در این بیت فردوسی اشاره میکند بترجم کتاب کلیله و دمنه از عربی بفارسی که بمناسبت
نایبنا بودن رودکی او را بامر نصر بن احمد سامانی و وزیرش ابوالفضل بامی پیش رودکی
می نشانند و او حاصل ترجمه را بر رودکی میخواند و این شاعر آنرا بنظم دری درمی آورد.

۴- معنی دیگر «گزاردن» تفسیر و شرح دادن امر مشکل و مجمل و مبهمی است و «گزارش»
و «گزاره» از همین مصدر بجای تفسیر و شرح در فارسی استعمال شده است، ناصر خسرو متخلص
بحجت گویند:

سخن حجت گزارد سخت زیبا
که لفظ اوست معنی را گزاره

نظامی کنجوی گویند:

گزارش چنین میکند جوهری
سخن را بیساقوت اسکندری

۵- از معانی غریب «گزاردن» یکی نیز نقش کردن است و از این ریشه «گزارش» بمعنی
نقش جامه آمده است، صاحب کتاب المعجم (ص ۴۳۲) از چاپ لندن میگوید: «شاعر در نظم
سخن همچون استاد نساج است که جامه های متقوم بافتد و نقوش مختلف و شاخ و برگهای لطیف
و گزارش های دقیق در آن پدید آرد».

پس بنا بر این شرح مختصر فی الجمله واضح شد که در کلمات مرکبه که جزء دوم آنها
«گذار» یا «گزار» است در کدام موارد این جزء ثانی را باید با ذال معجمه نوشت و در کدام
معانی با زاء اخت الراء و باز بوجه تکرار یاد آور میشویم که همانطور که سپاس گزار و خدمت گزار
و شکر گزار و نماز گزار با زاء است قانون گذار و کار گذار را باید با ذال نوشت.

احوال بزرگ

یکی

فارسی و عربی

در علم و حکم

مؤلفین قدیم

در اینجا شرح

راجع بترجمه

که تحت طبع

تقاضا مینمائید

چاپ کتاب

کیشی

منسوب است

شرح

جز در فارسنامه

احوال بزرگان

شمس الدین محمد کیشی

بقلم استاد علامه آقای

محمد قزوینی

و مدیر مجله

یکی از حکمای بزرگ ایران در قرن هفتم هجری و از شعرای با ذوق بدوزبان فارسی و عربی شمس الدین محمد بن احمد کیشی است که با وجود عظمت مقام و استادی در علم و حکمت و ادب ترجمه حال مبسوطی از او بدست نمانده و آنچه در این خصوص مؤلفین قدیم نوشته اند مختصر و اطلاعات راجع باو در منابع مختلفه متفرق است . ما در اینجا شرحی را که استاد علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی و مدیر این مجله راجع بترجمه احوال او از منابع عدیده جمع آوری و برای الحاق با آخر کتاب شد الا زار که تحت طبع است مهیا کرده اند خلاصه میکنیم و با درج آن از خوانندگان گرامی ضمناً تقاضا مینمائیم که اگر در این باب اطلاعاتی زیادتیر دارند برای ما بفرستند تا قبل از اتمام چاپ کتاب شد الا زار آنها را نیز باین حاشیه اضافه نمائیم.

ناوگار

کیشی بکاف مکسوره و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه قبل از یاء نسبت منسوب است بجزیره کیش که از جزایر معروف خلیج فارس است . شرح احوال این شمس الدین محمد بن احمد کیشی جز در کتاب شد الا زار و جز در فارسنامه ناصری و مجله ارمغان بقلم آقای سعید نفیسی که ذکر این مأخذ بعد بیاید

در هیچ مأخذ دیگری تا کنون بدست نیامد ولی در بعضی مدارک دیگر که اسامی آنها ذیل مذکور خواهد شد جسته جسته بعضی اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و اساتید او و تلامذه او و تنقلات او و تاریخ وفات او و غیر ذلك بدست آمد که از مجموع آنها میتوان يك ترجمه حال نسبتاً جامعی برای این حکیم بزرگ قرن هفتم ترتیب داد و اینست تفصیل آن مدارک :

۱- در مقدمه شرح قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی متوفی در سنه ۷۱۰ بر کلیات قانون ابن سینا که در بین سنوات ۶۹۷-۷۰۳ تألیف شده قطب الدین مذکور در ضمن تعداد اساتید خود از جمله شمس الدین کیشی صاحب ترجمه را می‌شمارد و ترجمه عبارت او از قرار ذیل است :

« کلیات قانون را پیش عم خود سلطان حکما و مقتدای فضلا کمال الدین ابوالخیرین مصلح کازرونی شروع کردم سپس نزد امام محقق و حبر مدقق شمس المله والدین محمد ابن احمد حکیم کیشی بعد پیش علامه زمان شیخ الكل فی الكل شرف الدین زکی بوشکانی و این جماعت همه بتدریس این کتاب و تمییز قشر آن از لباب مشهور بودند و بحل مشکلات و کشف معضلات آن مخصوص .. »

۲- در اجازه معروف مطول علامه حلی جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن المطهر متوفی در ۲۱ محرم سنه ۷۲۶ برای بنی زهره علویین حلبیین مورخه ۲۵ شعبان سنه ۷۲۳ که عین آن اجازه را مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ بحار الانوار (ص ۲۱-۲۸) از روی خط خود علامه نقل کرده است . علامه در اجازه مزبور در ضمن تعداد اساتید خود و مؤلفات ایشان از جمله صاحب ترجمه را می‌شمارد و ترجمه عبارت

۱- شیخ حسن بن شهید ثانی شیخ زین الدین در اجازه مطول خود بسید نجم الدین بن سید محمد حسینی مندرج در جلد ۲۶ بحار الانوار ص ۹۱-۱۱۶ و صاحب لؤلؤئی البحرین در ص ۳۲۸ و صاحب روضات الجنات در شرح حال علامه حلی ص ۱۷۴ نیز هر سه عبارت مزبور علامه حلی را نقل کرده‌اند ولی صاحب روضات الجنات بنقل از مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری در اینجا علاوه کرده که شمس الدین کیشی خواهر زاده قطب الدین شیرازی است و گویا این فقره اشتباه صرف باشد از مجالس المؤمنین چه در هیچ يك از مأخذ که ذکر کردیم از شمس الدین کیشی کرده‌اند مطلقاً و اصلاً چنین چیزی در خصوص او نگفته‌اند و نیز صاحب روضات بنقل از مجالس صاحب ترجمه را محمد بن محمد بن احمد نامیده و این نیز ظاهراً بل بدون شبهه اشتباه است .

اودر این حد
از
کیشی ۱ اس
روایت آن از
مردم بشمار
وارد می‌کردم
سؤال را چند
همان سؤال
عجز مینمودم

۳-
۷۲۴ تألیف
و این حال
او بی‌غداد اس
المتأخرین ش
که از سر آمد
در شرح دعای
۴- در

عبدالرزاق فوم
که ترجمه آن
در ا
۱- تص
ج ۲۶ ص ۱۲
هم کیشی ممکن ا

اودر این خصوص از قرار ذیل است :

« از جمله این مؤلفات کلیه تصنیفات شیخ معظم شمس الدین محمد بن احمد کیشی است در علوم عقلیه و نقلیه و هر چه را از خواننده و روایت کرده و من در روایت آن از او اجازه دارم؛ و این شیخ از افضل علمای شافعیه بود و در بحث با انصاف ترین مردم بشمار میرفت، من پیش او درس میخواندم و پاره ای اوقات بر او اعتراضاتی وارد میکردم، در فکر فرو میرفت گاهی جواب نمیکفت و گاهی نیز میگفت همین سؤال را چندی دیگر تکرار کن تا در این باب فکر کنیم، من يك يا دو سه روز دیگر همان سؤال را اعاده میکردم گاهی جواب آنرا میگفت و گاهی نیز از جواب آن اظهار عجز مینمود.»

۳- در کتاب تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر صاحبی کیرانی که در سال ۷۲۴ تألیف شده در شرح احوال حسین بن منصور حلاج گوید (طبع طهران ص ۲۰۰):
« و این حال (یعنی قتل حلاج بحکم مقتدر خلیفه) در سنهٔ تسع و ثلثمائه بود و کور او بیغداد است بر جانب غربی نزدیک مشهد معروف کرخی و مولینا السعید افضل المتأخرین شمس الحق والملة والدين محمد بن (احمد) الحکیم الکیشی قدس الله روحه که از سر آمدان روزگار و از استادان این ضعیف (بود) رسالتی پیاری ساخته است در شرح دعای (حلاج):

انّ فی قتل حیاتى

اقتلونی یا تقانى

و حیاتى فی مماتى

فماتى فی حیاتى

۴- در کتاب الجواهر الجامعة والتجارب النافعه فی المائة السابعة تألیف ابو الفضل عبدالرزاق فوطی متوفی در سنهٔ ۷۲۳ در حوادث سال ۶۶۵ شرحی گوید (ص ۳۵۸) که ترجمهٔ آن اینست:

« در این سال شمس الدین محمد بن الکیشی (در نسخه کیشی با باء مؤجده)

۱- تصحیح قیاسی از روی اکثریت مآخذ، متن بحار الانوار اینجا یعنی ج ۲۵ ص ۲۲ و ج ۲۶ ص ۱۱۲: کشی، در لؤلؤتی البحرین ممکن است هم کیشی خوانده شود و هم کشی، در روایات هم کیشی ممکن است خوانده شود و هم کشی با باء مؤجده.

بیغداد رسید و بتدریس در مدرسه نظامیه معین گردید و حکام و علماء در مجلس درس او حاضر شدند و در این مقام بود تا آنکه بخیال پیوستن بخدمت بهاءالدین ابن صاحب شمس الدین جوینی بنزد او حرکت کرد.

و باز ثانیاً در حوادث سنه ۶۹۴ (ص ۴۸۹) گوید: «و فیها توفی شمس ال کبشی بها (ای بشیراز)» و چون این نسخه مطبوعه حوادث الجامعه بواسطه مغلوط بودن اصل نسخه یگانه آن بسیار مغلوط است شبهه نیست که «شمس ال کبشی» مصحف «شمس الدین ال کبشی» است.

۵- در مکتوبی که شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی معروف (صاحب شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و اصطلاحات صوفیه که هر دو در مجموعه در طهران چاپ شده) متوفی در سنه ۷۳۵ یا ۷۳۰ بشیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی در خصوص دفاع از طریقه قائلین بوحدت وجود نگاشته و جامی در نفحات الانس عین آن مکتوب را نقل کرده چند سطر را جمع بشمس الدین کبشی ما نحن فیه آمده که بعین عبارت از قرار ذیل است (نفحات چاپ کلکته ص ۵۶۲):

«و بعد از آن بصحبت مولانا شمس الدین کبشی رسیدم چون از مولانا نورالدین ۲ شنیده بودم که در این عصر مثل او در طریق معرفت نیست و این رباعی سخن او است:

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است آن صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو بر زند موجی نو موجش خوانند و درحقیقت دریاست

و همین معنی (یعنی وحدت وجود) در توحید بیان میکرد و میگفت که مرا بعد از چندین اربعین این معنی کشف شد و آنوقت در شیراز هیچکس نبود که با او این

۱ - مقصود بهاءالدین محمد بن خواجه شمس الدین جوینی است که در عهد اباقا حاکم اصفهان و معظم بلاد عراق عجم بود و در سنه ۶۷۸ در حیات پدرش شمس الدین جوینی وفات یافته (رجوع شود بوصاف ص ۶۰ - ۶۶ و مقدمه جهانکشی ج ۱ ص ۱ سز، و عمادالدین حسن بن علی طبری کتاب کامل بهائی را بنام او تألیف نموده است.

۲ - یعنی شیخ نورالدین عبدالصمد نظری از اساتید کمال الدین عبدالرزاق مذکور که شرح حال او در نفحات ص ۵۵۴-۵۵۵ مسطور است.

معنی در
در حیرت
کردم که

۶

شاعر معر

دوست ن

کتاب که

مزبوره ض

داده شده

»

ای باد ص

لطفست جمل

جسمت هم

فرآش را

ای باد

آن عالم

آن نور ه

آن چشم ی

آن زوی مه

چونند و ی

۱

شیرازی م

موزه بریتان

۲

نگاشته باینج

معنی در میان توان نهاد و شیخ ضیاء الدین ابوالحسن ۱ را این معنی نبود و من از آن در حیرت بودم تا فصوص اینجا رسید ۲ چون مطالعه کردم آن معنی را باز یافتم و شکر کردم که این معنی طریق موجود است و بزرگان بآن رسیده‌اند و آنرا یافته‌اند.

۶ - در کتاب مونس الأحرار فی دقایق الأشعار تألیف محمد بن بدر جاجرمی شاعر معروف که مجموعه‌ایست از منتخبات مفصل و مبسوط از اشعار فارسی از قریب دوست نفر از شعرای فارسی زبان و در سنه ۷۴۱ تألیف شده و نسخه عکسی از این کتاب که ظاهراً بخط خود مؤلف است در کتابخانه ملی طهران موجود است، در نسخه مزبوره ص ۳۶۷-۳۶۸ دو غزل ذیل صریحاً باسم و رسم بشمس الدین کیشی نسبت داده شده و اینست عین عبارت کتاب مزبور:

«مولانا اعظم سلطان الأفاضل شمس الدین الکیشی فرماید نورالله قبره:

ای باد صبحگاهی جانم همنی فزائی	با ما نگوئی آخر تا خود تو از کجائی
لطفست جمله خوبتر مرست گفت و گویت	بس آشناست بویت مانا که آشنائی
جسمت همه روانست بویت شفای جانست	تزدیک من چنانست کز کوی یار مائی
فرّاش راه اوئی چون حال او نگوئی	باید که نیک پوئی چون بیک پادشاهی
ای باد حال دلبر با ما بگو و مگذر	با ما وفا کن آخر گر معدن وفائی
آن عالم لطافت وان دلربای آفت	وان محض لطف و رأفت وان رحمت خدائی
آن نور هر دو دیده وان ماه آرمیده	با یار دل رمیده چونست در جدائی
آن چشم پر خمارش وان لعل آبدارش	وان زلف تابدارش وان دام دلربائی
آن روی مهوش او وان خنده خوش او	وان قد دلکش او وان نوش جان فزائی
چونند و بر چه کارند با ما سر چه دارند	راه وفا سپارند یا راه بیوفائی

۱ - با احتمال بسیار قوی بلکه بنحو قطع و یقین مقصود شیخ ضیاء الدین ابوالحسن مسعود بن محمود شیرازی متوفی در سنه ۶۵۵ است که شرح حال او در کتاب شد الازار و زق ۳۹ ب - ۴۰ ب (نسخه موزه بریتانیا) مسطور است.

۲ - یعنی تا فصوص الحکم مجبی الدین عربی که عبدالرزاق کاشی نویسنده این نامه شرحی بر آن نگاشته باینجا رسید یعنی بیلاذ ایران رسید از مغرب و بلاد اندلس که در آن نواحی تألیف شده بوده

ای باد الله الله چون بگذری بر آن مه
میگفت کای روانم وی یار مهربانم
دور از تو آنچنانم کافسانه در جهانم
هر که که با خیالت یاد آورم جمالت
باد صبا خدا را از بهر حق نه ما را

ایضا له

گلش تا خط زنگاری بر آورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید
چو عکس سبزه دید آن نرگس مست
مرا آن چشم جادو آشکارا
رخش جانم ببرد و طرفه اینست
مرا گفتا که جانت بر لب آمد
نصیب شمس کیشی خار غم شد

گو شمس دوش درره از درد بی دوائی
ای هر که در جهانم ای جان و روشنائی
بس زار و ناتوانم از رنج بی نوائی
جان از بی وصلت جوید ز تن زهائی
وامرزش خطا را کاین حال وانمائی

عقیقش سر بخونخواری بر آورد
دمار از مشک تاتاری بر آورد
فغان از جان هشیاری بر آورد
بکشت و سر بیماری بر آورد
که گوید خط بیزاری بر آورد
خطش جا نیست پنداری بر آورد
گلش تا خط زنگاری بر آورد

۷- در مجموعه خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی در طهران مورخه
جمادی الاولی سنه ۷۵۰ (فهرست اعتصامی شماره ۶۳۳) که عبارت است از منتخباتی
از نظم و نثر عربی و فارسی از عده کثیری از فضلا و علما و شعرا قطعه نفیس ذیل بصاحب
ترجمه نسبت داده شده است و اینست عین عبارت نسخه مزبوره (ورق ۲۵ الف):
لملك الأئمة والحکماء شمس الدین الکیشی طاب مثواه

دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو
زجر آن ابله دون گر نکنی جایز نیست
گفتم ای دوست بدینهادل خود خسته مدار
بگذار این همه را گر بتکلف شنوی
شهو سوار دل من آنکه بتأیید خرد
نظم ازین سان و چو نثر سخن آغاز کند
درسی از علم حقایق چو کند او املا
قلم قنوی شرعی چو بگیرد بینان

ناسزا گفت درین هفته بهر جا که نشست
دفع آن سفله فریضه است بهر چاره که هست
که ز بیهوده دو نان دل پر مایه نخست
نکته بشنو و میدار بخاطر پیوست
نوبت پنجم خود بر نهمین چرخ زدست
چرخ گوید به ازین نثر بنهوان پیوست
بر دش روح ملک تحفه صفت دست بدست
جان نعمان و محمد شود از یادش مست

کی کند گو
عاه دیو
جاهلان در
انبیا را بک
حق تعالی

۸-
تألیف شده
ساخته و قط
درج کرده ا
«مو»

پیوسته ممار
تصانیف است
اوست و قط
الحرام رفت
وریاض اش
و معنی بسیار
وحکمت او

ادارک رک

۱-
شركاء الجن
یکون له ولد
فأخرج لهم
۲-
ما تذکرون

۳- ای

کی کند گوشه خاطر سوی بهتان عوام
میشکی خر خرد سگ صفت دیو پرست
عاشه دیوند بمعنی و بصورت مردم
جز بلا حول یقین از کفشان نتوان رست
جاهلان در حق بزبان پسر وزن گفتند
دختر و صورت گاو اینهمه در قرآن هست
انبیا را بکفانت همه نسبت کردند
مصطفی نیز ازیشان سلامت بنرست
حق تعالی چو زبانهای عوام از پی خود
وانبیا هیچ نبسته است زمن خواهد بست؟

۸- بر حسب ترتیب زمانی در همین کتاب شد الا زار که در حدود سنه ۷۹۱ تألیف شده مؤلف آن کتاب در آنجا ترجمه حال مختصری از شمس الدین کیشی منعقد ساخته و قطعه نسبتاً مطوّلی از اشعار عربی او که بسیار محکم و متین بنظر می آید در آن درج کرده است، اینست ترجمه فارسی نوشته مؤلف شد الا زار در این باب:

«مولانا شمس الدین محمد بن احمد الحکیم الکیشی عالمی بود عارف و صوفی که پیوسته ممارست علوم میکرد و فروع و اصول را درس میگفت و در معقول و منقول صاحب تصانیف است و مولانا قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی از جمله شاگردان اوست و قطب الدین ذکر این استاد خود را در شرح کلیات آورده سپس بحج بیت الله الحرام رفت و چندی در بغداد بملازمت شیخ جبرئیل کردی سر میکرد و با امر او بخلوت و ریاضت اشتغال داشت. از مصنفات او یکی کتاب هادی است در نحو با عبارتی مختصر و معنی بسیار و او قصاید بسیاری دارد حاکی از غزوات فضل و علو همت و وفور علم و حکمت او که یکی از آن جمله اینست:

ادارک رکض العزم فی طلب المجد وا کشف عن ساق التشمیر والجد^۳

۱- این مصراع و مصراع بعد بدون شك اشاره است بچند آیه از آیات از جمله: «وجعلوا لله شركاء الجن وخرقوا له بنین وبنات بغیر علم سبحانه و تعالی عما یصفون بدیع السموات و الارض انی یكون له ولد ولم تكن له صاحبة و خلق كل شیء و هو بكل شیء علیم» و: «فكذلك القى السامری فأخرج لهم عجلا جسداً له خوار فقالوا هذا الهکم و اله موسى فنیس».

۲- اشاره است بدون شك بآیه شریفه: «وما بقول شاعر قلیلاً ما تؤمنون ولا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون» و نیز این آیه: «فذكر فما انت بعمه ربك بکاهن ولا مجنون».

۳- این قصیده دوازده بیت است که ما برای احتراز از تطویل از نقل تمام آن خود داری کردیم.

وفات او بسال ۰۰۰۰ و ستمائه ۱۱ اتفاق افتاد و درخانه خود در محله دزک

مدفون شد.

۹- در مجموعه خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی در طهران (فهرست اعتصامی شماره ۶۱۱) که در سنه ۱۰۹۷ کتابت شده و حاوی ده رساله است از مؤلفین مختلف در مواضع مختلفه حکمت و کلام از جمله رساله چهارم آن رساله ایست موسوم بروضة المناظره تألیف شمس الدین کیشی در شرح رساله از خواجه نصیر الدین طوسی در تفسیر قول علماء «فی نفس الامر» که سومین رساله همین مجموعه است و رساله شمس الدین کیشی چنین شروع میشود: «هذه رساله فی شرح رساله السابقة للكیشی رحمه الله ...»

و این رساله را شمس الدین کیشی بتصریح خود در دیباچه بنام خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان تألیف نموده است و چون وفات خواجه بهاء الدین مذکور چنانکه سابق نیز بدان اشاره نمودیم در سنه ۶۷۸ بوده است پس واضح است که تألیف این رساله قبل از این تاریخ بوده است، و این رساله دارای هفده ورق (۳۵ صفحه) کتابت است.

۱۰- در جنگی متعلق بکتابخانه مشهور آقای حاج حسین آقا ملک در طهران که حاوی عده از رسائل متفرقه است از حکماء متقدمین و تاریخ کتابت آن معلوم نیست از جمله محتویات جنگ مزبور دو مکتوب ۲ است بفارسی که مابین شمس الدین کیشی صاحب ترجمه که آنوقت در اصفهان بوده و مابین خواجه نصیر الدین طوسی مبادله شده است. شمس الدین کیشی در مکتوب خود خواستار توضیحات در خصوص سه مسئله از مسائل منطق و حکمت از خواجه نصیر الدین طوسی شده و خواجه نصیر نیز در مکتوب

- ۱- جای رقم آحاد و عشرات در نسخه‌های شد الازار سفید است - تاریخ صحیح وفات شمس الدین کیشی سنه ششصد و نود و چهار است چنانکه سابقاً از الحوادث الجامعه نقل کردیم.
- ۲- آنچه در اینجا بنحو اجمال و تلخیص نقل شده منقول است از سوادى از آن دو مکتوب بتوسط آقای محمد مدرسی زنجانی از جوانان فاضل با ذوق بسیار مستعد، موقع را منتهم شمرده تشکرات قلبی خود را از این مرحمت ایشان اظهار میداریم. نسخه مزبوره بخط محمد قاسم بن بهزاد رازی است، چون کتابخانه مزبور هنوز نمره بندی نشده است لهذا این نسخه محل گفتگوی ما نمره ندارد که در اینجا قید شود.

خود جواب

صفحه و نیم

ابتداء مکتوب

مکتوب

الطوسی

زبده ممحض

المحققین

و نور بخش

بواسطه در

حائز کمالات

مغبوط جمیع

و از تجلی

چاکر نیاز

اشتیاقی که

مراد بخصو

فر مایند

چنانست که

بخلاف صو

هوی ناقتی

و

از رفیقی

۱-

۲-

۳-

یت از قاصد

قالی ج ۳

۶-

قریب بهمین

خود جواب هر سه سؤال او را مرقوم داشته و هر يك از دو مکتوب مزبور دارای سه صفحه و نیم کتابت است بقطع وزیری یعنی بقطع معمولی نایات چاپی سعدی، عبارت ابتداء مکتوب شمس الدین کیشی از قرار ذیل است:

مکتوب کتبه مولانا شمس الدین الكیشی رحمه الله من اصفهان الى العلامة الطوسی مع جوابه : پرتو خورشید ضمیر منیر مخدوم ولی الأنعام صاحب الآيات العظام زبدة ممحضة الشهور والأعوام خلاصة علماء الأنام قبلة المحصلين وقدة الفاضلين رئیس المحققين نصير الملة والدین حجة الاسلام والمسلمين که سبب اهتداء سالکان طریقت و نور بخش دیده و اصلان حقیقت است چندانکه مقتضای رای ظلمت زدای او باشد بواسطه دریچه های حواس بر محبوسان چهار دیوار طبایع فایض باد و نفس قدسی او که حائز کمالات نوع انسی است در انتهاج مدارج حکمت و انتهاج بطوالع حدسی ۱ مغبوط جمیع مفارقات و مفخر کل مقارنات ۲، و هر دمش از عالم حقایق گشایشی تازه و از تجلی حقیقه الحقائق بخشایشی بی اندازه بحق محمد و آله، خادم آرزومند و چاکر نیازمند دعائی که کودک مسترشد مرید مرشد را موطف دارد تبلیغ میکند و اشتیاقی که طبیعت نقصان را بجمال کمال است عرضه میدارد و هر چه زود تر این ۳ مراد بحصول موصول باد تحتی از شایبه تکلف معرّا و از سمت تصلف مبرّا اصفا فرمایند مطلوب نفسی که مشاهده عالم ازلیست و وعورت ۴ طریق و صعوبت تحقیقش چنانست که مخدوم قرن الله ظلّه بالوصول مشاهد است و حکایت جواذب قوای جسمانی بخلاف صوب بعینه آنست که شاعر فرماید :

هوی ناقتی خلفی و قدّامی الهوی و اّنی و اّیها لمختلفان ۵
و همنشینان ظاهر مدد اعدا الا من عصمه الله و قلیل ما هم پس اگر طالبی
از رفیقی حقیقی نشانی یابد نزاع و تحنن ۶ او بادراك ملاقات میمون و موصلت

۱- کذا فی الاصل ۲- کذا فی الاصل .

۳- تصحیح قیاسی مظنون و فی الاصل : از این ۴- تصحیح قیاسی و دراصل : دعوات ۴- این بیت از قصیده معروفی است از عروة بن حزام از عشاق معروف عرب (رجوع شود بامالی ابوعلی قالی ج ۳ ص ۱۶۰) .

۶- تصحیح قیاسی ، نزاع و نزوع یعنی میل و شوق بسوی چیزی یا کسی است و تحنن نیز قریب بهمین معنی است .

همایون حاجت بشرح نباشد، بحکم آنکه مراد طلبه یقیناً ۱ از کاملان برهان ایشان است بر تبیین مطالبی که بر ذهن طالبان هائل نماید و حل شکوکی که برپای فکر ایشان مشکل ۲ بود سه مسئله القامی اقتدا تا ابتداء مواصلت از استفادة علمی عاقل نماند:

مسئله نخستین ... مسئله دوم ... مسئله سوم ... این سه سؤال قریب سه صفحه جا گرفته است و پس از آن در نسخه مزبوره شروع میشود بجوابهای خواجه صیر بر آن مسئله که قریب هفت صفحه جا گرفته و باین نحو شروع میشود:

«جواب هذه المسائل لتصير الملة والدين طاب ثراه: تا ذکر مناقب و فضایل ذات شریف و نفس نفیس خداوند ملك الحكماء و العلماء سيد الأکابر و الفضلاء قدوة المبرزين والمحصلين كاشف اسرار المتقدمين والمتأخرين شمس الملة والدين افضل و مفخر ایران ادام الله میامن اقباله و حصل جوامع مرامه بمسامع دعا گوی مخلص او محمد الطوسی رسیده است مرید صادق بل محب و عاشق شده است و شوق نیل سعادت خدمت روح افزا و طلعت دلگشای او ادام الله افضاله بحدی بوده که هیچ و هم بکنه آن نرسد و همیشه بر طلب فرصتی مؤدی بنوعی اتصال با آن منبع فضل و افضال مواظبت مینموده تا اکنون بمقتضای عادت پسندیده خود در سبق خیرات و تقدیم در حسنات افتتاح کتاب فرموده که فاتحه سعادات و فاتح ابواب کراماتست از استفادة آن آثار حکم و از استفادة آن فزون نعم چندان ابتهاج و مسرت بدل و جان رسید که شرح آن مؤدی بتطویل باشد خدای تعالی آن خصائل حمیده و خلال مرتضیه پاینده دارد و دست صروف روزگار از آن شخص و حریم بزرگوار مصروف کناد بمنه و لطفه، بعد از تبلیغ دعا و خدمت و اقامت رسوم محبت و مخالفت چون خطاب همایون موشح بالقای سؤالی چند علمی که از روی حسن الظنی که بدعا گوی مخلص دارد التماس ایراد جواب آن فرموده هر چند خویشتن (را) قوت آن نمیداند که بضاعت محدود ۳ کم مایه خود را در چنان جنابی عرض کند اما چون از انقیاد چاره نیست اولی اشتغال تواند

۱- تصحیح قیاسی و دراصل بدون نقطه ۲- شکل الدابة از باب تفعیل است بیای بست ستور را (منتهی الارب)
 ۳- تصحیح قیاسی، این دو کلمه در اصل « بنایت حضور » مرفوم است و چون بدون شبهه غلط و محرف است بظن و تخمین بطریق فوق اصلاح شد.

بود بآنچه
 حق باشد
 امثال اش
 اینست ...
 (پس)
 و نیم جا
 این
 و اگر بعضی
 خواطر و ف
 نباشد ۱ و
 متعذر بود
 و بودن بر
 بعد اگر خ
 و هو ولی
 جاودانی بم
 ۱۱
 قیس (کیشی
 کیشی صاحب
 م
 ممارست عل

بود بآنچه اشارت رفته (اگر) صورت ضمیر دعا گوی مخلص در آن مسئله موافق حق باشد اثر همت عالی تواند بود و الا باری رقم تقصیر بر خود نکشیده باشد و در امتثال اشارت عالی توقف و تأخیر مجال نداده، و آن مسئله و اجوبه بروجه ایجاز اینست»

(پس از جواب دادن بسؤالهای سه‌گانه شمس‌الدین کیشی که قریب پنج صفحه و نیم جا گرفته در مختتم آنها فرماید):

«اینست آنچه بر این سؤالها بخاطر آمده است ان شاء الله تعالی پسندیده باشد و اگر بعضی بمعادوت نظر محتاج باشد توقع است که اعلام فرمایند، و اما استقلاب خواطر و فوایدی که از احوال مفارقات سانح شده و در کتب اهل این علم مذکور نباشد ۱ و نسخت مجسطی و غیر آن هم که طلب فرموده است فرستادن آن درین وقت متعذر بود چه شواغل ظاهر و باطن متراکم بود و نکایت مفارقت بعضی از باران قدیم و بودن بر جناح سفری اضطراری و اشتغال باهبت ۲ آن از مهمات ضروری عایق، فیما بعد اگر خدای تعالی فراغتی کرامت کند این خدمت بجای آورده آید ان شاء الله تعالی و هو ولی التوفیق و ملهم التحقيق، کامرانی و شادمانی و حصول امانی میسر باد با بقاء جاودانی بمحمد و آله اجمعین». انتهى

۱۱ - در فارسنامه ناصری در فصل راجع بجزایر خلیج فارس از جمله جزیره قیس (کیش) را می‌شمرد و در تحت این عنوان شرح حال مختصری از شمس‌الدین کیشی صاحب ترجمه نگاشته که بعین عبارت از قرار ذیل است (ج ۲ ص ۲۱۶-۲۱۷):

«مولانا شمس‌الدین محمد بن کیشی از افاضل علما و عرفا بود و عمری را در ممارست علوم و درس فروع و اصول و تصنیف کتب معقول و منقول بسر برد و در حدود

۱- تصحیح قیاسی و دراصل «نباشند» بصیغه جمع و حال آنکه در دوسه کلمه قبل «سانح شده

باشد» بافرد فعل مرقوم است علی ما هو الصواب.

۲- تصحیح قیاسی مطنون و در اصل: ماهبت.

سال ششصد و شصت و یک در شیراز بر حمت ایزدی بیوست و در خانه خود در محله دزک مدفون گردید و علامه علی الاطلاق مولانا قطب الدین شیرازی در شرح کلیات قانون شیخ رئیس ابوعلی خود را از تلامذه مولانا شمس الدین کیشی شمرده است، و قبل ازین موضع در شرح حال قطب الدین شیرازی (ج ۲ ص ۱۴۰) باز اسم صاحب ترجمه را برده است و صریحاً و واضحاً نسبت او را کیشی با یاء مثناة تحتانیه نگاشته است.

۱۳ - آقای سعید نفیسی در شماره ششم از سال پانزدهم مجله «ارمغان» منطبعة طهران مورخه شهر بور ۱۳۱۲ (جمادی الآخره ۱۳۵۳) مقاله بعنوان «شمس الدین کیشی» در شرح احوال صاحب ترجمه نگاشته اند که تا آنجا که ما اطلاع داریم مفصل ترین شرح حال است که کسی تا کنون راجع بدو فراهم آورده و بسیاری از مآخذ سابق الذکر (شماره ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰) رجوع کرده اند ولی از بقیه مآخذ مزبور اطلاعی بدست نیاورده بودند.

عجالةً بغير این دوازده مآخذ مذکور در هیچ جای دیگری تا آنجا که ما تا کنون تقیثش کرده ایم ذکری و اسمی از صاحب ترجمه بنظر نرسیده است. در کشف الظنون حاجی خلیفه در باب راء در تحت عنوان کتبی که بمناسبت اختصار آنها بنام «رساله» معروف شده اند رساله ذیل را می شمرد بعین عبارت: رساله فی شرح قوله عليه الصلوة والسلام الناس نیام (فاذا ماتوا انتبهوا) للشيخ شمس الدین الکشی کتبه اعلی لسان اهل الحقیقه» انتهى - با احتمال بسیار قوی مراد همین شمس الدین کیشی ما نحن فیه و کشی تصحیف کیشی باید باشد ولی چون رایحه از شک در آن باقی بود این فقره را عجالةً جزو مدارک منجز چاوی ذکری از صاحب ترجمه نیاوردیم تا بعدها شاید خود رساله مزبور را بدست آورده وصحت یا بطلان این حدس را معلوم کنیم.

۱ - این تاریخ وفات شمس الدین کیشی بدون شبهه غلط فاحش است چه اولاً صریح حوادث الجامعه است که وفات او در سنه ۶۹۴ بوده و اگر کسی را بواسطه غلط بودن نسخه حوادث الجامعه در این مورد چنانکه سابقاً آنرا یاد آور شدیم و تصحیح کردیم تردیدی در صحت این تاریخ بنظر رسد گوئیم که شمس الدین کیشی بتصریح همان حوادث الجامعه در موضعی دیگر در سنه ۶۶۵ ینفداد آمد و بتدریس مدرسه نظامیه منصوب گردید و پس از چندی باصفهان بنزد بهاء الدین بن صاحب دیوان رفت پس شبهه نیست که از نامدتی بعد از ۶۶۵ درجات بوده است. ظاهراً نسخه شد الا زاری که صاحب فارسنامه بدست داشته و شرح فوق را بعینه از آنجا بر داشته در این موضع مغلوط بوده است.

خاورشناسان بزرگ

رینولد نیکلشن انگلیسی (۱۸۶۸-۱۹۴۵)

و

آرتور کریستنسن دانمارکی (۱۸۷۵-۱۹۴۵)

بدبختانه در این سال جاری دوتن از نامی‌ترین مستشرقین اروپائی که بمعارف اسلامی عموماً و تمدن و زبان و ادبیات ایرانی خصوصاً خدماتی شایان کرده و هموطنان ما را بر اثر تحقیقات عمیقۀ خود تا ابد مرهون خویش ساخته و از این لحاظ نامی نیک بر صفحه روزگار یادگار گذاشته‌اند از این دنیا رخت بر بسته و عالم علم و ادب را از دو منبع فیض و از دو چراغ هدایت بی نصیب گذاشته‌اند.

یکی از این دوتن مستشرق بزرگوار انگلیسی رینولد آلین نیکلسن است که علاوه بر کتابهای بسیار که از متون فارسی و عربی بتصحیح خود بچاپ رسانده و کتب و رسائل و مقالاتی که در باب شعر و عرفان و حکمت اسلامی نوشته مترجم مثنوی مولوی است بشعر انگلیسی و ناشر بهترین و صحیح‌ترین نسخه‌های آن که از بزرگترین کارها و نماینده علو همت و عظمت مقام آن مرد است.

این دانشمند جلیل که در ۲۸ اوت امسال روی در نقاب خاک کشیده است از آن جمله بزرگانی است که شاید بیش از هر یک از فضایل مغرب زمین بحقیقت عالم عرفان اسلامی آشنائی پیدا کرده و توانسته است که يك عده از شاهکارهای عرفا و متصوفه مسلمان را بمردم اروپا و امریکا بشناساند.

سال گذشته ما در شماره چهارم از سال اوّل یادگار بمناسبت ترجمه يك مقاله از او شرح مختصری در ترجمه احوال وی نوشته بودیم. خوانندگان محترم میتوانند

بآنجا رجوع کنند. در شماره دوم از سال دوم نامه فرهنگستان (بهمن ۱۳۲۳) مقاله جامع مبسوطی نیز بقلم آقای دکتر قاسم غنی بمناسبت انتخاب نیکسن بعصویت فرهنگستان ایران مندرجست و چون آقای دکتر قاسم غنی در آن مقاله فهرست کارها و تألیفات

مرحوم نیکسن را بتفصیل نوشته‌اند ما در اینجا از تکرار آن خودداری میکنیم و خوانندگان عزیز را بقراءت آن مقاله سودمند توصیه مینمائیم. ما آرتور کریستنسن دانمارکی که يك عده از فضلاء ایرانی در ۱۹۱۴ و ۱۹۲۹ و در ۱۳۱۳ شمسی هنگام جشن هزاره فردوسی قیافه محبوب او را در طهران بچشم دیده‌اند از جمله فضلائی است



ز نولد نیکسن انگلیسی

که بیشتر اوقات خود را بتحقیق تاریخ تمدن ایران پیش از اسلام مصروف داشته و کتاب بسیار نفیسی در باره تمدن ساسانیان تألیف نموده است که بعد از ترجمه تاریخ طبری نولد که باآلمانی مهمترین منابع راجع بتاریخ این دوره ایران است بعلاوه فاضل مشارالیه در تحقیق بعضی از لهجه‌های فارسی و تتبع در خصوص رباعیات خیام کتابهای

جامعی برشته نگارش در آورده که برای دانشمندان دیگر همیشه مورد استفاده بوده . آنچه راجع باین مستشرق بزرگ گفتمی است در مقاله که ذیلاً بنظر خوانندگان گرامی میرسد دوست دانشمند ما آقای سعید نفیسی مرقوم داشته اند ، این است که ما دیگر تفصیل در این موضوع را با وجود مقاله جامع آقای نفیسی زائد میدانیم و بجای اطالاه کلام در این باب بدرجج آن مبادرت مینمائیم . (یادگار)

آرتور کریستن سن دانشمند نامی دانمارکی که ۳۰ مارس امسال در شهر شارلو - تنلوندا نزدیک کپنهاگ در خاک دانمارک درگذشت و خبر مرگ او در این چند روز بطهران رسید نه تنها در فن خود یکی از دانشمندان نامی جهان امروز بود بلکه یکی از دوستانداران صمیمی و با وفا و بی ریبای ایران بشمار میرفت و جای آن دارد که جامعه علم و ادب ایران از اینکه چنین مردی و چنین دانشمندی و چنین دوستی از دست رفته است سوگوار باشد .

در کارت پستی که آقای ک . بار جانشین او در کرسی زبانهای ایرانی در دانشگاه کپنهاگ بمن نوشته و خبر ناگوار مرگ او را داده است گوید که روز ۳۰ مارس امسال این مرد بزرگ آرام آرام خاموش شده و رخت ازین جهان بر بسته است ، شگفت اینست که روز ۳۰ مارس امسال همان روزیست که مطابق قانون می بایست پس از هفتاد سال ۲ باز نشسته شود یعنی بسن قانونی تقاعد میرسید .

گوئی این مرد زندگی را پس از انفکاک از کار علمی خود بارگران می دانست و باین بی کاری و عطلت تن در نداد و مرگ را مرجح دید . در ماه نوامبر سال پیش وضعی در باصره وی پیش آمد که مانع از خواندن بود . نخست پزشکان پنداشتند که در نتیجه سستی اعصاب باین بیماری مبتلی شده است اما در نتیجه امتحانی که بوسیله رادیولوژی در ماه فوریه امسال کردند معلوم شد در نتیجه اختلالی که در بینی وی روی داده است چشم از کار افتاده و چاره پذیر نیست ، اما در این بیماری دردهای سخت

۱ - Charlottenlund - ۲ - تولد او در ۹ ژانویه ۱۸۷۰ م در کپنهاگ اتفاق افتاده .

نکشید حتی تا دم واپسین با دوستان خود سخن می گفت و سخنان او در باره نقشه های کارهای علمی دیگری در زمینه ایران شناسی بود.

اندکی پیش از آنکه گرفتار این بیماری جان گزای شود تألیف کتابی را برای تعلیم زبان فارسی کنونی بیابان رسانده بود که شامل منتخبانی از معروف ترین نویسندگان کنونی ایرانست. این آخرین تألیف او اینک در زیر چاپست و بزودی انتشار خواهد یافت. پس از مرگ وی از آغاز ماه آوریل امسال آقای ک. بارکه از شاگردان وی بوده است بجای او درس زبانهای ایرانی را در دانشگاه کپن هاگ معده گرفته است.

نخستین کتابی که کریستن سن درباره ایران، انتشار داده کتابیست زبان دانمارکی بعنوان «کمونیست ایرانی» که در سال ۱۹۰۱ درباره مزدک در کپن هاگ منتشر کرده است. از آن زمان تا دم مرگ بیش از چهل و چهار سال این مرد بزرگ بایران خدمت

کرده و مطابق فهرست مؤلفات وی که ضمیمه این مقاله است بزبانهای دانمارکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی ۵۹ کتاب و رساله انتشار داده است. کریستن سن در سه قسمت از فرهنگ ایران تخصص کامل داشت:

در تاریخ دوره ساسانی و ادبیات زبان پهلوی، در معرفت لهجه های ایرانی و در ادبیات معاصر.

تخصص او در تاریخ ساسانیان و ادبیات زبان پهلوی معروف ترین جنبه کارهای علمی او بود. در این زمینه گذشته از رسایلی که درباره داستان بهرام چوین و آهنگهای موسیقی ایران



آرتور کریستن سن

در دوره ساسانی و افسانه بزرگ مهر حکیم و «ابرسام و تنسر» و جز آن نوشته کتابی

بعنوان «م
سه کتاب د
۱۹۰۷ ک
شاهنشاهی
چون از رو
این کتاب
چاپ شده
چاپ شده
که آن نیز
«سلطنت ق
دوره پیش
ترین متون
دانشگاه کپ
آنها عکس ب
در
«نمونه های
استکهلم در
«کیانیان»
ایران با ست
در
«لهجه های
ایرانی» در
در
دانمارکی سن
رباعیات عم

بعنوان «مطالعانی در دین زردشتی در ایران قدیم» دارد که در ۱۹۲۸ چاپ شده و سه کتاب دیگر او در این زمینه معروفست: نخست کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» چاپ ۱۹۰۷ که آقای مجتبی مینوی آنرا بعنوان «وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان» ترجمه کرده و در ۱۳۱۴ در طهران چاپ شده و این ترجمه چون از روی نسخه اصلاح شده مؤلفست که بخط خود در آن تصرفاتی کرده است بر اصل این کتاب رجحان دارد، دیگر کتاب «ایران در زمان ساسانیان» است که در ۱۹۳۶ چاپ شده و آقای رشید باسمی آنرا بهمین عنوان ترجمه کرده و در طهران ۱۳۱۷ چاپ شده است. سوم کتابیست بعنوان «یادشاهی شاه کواد نخست و کمونیسم مزدکیان» که آن نیز بوسیله آقایان نصرالله فلسفی و احمد بیرشک بفارسی ترجمه شده و بعنوان «سلطنت قباد و ظهور مزدک» در طهران در ۱۳۲۰ چاپ شده است. در باره ادبیات دوره پیش از اسلام ایران مهم ترین اثر کریستن سن مجموعه ایست از عکسهای قدیم ترین متون اوستا و تفسیرهای آن بزبان اوستا و پهلوی که همان نسخ معروف کتابخانه دانشگاه کپن هاگ باشد و قدیم ترین نسخهای معروف در جهانست و کریستن سن از آنها عکس برداشته و درشش مجلد از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶ انتشار داده است.

در باره داستانهای ایران باستان نیز تألیفات مهم دارد از آن جمله کتابیست بعنوان «نمونه های نخستین بشر و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان» که در دو مجلد در استکهلم در ۱۹۱۷ و در لندن در ۱۹۳۴ چاپ شده و کتاب دیگری بعنوان «کیانیان» چاپ کپن هاگ ۱۹۳۲ و نیز کتابی بعنوان «حماسه های شاهان در داستانهای ایران باستان» چاپ پاریس ۱۹۳۶.

در زمینه لهجه های ایرانی نخست کتاب «لهجه سمنان» در ۱۹۱۵ و «لهجه های اورامان و پاوه» در ۱۹۲۱ و دو مجلد کتاب «مقدمه شناسائی لهجه های ایرانی» در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۵ و «لهجه های ایرانی» بزبان آلمانی چاپ ۱۹۳۹ است. در ادبیات معاصر مهم ترین کار کریستن سن ترجمه شاهنامه فردوسی بزبان دانمارکیست که در ۱۹۳۱ انتشار یافته است و نیز نتیجه نخستین تحقیقات او در باره رباعیات عمر خیام است که بعنوان «جستجو در باره رباعیات عمر خیام» در هایدلبرگ

(آلمان) در ۱۹۰۵ انتشار داده سپس کتابی دیگر بزبان انگلیسی بعنوان « مطالعات انتقادی درباره رباعیات عمر خیام » چاپ کپن هاگ در ۱۹۲۷ است که آقای حسین شجره ترجمه آنرا در کتاب خود که بعنوان « تحقیق در رباعیات و زندگانی خیام » در طهران در ۱۳۲۰ چاپ کرده جای داده است و دیگر از کارهای او در این زمینه کتاب « قصه های ایرانی بزبان عامیانه » است که در کپن هاگ در ۱۹۱۸ چاپ کرده است

آرتور کریستن سن در ۱۹۱۴ و ۱۹۲۹ و ۱۹۳۴ میلادی سه بار بایران سفر کرده و در هر سفر مدتی برای مطالعات علمی خود در نواحی مختلف مانده و بدینوسیله با برخی از دانشمندان ایرانی از نزدیک آشنا بوده و دوستان بسیار در میان ایشان دارد و من خود افتخار دارم که در این بیست سال گذشته از دوستان ایرانی این مرد بزرگ و طرف رجوع و مکاتبه او بودم و بیش از همه بروح بزرگ و طبع بلند و دانش دوستی وی پی برده ام مخصوصاً شاید بیش از دیگران از نزدیک ناظر احساسات بسیار پر شور او نسبت بایران و تاریخ و ادبیات آن بوده ام.

فرهنگستان ایران در آغاز تشکیل خود نخستین دانشمند خارجی را که بسمت عضویت وابسته انتخاب کرد پیشنهاد چند تن از اعضای خود که من نیز در این افتخار با ایشان شریک بودم همین آرتور کریستن سن ایران شناس نامور بود که ما امروز مرگ او را با دروغ و درد یاد می کنیم و از خدمات گرانبهایی که در مدت بیش از ۴۴ سال بایران ما کرده است سپاسگزاریم و بسرزمین و خاندانی که وی از دستشان رفته است در مرگ او تسلیت می گوئیم.

فهرست تألیفات کریستن سن بزبانهای مختلف

- 1) *Persiske Kommuniste, Kobenhavn* 1901
- 2) *Babismen i Persien, Kobehavn* 1903
- 3) *Schiismen, den Persiske national religion udvikling, Kobenhavn* 1903
- 4) *Fra Samanidernes Tid, Kol enh von* 1903
- 5) *Hofdigtning og Digterhoffer hos Perserne, Kobenhavn* 1905
- 6) *Recherches sur les rubaiat de Omar-i-Khayam, Heidelberg* 1905

1905

- 7) *Politiske Tislande In Persian*, Kobenhavn 1906
- 8) *Muhammedanske Digtere og Taenkere*, Kobenhavn 1906
- 9) *Lidt om persisk Kustindustri*, Kobenhavn 1902
- 10) *Romanenom Bahram Tschobin*, Kobenhavn, 1907
- 11) *L'Empire des Sassanides*, Kobenhavn 1907
- 12) *Some notes on Persian melody—names of the sassanian period*, Dastur Hoshang Memorial volume, Bombay 1909
- 13) *Det Mediska Dynasti hos Herodot og Ktesias*, Kobenhavn 1909
- 14) *Kajarerne og deres Rige*, Kobenhavn 1909
- 15) *Persiske Tilstand*, Kobenhavn 1909
- 16) *Alexaneer den Store in den orientalske overlevning*, Kobenhavn 1910
- 17) *Orientalis Musikkultur*, Kobenhavn 1910
- 18) *Remarques critiques sur le Kitab Bayanil—adyan d'Abul Maali*, le monde oriental, Upsala 1911
- 19) *Lidt persisk Folkpsykologi*, Kobenhavn 1914
- 20) *Le dialecte de Samnan*, Kobenhavn 1916
- 21) *Abul Ma'ali: Fransilling of Religionerne*, Kobenhavn 1916
- 22) *Om Laegerkunst hos Perserne*, Kobenhavn 1912
- 23) *Ruinmarkerne ved Merv*, Kobenhavn 1917
- 24-25) *Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens*, 2 vol Stockholm 1917 et Leyde 1934
- 26) *Hinsides det Kaspiske Hav*, Kobenhavn og Kristiania 1918
- 27) *contes persaans en langue populaire*, Kobenhavn 1918
- 28) *Smedin Kavaeh og det gambe Persiske Rigsbanner*, Kobenhavn 1919
- 29) *Boghaandverk og Bogkunst i persien*, Kobenhavn 1919
- 30) *Xavas-ayat*, Kobenhavn 1920
- 31) *Les dialectes d'Awroman et de Pawa*, Kobenhavn 1921
- 32) *En persisk Satiriker fra Mongolertiden*, Kobenhavn 1924

- 33) *Le règne du roi Kavadh 1e et le communisme mazdakite*, Kobenhavn 1925
- 34) *Motif et thème, plan d'un dictionnaire des motifs et contes populaires, de légendes et de fables*, Helsinski
- 35) *Quelques notices sur les plus anciennes périodes du zoroastrisme*, Acta Orientalia, Kobenhavn 1925
- 36) *Les sots dans la tradition populaire des Persans*, Acta Orientalia I.I.
- 37) *Critical Studies in the Rubaiyat-i-Umar Khayyam*, Kobenhavn 1927
- 38) *Etudes sur le zoroastrisme de la Perse Antique*, Kobenhavn 1928
- 39) *Det gamle og det nye Persian*, Kobenhavn 1930
- 40-41) *Contributions à la dialectologie iranienne*, 2 vol Kobenhavn 1930—35
- 42) *A-T-il existé une religion zarvaniste? Le monde Oriental V. XXV*, Upsala 1931
- 43) *La légende du sage Buzurjmihir*, Acta Orientalia T. VIII
- 44) *Abarsam et Tansar*, Acta Orientalia T.X
- 45) *Firdausis Kongehog*, Kobenhavn 1931
- 46) *La princesse sur la feuille de myrte et la princesse sur le pois*, Acta Orientalia T. XIV
- 47-52) *Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafniensis*, 6 volumes Copenhagen 1931—1936
- 53) *Les Kayanides*, Kobenhavn 1932
- 54) *Gestes des rois dans la tradition de de l'Iran antique*, Paris 1936
- 55) *La vie musicale dans la civilisation des Sassanides*, Paris 1936
- 56) *L'Iran sous les Sassanides*, Cobenhague 1936
- 57) *Kultuiskiter fra Iran* Kobenhavn 1937
- 58) *Iranische dialekt aufzeichnungen aus dem Nachlass von F.C. Andreas*, Berlin 1939
- 59) *Persische Mahrchen*, Iena 1939

مطبوعات تازه

۱ - مرزهای ایران

نگارش آقای مهندس محمد علی مخبر ۱۳۲۲ صفحه بقطع پنج صفحه ای با نه نقشه و بعضی تصاویر، طهران ۱۳۲۴ شمسی چاپخانه کیهان.

این کتاب نفیس شامل سه بخش است، بخش اول در حدود قدیمه ایران، بخش دوم در شرح مرزهای کنونی ایران و سوابق تاریخی آنها و قراردادهائی که در این خصوص بین ایران و همسایگان منعقد شده شامل مرزهای شمالی و شرقی و جنوبی و غربی، بخش سوم در جغرافیای مرزهای حالیه ایران.

در تألیف این کتاب که در نوع خود کمتر نظیر دارد و یکی از بهترین کتبی است که در عصر ما منتشر شده آقای مهندس مخبر رنج فراوان برده و موضوع بگری را که کمال احتیاج بداشتن کتاب جامعی در آن باب بود مورد نظر و زمینة تحقیق خود قرار داده و تألیف نفیسی در آن خصوص فراهم آورده اند.

بدبختانه نگارنده با کمال اشتیاقی که بمطالعه این کتاب دارم و باین موضوع بخصوصه علاقه مندم بعلت گرفتاری فوق العاده چنانکه باید مجال خواندن آنرا بدقت نیافتم ولی از همان نظر اجمالی دریافتم که آقای مهندس مخبر در تهیه این کتاب زحمت بسیار کشیده و بمدارك و اسناد فراوان مراجعه فرموده اند لیکن جای کمال تأسف است که ایشان در آخر کتاب خود فهرستی از این مدارك و اسناد را که در آن صورت میتوانست راهنمای دیگران باشد بدست نداده اند.

در ضبط بعضی از اعلام جغرافیائی نیز پاره ای مسامحه بکار رفته است مثل استعمال

۲)
3)
3)
3)
36)
37)
38)
39)
40)
42)
43)
44)
45)
46)
47)
53)
54)
55)
56)
57)
58)
59)

کاشغرستان بجای کاشغر و هرگز بجای هورموز یعنی نام جزیره معروف که همه امروزه آنرا ندانسته هرگز مینویسند مثل نام پادشاهان معروف سلسله ساسانی در صورتیکه اسم این جزیره بنا ب ضبط صحیح قدما هر موز است با واو و امثال آن چنانکه عرض کردم نگارنده این کتاب را که اگر جنبه ضعیفی داشته باشد بیشتر جنبه تاریخی آنست تا کنون بدقت مطالعه نکرده ام لیکن تصادفاً در صفحه ۵۹ از آن باین نکته برخوردیم که مرقوم داشته اند: «در عصر مغول هولاکو خان بیحرین و آن نواحی تاخت و تاز نمود پس از قتل و غارت اهالی آنجا را بدست فرمانداران ایران سپرده خود ببردن غنائم اکتفا کرد و در حدود یک سال بعد از او لشکر تیمور دوباره بیحرین وارد شد و این بار ایرانیان تا زمانیکه بر تغالیها بخلیج فارس آمدند بحرین را در دست داشتند».

هولاکو خان که در سال ۶۶۳ فوت کرده هیچوقت بفارس و سواحل خلیج نیامده است تا چه رسد بیحرین. دو سال قبل از مرگ او سوغنچاق سردار مغول از جانب هولاکو بعلت ظفیان سلجوقشاه سلغری بر شحنه شیراز باین شهر آمده و دولت سلغری را با قتل سلجوقشاه در حقیقت منقرض ساخت و تمام سواحل و جزایر بخلیج از جمله کیش و بیحرین را که اتابکان سلغری در عهد اتابک ابوبکر در فاصله سالهای ۶۲۸-۶۴۱ فتح کرده بودند مطیع هولاکو کرد و لابد غرض مؤلف محترم هم از تاخت و تاز هولاکو بیحرین همین است اما اینکه در حدود یک سال بعد از هولاکو لشکر تیمور بیحرین آمده باشند لابد سهواست چه بین عصر هولاکو و آمدن تیمور بفارس بیش از یک صد و سی سال فاصله است!